فهرست میزان الطب فارسی

صفحه	
۲	**مقالهٔ اول** در مقالات کلیات چند رکنه
۳	**مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه و اغذیه مشتمل بر نه فصل

صفحه		صفحه		صفحه	
۳	فصل در ادویهٔ مفرده و مرکبه و قواعد اخذ	۱۳	فصل در فصد	۱۵	فصل در حجامت و ارسال علق
۱۵	فصل در منضجات	۱۸	فصل در مسهلات و قیئات مسهل و منضج و مسهل	۲۴	فصل در مقیئات
۲۹	فصل در مدرات	۲۸	فصل در مقویات دماغ و جگر و دل و معده	۲۹	فصل در اغذیه

صفحه	
۲۹	**مقالهٔ سوم** در بیان امراض و علاج آن مشتمل بر چند ابواب

باب ۱
در امراض سر مشتمل بر بیست و شش فصل

صفحه		صفحه		صفحه	
۳۰	فصل در صداع	۳۱	فصل در سرسام	۳۱	فصل در جمود
۳۱	فصل در سبات	۳۲	فصل در سبات	۳۳	فصل در کثرت خواب
۳۳	فصل در سبات سهری و سهر سباتی	۳۳	فصل در کابوس	۳۴	فصل در صرع
۳۴	فصل صرع اطفال	۳۴	فصل در لیثرغیا	۳۵	فصل در جنون
۳۵	فصل در سدر و دوار	۳۶	فصل در نسیان	۳۶	فصل در فالج
۳۷	فصل در خدر	۳۷	فصل در لقوه	۳۷	فصل در تشنج
۳۸	فصل در تمدد	۳۸	فصل در کزاز	۳۸	فصل در رعشه
״	فصل در اختلاج	۳۸	فصل در سکته	۳۹	فصل در خارش دماغ
۳۹	فصل در عصابه			۳۹	فصل در زکام

باب ۲
در امراض عین مشتمل بر سی و پنج فصل

صفحه		صفحه		صفحه	
۴۰	فصل در رمد	۴۱	فصل در طرفه	۴۱	فصل در تاخنه
۴۱	فصل در بیاض	۴۱	فصل در سبل	۴۲	فصل در انتفاخ ملتحمه
۴۲	فصل در حکهٔ ملتحمه	۴۲	فصل در قرحهٔ ملتحمه	۴۲	فصل در دودهٔ ملتحمه
۴۳	فصل در سیلان اشک	۴۳	فصل در حرقت عین	۴۳	فصل در قذی
۴۴	فصل در ضعف چشم	۴۴	فصل در قرحهٔ عین	۴۴	فصل در کمنه
۴۵	فصل در شبکوری	۴۵	فصل در روزکوری	۵۰	فصل در صداع مدقه و ملتحمه

۳۴	فصل در بیرون آمدن چشم	۳۵	فصل در بلند شدن قرنیه	۳۶	فصل در بثور القرنیه
۴۰	فصل در سوء مزاج	۴۶	فصل در حول	۴۷	فصل در اتساع و انخفا
۴۰	فصل در ضیق	۴۸	فصل در تخیلات	۴۸	فصل در نزول الماء
۴۹	فصل [illegible]	۴۹	فصل [illegible]	۴۹	فصل در ضعف بصر
۵۰	فصل [illegible]	۵۰	فصل در خفش	۵۰	فصل در عشا
۵۰	فصل [illegible]			۵۰	فصل در تلطخ العین

باب ۳ — ۵۱
در امراض جفن و هدب مشتمل بر بست و هشت فصل

۵۱	فصل در کمنه پلک	۵۱	فصل در انتشار خاصه الجفن	۵۱	فصل در التصاق الجفن
۵۱	فصل در کوتاه شدن پلک	۵۱	فصل در شعر زائد	۵۱	فصل در غده
۵۲	فصل در شعر منقلب	۵۲	فصل در انتشار الاهداب	۵۲	فصل در بیاض الاجفان
۵۲	فصل در جرب الاجفان	۵۲	فصل در برد	۵۳	فصل در صلابت جفن
۵۲	فصل در سلاق	۵۳	فصل در قمل الاجفان	۵۳	فصل در شعیره
۵۳	فصل در توثة الاجفان	۵۳	فصل در تحجر جفن	۵۳	فصل در قروح الجفن
۵۳	فصل در تهیج الاجفان	۵۳	فصل در ثالول	۵۴	فصل در شتری
۵۳	فصل در نتوء پلک	۵۴	فصل در سقطه پلک	۵۴	فصل در سلعه پلک
۵۴	فصل در زیادت حمرت جفن	۵۴	فصل در ناسور گوشه چشم	۵۴	فصل در حکه آماق و اجفان
		۵۵	فصل در زیاده شدن گوشت گوشه چشم		

باب ۴ — ۵۵
در امراض اذن یعنی گوش مشتمل بر دوازده فصل

۵۵	فصل در وجع الاذن	۵۵	فصل در ورم گوش	۵۶	فصل در قرحه گوش
۵۶	فصل در طرش و وقر و غیره	۵۶	فصل در دخول حصاة	۵۷	فصل در طنین و دوی
۵۷	فصل در الثقل الاذن	۵۷	فصل در انکسار الاذن	۵۷	فصل در انقلاع الاذن
۵۷	فصل در خشاق گوش	۵۷	فصل در حکه الاذن	۵۷ و ۵۸	فصل در جرب الاذن

باب ۵ — ۵۸
در امراض انف مشتمل بر یازده فصل

۵۸	فصل در بطلان شامه	۵۸	فصل در فساد شم	۵۸	فصل در بواسیر الانف

صفحه	فصل	صفحه	فصل	صفحه	فصل
۵۸	فصل در نتن الانف	۵۸	فصل در قروح الانف	۵۹	فصل در رعاف
۵۹	فصل در بثور الانف	۶۰	فصل در ورم الانف	۶۰	فصل در عطسه
۶۰	فصل در شقاق الانف			۶۰	فصل در حکة الانف
۶۰	باب ۲ در امراض لسان و دهان مشتمل بر هجده فصل				
۶۰	فصل در ورم لسان	۶۱	فصل در ثقل اللسان	۶۱	فصل در عظم اللسان
۶۱	فصل در استرخاء اللسان	۶۱	فصل در شقاق اللسان	۶۲	فصل در بثر اللسان
۶۲	فصل در حرقة اللسان	۶۲	فصل در حکة اللسان	۶۲	فصل در تشنج اللسان
۶۳	فصل در فساد ذوق	۶۳	فصل در بطلان ذوق	۶۳	فصل در کشتر زبان
۶۳	فصل در بخور الفم	۶۳	فصل در تلخی دهن	۶۴	فصل در آکلة الفم
۶۴	فصل در کثرت لعاب دهن	۶۴	فصل در نتن الفم	۶۴	فصل در ورم اللثه
۶۴	باب ۳ در امراض شفت یعنی لب مشتمل بر نه فصل				
۶۴	فصل در بیان سپیدی لب	۶۴	فصل در تشقق و تقشر لب	۶۵	فصل در اختلاج الشفة یعنی پریدن لب
۶۵	فصل در خورد شدن و کشیده شدن لب	۶۵	فصل در بواسیر الشفة	۶۵	فصل در ورم الشفة یعنی آماس لب
۶۵	فصل در بثور لب	۶۵	فصل در قروح لب	۶۵	فصل در آکلة لب
۶۵	باب ۴ در امراض دندان و بن دندان مشتمل بر شانزده فصل و فائده				
۶۵	فصل در درد دندان	۶۶	فصل در کند شدن دندان	۶۶	فصل در دابة الاسنان
۶۶	فصل در خورده شدن و سوراخ شدن دندان	۶۶	فصل در حفر	۶۷	فصل در تغیر رنگ دندان
۶۷	فصل در جنبش دندان	۶۷	فصل در دراز شدن دندان	۶۸	فصل در خارش دندان
۶۸	فصل برهم سودن دندان بخواب	۶۸	فصل آسانی برآمدن دندان کودک	۶۸	فصل در ورم لثه
۶۸	فصل برآمدن خون از لثه	۶۸	فصل در قرحه و ناسور لثه	۶۸	فصل در نقصان و استرخای لثه
		۶۹	فصل در زائد شدن گوشت بر لثه		
۶۹	باب ۵ در امراض حلق و لهات و مری مشتمل بر هفده فصل				
۶۹	فصل در ورم لهات	۶۹	فصل در استرخاء لهات	۶۹	فصل در خناق
۷۱	فصل در [illegible]	۷۱	فصل در تعلق علق بحلق	۷۲	فصل در [illegible]
۷۲	فصل در تعلق خار ماهی	۷۲	فصل در انطباق المری	۷۲	فصل در استرخای حنجره
۷۳	فصل در [illegible] مری	۷۲	فصل در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه	۷۳	فصل در [illegible]
۷۳	فصل در تدبیر مخنوق	۷۳	فصل در عسر البلع	۷۳	فصل در ورم اللوزتین

۷۳	فصل ۱۴ در ورم الرئہ			۷۳	فصل ۱۵ در کزاز الحدیث
۷۴	باب ۱۰ درامراض سینہ و حجاب مشتمل بر نہ فصل				
۷۴	فصل ۱ در ضیق النفس	۷۵	فصل ۲ در سرفہ	۷۶	فصل ۳ در نفث الدم
۷۷	فصل ۴ در نفث المدہ	۷۸	فصل ۵ در ذات الرئہ	۷۹	فصل ۶ در سل
۸۰	فصل ۷ در اورام حجاب	۸۲	فصل ۸ در اختناق بلہ و در صدر	۸۲	فصل ۹ در جمود الصدر
۸۲	باب ۱۱ درامراض قلب مشتمل بر دہ فصل				
۸۲	فصل ۱ اندر سوء مزاج قلب	۸۳	فصل ۲ در خفقان	۸۳	فصل ۳ اندر غشی
۸۵	فصل ۴ در ورم اوعیۂ قلب	۸۴	فصل ۵ در علت وحائیہ	۸۴	فصل ۶ در ضعف القلب
۸۴	فصل ۷ در قشر القلب	۸۶	فصل ۸ در گداز القلب	۸۶	فصل ۹ در قلب القلب
		۸۶	فصل ۱۰ در حبۃ الرطوبۃ عند القلب		
۸۶	باب ۱۲ درامراض پستان مشتمل بر پنج فصل				
۸۶	فصل ۱ در قلۃ اللبن	۸۰	فصل ۲ در کثرت درور لبن	۸۹	فصل ۳ در اورام و درد پستان
۸۸	فصل ۴ در تجبن اللبن			۸۸	فصل ۵ در دمل الثدی
۸۹	باب ۱۳ درامراض معدہ مشتمل بر سی و یک فصل				
۸۹	فصل ۱ در سوء مزاج معدہ	۸۹	فصل ۲ در وجع المعدہ	۹۱	فصل ۳ در ضعف الہضم
۹۱	فصل ۴ در ہیضہ	۹۲	فصل ۵ در نقصان و بطلان شہوت طعام	۹۳	فصل ۶ در فساد شہوت
۹۳	فصل ۷ در شہوت کلبی	۹۴	فصل ۸ در جوع البقر	۹۵	فصل ۹ در جوع الغشی
۹۵	فصل ۱۰ در عطش مفرط	۹۶	فصل ۱۱ در ورم معدہ	۹۶	فصل ۱۲ در دبیلۃ المعدہ
۹۶	فصل ۱۳ در قروح و بثور معدہ	۹۷	فصل ۱۴ در نفخہ	۹۷	فصل ۱۵ در جشاء و تثاؤب و تمطی
۹۷	فصل ۱۶ در قی و تہوع و غثیان	۹۸	فصل ۱۷ در قئ الدم	۹۸	فصل ۱۸ در جمود الدم
۹۹	فصل ۱۹ در فواق	۱۰۰	فصل ۲۰ در انقلاب المعدہ	۱۰۰	فصل ۲۱ در قلق المعدہ
۱۰۰	فصل ۲۲ در استلاع المعدہ	۱۰۰	فصل ۲۳ در وجع الفواد	۱۰۰	فصل ۲۴ در قلق المعدہ
۱۰۰	فصل ۲۵ در استرخاء معدہ	۱۰۱	فصل ۲۶ در احتمال تشنج معدہ	۱۰۱	فصل ۲۷ در تشنج معدہ
۱۰۱	فصل ۲۸ در جساء المعدہ	۱۰۲	فصل ۲۹ در حسادت متصلات	۱۰۲	فصل ۳۰ در قرب و خفقہ
		۱۰۳	فصل ۳۱ در اصغر معدہ		
۱۰۳	باب ۱۴ درامراض کبد مشتمل بر ہشتدہ فصل				
۱۰۴	فصل ۱ در سوء مزاج جگر	۱۰۴	فصل ۲ در ضعف کبد	۱۰۵	فصل ۳ در سدد کبد

۱۰۶	فصل در سدهٔ [illegible]	۱۰۶	فصل در خفقه [illegible]	۱۰۶	فصل در وجع الکبد
۱۰۶	فصل در شرقه	۱۰۷	فصل در ورم کبد	۱۰۷	فصل در ورم [illegible]
۱۰۸	فصل در ذبول کبد	۱۰۸	فصل در بثور سطح کبد	۱۰۹	فصل در تفتق الکبد
۱۰۹	فصل در صلابة الکبد	۱۰۹	فصل در حرکه قرالکبد	۱۰۹	فصل در قیام کبدی
۱۰۹	فصل در سوء القنیه			۱۱۰	فصل در استسقا

۱۱۳	باب ۱۵ در امراض طحال مشتمل بر هشت فصل

۱۱۳	فصل در یرقان	۱۱۵	فصل در سوء مزاج طحال	۱۱۶	فصل در ورم طحال
۱۱۶	فصل در تکمیع الطحال	۱۱۷	فصل اندر ضعف طحال	۱۱۷	فصل اندر سده طحال
۱۱۷	فصل اندر [illegible] الطحال			۱۱۸	فصل در [illegible] الطحال

۱۱۸	باب ۱۶ در امراض امعا مشتمل بر نه فصل

۱۱۸	فصل در زلق الامعا	۱۱۹	فصل در اسهال دموی وغیره	۱۲۰	فصل در خروج المعده
۱۲۱	فصل در زحیر	۱۲۱	فصل در دود امعا	۱۲۲	فصل در نفخ و قراقر
۱۲۲	فصل در قولنج	۱۲۴	فصل در حبس ماندن شکم	۱۲۳	فصل اندر کرم شکم

۱۲۵	باب ۱۷ در امراض مقعد مشتمل بر نه فصل

۱۲۵	فصل در بواسیر	۱۲۵	فصل در بواسیر ریحی	۱۲۶	فصل در ناصور مقعد
۱۲۶	فصل در ورم مقعد	۱۲۶	فصل در شقاق مقعد	۱۲۷	فصل در استرخاست شرج
۱۲۷	فصل در خروج المقعد	۱۲۷	فصل در قروح المقعد	۱۲۷	فصل در حکة المقعد

۱۲۷	باب ۱۸ در امراض کلیه مشتمل بر ده فصل

۱۲۷	فصل در سوء مزاج کلیه	۱۲۷	فصل در هزال الکلیه	۱۲۸	فصل در ضعف الکلیه
۱۲۸	فصل در ریح الکلیه	۱۲۸	فصل در وجع الکلیه	۱۲۸	فصل در ورم کلیه
۱۲۹	فصل در قروح الکلیه	۱۲۹	فصل در جرب الکلیه	۱۲۹	فصل در ذیابیطس
		۱۲۹	فصل در حصاة و ریگ گرده		

۱۲۹	باب ۱۹ در امراض مثانه مشتمل بر چهارده فصل

۱۲۹	فصل در ورم مثانه	۱۳۰	فصل در قروح مثانه	۱۳۰	فصل در جرب مثانه
۱۳۱	فصل در جمود الدم فی المثانه	۱۳۱	فصل در وجع مثانه	۱۳۱	فصل در [illegible] مثانه
۱۳۲	فصل در استرخای مثانه	۱۳۲	فصل در حصاة المثانه	۱۳۳	فصل در حرقه بول
۱۳۳	فصل در احتباس بول	۱۳۵	فصل در تقطیر بول	۱۳۵	فصل در سلس البول

۱۳۵ فصل ۱۲ در علل الفواق — ۱۳۵ فصل ۱۳ در [illegible]

۱۳۶ باب ۴۰ در امراض مخصوص بمردان مشتمل بر بیست و چهار فصل

۱۳۶ فصل ۱ در نقصان باه از ضعف ... — ۱۳۷ فصل ۲ در سرعت انزال — ۱۳۸ فصل ۳ در کثرت نعوظ
۱۳۸ فصل ۴ در قلت منی و رقت منی — ۱۳۹ فصل ۵ در منی الدم — ۱۳۹ فصل ۶ در کثرت احتلام
۱۳۹ فصل ۷ در دوام قیام قضیب — ۱۳۹ و ۱۴۰ فصل ۸ در [illegible] — ۱۴۰ فصل ۹ در ابنه
۱۴۰ فصل ۱۰ در اورام الخصیتین — ۱۴۰ فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین — ۱۴۰ فصل ۱۲ در قاطوله
۱۴۱ فصل ۱۳ در وجع الخصیتین — ۱۴۱ فصل ۱۴ در تمدد الخصیه — ۱۴۱ فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه
۱۴۱ فصل ۱۶ در دوالی الصفن — ۱۴۱ فصل ۱۷ در استرخاء الصفن — ۱۴۱ فصل ۱۸ در قروح قضیب و خصیه
۱۴۲ فصل ۱۹ در ورم قضیب — ۱۴۲ فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب — ۱۴۲ فصل ۲۱ در شقاق قضیب
۱۴۲ فصل ۲۲ در ثآلیل و بثور و صلب قضیب — ۱۴۲ فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب — ۱۴۲ فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب

۱۴۲ باب ۴۱ در امراض مشترک [illegible] مشتمل بر سه فصل

۱۴۳ فصل ۱ در [illegible] — ۱۴۳ فصل ۲ در [illegible] الشبق و غیره — ۱۴۳ فصل ۳ در [illegible]

۱۴۳ باب ۴۲ در امراض مخصوص بزنان مشتمل بر بیست و شش فصل

۱۴۴ فصل ۱ در عقر — ۱۴۶ فصل ۲ در کثرت اسقاط — ۱۴۶ فصل ۳ در عسر ولادت
۱۴۶ فصل ۴ در احتباس مشیمه و موت جنین — ۱۴۷ فصل ۵ در احتباس نفاس — ۱۴۷ فصل ۶ در رجا
۱۴۸ فصل ۷ در کثرت طمث — ۱۴۸ فصل ۸ در قروح و جروح رحم — ۱۴۹ فصل ۹ در شقاق رحم
۱۴۹ فصل ۱۰ در حکه رحم — ۱۴۹ فصل ۱۱ در بواسیر رحم — ۱۴۹ فصل ۱۲ در بخور رحم
۱۴۹ فصل ۱۳ در ثآلیل رحم — ۱۴۹ فصل ۱۴ در ناسور رحم — ۱۴۹ فصل ۱۵ در سیلان رحم
۱۴۹ فصل ۱۶ در سیلان منی زنان — ۱۵۰ فصل ۱۷ در احتباس طمث — ۱۵۰ فصل ۱۸ در رتق
۱۵۰ فصل ۱۹ در نتوء رحم — ۱۵۱ فصل ۲۰ در سیلان از رحم — ۱۵۱ فصل ۲۱ در اورام رحم
۱۵۱ فصل ۲۲ در دبیله رحم — ۱۵۲ فصل ۲۳ در سرطان رحم — ۱۵۲ فصل ۲۴ در اختناق رحم
۱۵۲ فصل ۲۵ اجتماع آب در رحم — ۱۵۲ فصل ۲۶ در [illegible] رحم

۱۵۳ باب ۴۳ در امراض اطراف مشتمل بر هشت فصل

۱۵۳ فصل ۱ در حدبه — ۱۵۳ فصل ۲ در وجع ظهر — ۱۵۴ فصل ۳ در وجع خاصره
۱۵۴ فصل ۴ در وجع المفاصل — ۱۵۶ فصل ۵ در دوالی — ۱۵۶ فصل ۶ در داء الفیل
۱۵۶ فصل ۷ در وجع العقب — ۱۵۷ فصل ۸ در وجع کف الرجل

۱۵۷ باب ۴۴ در حمیات مشتمل بر پنج فصل

۱۵۶	فصل در حمی یوم	۱۵۸	فصل در حمی [illegible]	۱۶۳	فصل در حمی [illegible]
۱۶۰	فصل در حمی جدری			۱۶۵	فصل
۱۶۵	باب ۲۵ در اورام مشتمل بر دوازده فصل				
۱۶۵	فصل در اورام	۱۶۴	فصل متعلق بثور در جلد	۱۵۶	فصل در آنچہ بپوست تعلق دارد
۱۷۷	فصل در امراض اظافیر	۱۶۸	فصل در کثرت قمل و صیبان	۱۸۱	فصل فی الجراحات
۱۸۱	فصل فی القروح	۱۸۲	فصل در سقطہ و ضربہ	۱۸۲	فصل در تدبیر [illegible]
۱۸۳	فصل فی الکسر والخلع والوثی والتوی	۱۸۳	فصل در تدبیر زہر خوردہ	۱۸۳	فصل در معالجہ گزیدن زہردار

فہرست ادویہ مفردہ و مرکبہ و کیفیت مزاج ہر یک ادویہ مفردہ

الالف ابہل ۱ اسپغول ۱ انیسون ۱ اصل السوس ۱ انجیر ۱ اسفنج ۱ انزروت ۱ اقاقیا ۱ الو خورد ۱ افسنتین ۲۱ اجاص ۲۱ افتیمون ۲۳ آملہ ۳۳
اسفاناخ ۲۶ ابل ۲۷ انار شیرین ابریشم ۲۸ اشنہ ۲۸ اظفار الطیب ۲۸ اشقاقل ۵۸ اسقولوقندریون ۱۱۶ ارزا ۱۲ الباء الموحدہ ۲۶ بہدانہ ۲۵
بادیان ۲ بنجاست ۲ بابونہ ۹ برگ بید ۹ پرسیاوشان ۱۰ بادرنجبویہ ۱۷ بالنگو ۳ بورہ ارمنی ۴۳ بورہ نان ۲۶ بہار ۲۸ بہار سیب ۲۸ بالنگو ۲۹
بلادر ۲۸ بندق ۲۸ بسد ۲۸ ابریشم ۲۸ بہمنین ۲۸ بادروج ۲۸ برنج کابلی ۲۶ بعر لہسب التاء المثناۃ الفوقانیہ تخم کشوث تخم خرفہ
تخم مرو تخم شبت ۱ تربد ۱ تنبول ۱۳ ترنجبین ۶ تمر ہندی ۱۲ تربد ۲۲ تخم کرفس الجیم جندبیدستر ۹ جو ۱۰ جلنار ۱۱ جدوار ۲۸ جوز بوا ۲۸ جند
الحاء المہملہ حضض ۱ حلیت ۱ حب الملوک ۱ حب النیل ۱۲ حرمل ۲۲ حجر لاجورد ۲۳ حجر ارمنی ۲۳ حمامہ ۲۸ حب بلسان ۲۱ حجر
الخاء المعجمہ خرفہ ۵ خیارین ۵ خربق ۱ خشت ۱۱ خیار شنبر ۹ خشخاش دانہ ۲۲ خطمی ۳۴ خسک ۲۶ الدال المہملہ دم الاخوین
دباغ حیوانات ۲۸ دراج ۲۸ درونج ۲۸ الراء المہملہ ریحان ۱ ریگ ۱ روغن زرد ۲۶ روغن جبہ ۲۹ ریباس ۲۸ الزاء المعجمہ
زعفران ۹ زوفای خشک ۱۲ زنجبیل ۲۲ زرنباد ۲۸ زاک ۴۵ زفت ۱۰ زرنیخ ۱۱ السین المہملہ سنبل الطیب سپستان ۷ سوس ۹
سرکہ و سورنجان ۱ اسعد ۱ سقمونیا ۱۲ سنای مکی ۲۳ سداب ۲۷ سلیخہ ۲۷ ساذج ہندی ۲۸ سفال ۴۵ سریش ۵۹ سرطان ۸۰
سنگ یشم ۴۳ سر و سلخ الحیہ ۱۳۵ الشین المعجمہ شونیز ۹ شب یمانی ۱۰ شاہترہ ۲۰ شکاعی ۱۷ شیر خشت ۱۴ شحم حنظل ۲ شکر سفید ۲۳
شبت ۲۶ شیرخشت ۲۸ شقاقل ۲۸ شادنہ ۴۵ الصاد المہملہ صندل ۵ صبر ۱ صمغ عربی ۱۵ صابون ۳۴ الطاء المہملہ
طباشیر العین المہملہ عنبر ۹ عود ۱ عناب ۱۶ عنب الثعلب ۹ عسل ۶ علک البطم ۱۱۲ الغین المعجمہ غاریقون ۲۲ غالیہ ۲۸ الفاء
الفاء فرنجمشک ۱۸ فاوانیا ۲۸ فنجنکشت ۱۶ الی القاف قاقلہ ۶ قرنفل ۹ قسط ۱ قلقطار ۱۵ قنطوریون ۲۲ قشر ترنج ۲۸ قرفہ ۲۸ قطاد الحمار
الکاف کاسنی ۵ کشنیز ۵ کاہو ۵ کمون ۶ گاؤزبان ۷ گل خطمی ۹ گل بنفشہ ۹ گلاب ۹ کندر ۱۰ کندش ۱۰ کرنارج ۱۰ گل سرخ ۱۰ کاکادرس ۱۰
کدو ۱ گل نیلوفر ۱۶ کاکنج ۲۲ کبابہ ۲۲ گل مختوم ۲۸ کہربا ۲۸ کرویا ۲۸ کرنب ۵۶ گل قتانی ۵۹ اللام لباب ۱۲ لوبیا ۲۲ لک ۲۸ لاغیہ
المیم ۳ مویز ۶ مشک ۹ مرو ۱ مرزنجوش ۱ مرداریہ ۲۸ امیرباریس ۲۲ معجونے ۲۳ ملح نفطی ۲۳ موم ۲۳ مرداسنگ ۴۳ ماکیسان ۲۸
مشکطرمشیع ۲۸ النون نمک نان کلاغ ۲۶ نانخواہ ۲۷ نارنج ۲۸ ناردین ۲۸ نوشادر ۲۱ الواو ورق نقرہ ۲۸ ورق طلا ۲۸

الہاء ہلیلہ زرد ، ہلیلہ کابلی ۳۴ ہلیلہ سیاہ ۳۳ الیاء المثناۃ التحتیۃ یاقوت ۸۲ **فہرست ادویہ مرکبہ** ۱۳ **الالف**
اطریفل ۴۴ انوشدارو ۴۳ اکسیرین ۴۴ ایارج فیقرا ۸۹ اطریفل غددی ۱۱ **الباء الموحدۃ** باسلیقون ۴۲ بزوری نفسی ۲۵
بنادق البزور ۱۲۹ **التاء المثناۃ الفوقانیۃ** تریاق ۴۴ **الجیم** جوارش زنجبیل ۰ جوارش بلادر ۳۶ جوارش جالینوس ۹۶
جوارش تمر ۱۰۱ جوارش خوزی ۲۲ جلاب ۱۶۵ **الحاء المہملۃ** حب توقایا ۳۶ حب السک ۴۶ حب راوند ۱۱۱ حب خیران ۱۷۰
حب وصل ۷۰ احسو ۱۲۷ **الدال المہملۃ** دوار المسک ۴۳ دیاقوزا ۷۰ دواء الترنجبین ۱۲۸ دوائی ترید ۱۲۲ **الذال المعجمۃ**
ذرور اصفر ۵۴ **الراء المہملۃ** روغن نیلوفر ۹ روغن تخم کدو ۹ روغن خشخاش ۹ روغن گل ۱۰ روغن بادام ۱۰ روغن خیری ۳۱
روشنائی ۵۲ روغن زعفران ۸۲ روغن مصطگی ۱۰۱ روغن عقرب ۱۳۳ روغن خسک ۱۳۲ روغن قسط ۱۳۲ روغن موم ۱۳۶
روغن ناردین ۱۴۰ روغن سداب ۹۳ روغن گندم ۱۲۳ روغن آملہ ۱۲۶ روغن لادن ۱۷۷ روغن سوردہ ۱۲۲ روغن شبت ۱۴۹
الزاء المعجمۃ زرعونی ۱۳۶ **السین المہملۃ** سکنجبین ۴۵ سکنجبین اتیمونی ۶ سیاہی ۵۹ سورنجان ۴۶ سفوف برای استحکام دندان ۳۶
سکنجبین سفرجلی ۹۱ سفوف زلق الامعاء ۱۰۲ سفوف حب الرمان ۱۰۲ سکنجبین بزوری معتدل ۱۰۹ سکنجبین بزوری حار ۱۰۰ سفوف
۸۰ سفوف مقلیاثا ۱۱۹ سفوف الطین ۱۱۹ سکنجبین عنصلی ۱۳۱ **الشین المعجمۃ** شربت عناب ۴۹ شربت صندل ۴۴ شربت کدو ۴۳
شربت آلو ۴۹ شربت بنفشہ ۴۹ شربت نیلوفر ۴۹ شربت بالنگو ۴۹ شربت لیمو ۱۳ شربت انار ترش ۱۴ شربت گل ۲۰ شیاف دینار ۴۴
شیاف احمر ۴۴ شیاف کندر ۴۴ شیاف ابیض کندری ۶۴ شیاف احمر لین ۶۴ شیاف غرب ۴۵ شیاف زنگار ۵۰ شربت خشخاش
۴۷ شربت زوفا ۴۷ شربت ریحانی ۹۰ شربت گاؤزبان ۸۵ شراب افسنتین ۸۹ شربت دینار ۱۰۲ شربت گل کہربا ۱۱ شربت
بزوری بارد ۱۱۲ شربت بزوری حار ۱۱۲ شربت حب الآس ۱۲۰ شربت انجبار ۱۲۰ شراب فنجنوش ۱۳۸ **الضاد المعجمۃ**
ضماد شوصہ ۸۷ **الطاء المہملۃ** طاداوذیا ۱۶۹ **الفاء** فلدفیون ۴۳ فلونیا ۴۸ فلافلی ۱۲۲ **القاف** قرص طباشیر
ملین ۶ قرص طباشیر قابض ۶ قرص کافور ۶ قرص کوکب ۹۰ قرص انیسون ۹۰ قرص سنبلی ۹۶ قرص ایلاوس ۹۰ قرص گل ۹
قرص کہربا ۹۰ قرص انبرباریس ۱۱۱ قرص مازریون ۱۱۱ قرص کبر ۱۱۱ قرص کاکنج ۱۲۹ قرص ذیابیطس ۱۲۹ قرص بول الدم ۱۳۶
قیروطی ۱۳۸ قرص گل ۱۹۱ **الکاف** گلقند ۱۷ کحل الجواہر ۵۰ کحل عزیزی ۵۵ کمونی ۱۰۶ کلکلانج گرم ۱۱۱ کلکلانج سرد ۱۱۱ **المیم** ۲۲
معجون قنبل ۷ معجون نجاح ۳۵ معجون فلاسفہ ۳۶ مرہم اسفیداج ۴۵ مرہم زنگار ۵۵ مفرح یاقوتی ۸۵ مفرح دلکشا ۸۵ مفرح
شیخ الرئیس ۸۵ مفرح صغیر معتدل ۸۶ مشاث ۱۱۶ مرہم اسود ۱۲۶ معجون لبوب ۱۲۸ معجون ماسک البول ۱۲۹ معجون عقرب ۱۲۹
معجون حجر الیہود ۱۲۹ ماء الاصول حار ۱۳۳ معجون بزور ۱۳۶ معجون خبث الحدید ۱۳۰ مرہم باسلیقون ۱۴۹ مرہم رسل ۱۵۲
مرہم داخلیون ۱۷۰ مرہم نورہ ۱۸۰ مرہم کافور ۱۸۰ مرہم حل ۱۸۱ **النون** نقوع حامض ۴۹ نقوع فواکہ ۴۴ نزدہ ۵۶ نوشدارو ۹۳

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشی

وجہ خراشیدن اصل السوس ۱۷ دستور تشویہ سقمونیا ۲۱ طریق غسل لاجورد ۲۳ طریق آب کشک جو ۲۶ طریق
ماء القرع ۲۷ طریق ماء البطیخ ۲۷ طریق ماء العسل ۲۸ طریق ماء اللحم ۴۲ طریق مجمرۃ ناری ۴۹ طریق استعمال چوب چینی ۱۵۲

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان نسخه

میزان الطب

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع طبع حسن قبول جهان یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین الامجد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آسان بود بعبارتی مختصر که مشتمل بر فواید
بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر سایر
متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه واین مختصر مشتمل ست بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست

بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی ست و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر
و خمیازه و فازه و تیرگی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان
و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا
دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم
و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

وتشنج دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی و سوزش ست وسپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم واز فرغ تزش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلیهٔ معده
و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو است و هرانچه ضد یبوست
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از ماده
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغریست و بیرونقی
و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است خون و بلغم و سودا و صفرا و
قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم
و ترست و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما باد خاییست
سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی
ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات
بدن موقوف بر آنست و مربی بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه
حسب حاجت و اغذیهٔ مناسب حال و درین مقاله چند فصل ست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی بازآرد
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن گفته آید ان شاء الله تعالی ادویه که جوش خون را نشاند نیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن هرچه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره و ماء العسل و هرچه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از آمیختن سودا با خون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدر باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل و می و هلیله کابلی درین باب اثر تام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هرچه خشک و مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود رنگش بزردی بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلاتش و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب و آب تمر هندی و هرچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گرفتن خون و گویند و هر خلط که گنده شود تب او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس هرچه حرارت اصلاح

وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و فرداز جوش خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بپنجگونه است یکی آنکه رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبیعی قدری با صفرا آمیزد اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه

در زنگاری مستعمل زرد میشود ۱۲ مفرح

چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه با هم مرکب شده باشند و این را صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین بیشتر والا فی الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته میشود حسب حاجت توان داد و انجا که حرارت بیشتر است و دوائیکه بسیار سرد است باید داد و در روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود و یا در مقدار باید افزود ادویه مفرده معدله صفرا اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب از آن بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اسبغول کوفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و انجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آنرا دو سه جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تنها یا به نبات یا شربتی آمیخته لاکن تمام مینا بود تصفیه خون بیشتر است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در ورد کردن سیاهی خرقه مبالغه میکنند بجز ضیافت طبع فائده ندارد وکشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر هست و صندل
آب سوده میدهند حرارت قوی فرو می نشاند وسپید از سرخ بهتر هست وکافور بقدر دو جو
حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج نمیدهند فواکه سرد
چون تربز وامثال آن وترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند که زنان وطفلان و
خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد اودویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا
مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل
شربت آلو شربت بنفشه وشربت نیلوفر وامثال آن وبوئیدن وطلا کردن ادویه
سرد نیز معدل است مر صفرا را ومسکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی
آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد وآنرا از مزاجش بگرداند واین قسم را بلغم حلو گویند یعنی
بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد واین را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند وطبع
وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد واین را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد واین را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید واین را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
ووی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبعی ومعدلات بلغم اینست حسب حاجت ونهاد
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله
برنجاسف سنبل الطیب مویز وطریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم
بهتر است وهرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم
شور بود وتخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

وهرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سیر
جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر
تپ بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و
شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز بچگونه هست یکی آنکه سودای طبعی زیاده برمقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود
سودای غیر طبعی میباشد و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف و رقیق از خلط
بتحلیل رود و ما بقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
تحلیل جهت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزا اوی
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی دیده اند که اگر چه در جصی وجه تسمیه وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند ادویه
مفرده معدله سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرد انجیر مویز
و مانند آن هرچه گرم وتر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد وتر باید داد چنانچه
خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن والا گرم وتر یا تری که معتدل در حرارت و برودت
باشد ادویه مرکبه معدله سودا اسکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سقراط یاقوتی
بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن و مکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی اکثر روزها دهند و در حمیات
تپها تدبیر ازاله عفونت گفته آید بتمامه انشاء الله تعالی فائده در بیان چیزهای
که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد یا وارد شدن در معده
و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب
کماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور نجور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن
پاشویه و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر لخلخه آنکه چیزی رقیق
خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در بینی دمند
وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور آنچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول آنچه از مایعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از فاصله
بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن
رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن
عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز
گرم نموده بگذارند خواه آنچیز خشک بود و خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند
تدهین آنکه روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه
دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است شافه آنچه دراز ساخته
در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند
یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند حمول آنکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه

دوییکه مخصوص بتفریح زنان باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند بر دو وا دویه سرد که انهارا ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور انکه ادویه خشک را بسایند و در چشم پاشند بر حسب حاجت بخور انکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطریق مخصوص ضماد انکه چیزی ترکه تندار باشد بر بدن گذارند طلا انکه چیزی ترکه تنک باشد ببدن گذارند آبزن انکه آبی که در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را دران نشانند پاشویه انکه در آب گرم یا در آبی که در و سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود و در تبهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید سر را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و جابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شد و تمویسکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سفید سائیده و سرکه و آب کشنیز تر و گلاب با هم آمیخته ببویند و اگر لخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و آن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدو مسکه پخته کنند شموسیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعوطی بارد که امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختران دو جزو اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید و آنجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

از امراض سرد وتر دماغ را سود دارد صبر مرکی رخضض جند بید ستر زعفران به آب
ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند لخلخه که سکوت را بهوش آرد و سدهٔ
دماغ را بگشاید کندش خربق سپید کوفته وبیخته اندک اندک در بینی دمند
دجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر جند بید ستر زیره کرمانی مساوی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند دجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بید ستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل سعد کزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند وبکار برند
واگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم
جوشانند تا سرکه رود روغن بماند قدری در گوش چکانند وآنجا که درد مفرط بود
قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب وسوزش بول را مفید ست سفیداب
کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران
در احلیل چکانند نطول که خواب آرد ودرد سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو
هر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک ده درم
کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند وبعمل آرند نطول که امراض سرد سر را
نفع دهد بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله
برابر بجوشانند وبر سر ریزند وانکباب سازند فائده در امراض گرم دماغ
مهما امکن بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی
به تحلیل برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو تحلیل برد گاورس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانهٔ گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل
و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یک درم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بشتر میکرده باشند
غب غیر خالص و تبهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر جمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لائق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تب دق را سود دهد کدو
خیار خرفه کاهو تربز گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حلبه یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار دران نشیند آب او تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و ساعتی
بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض
مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب ماده از سر
اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب مادّه از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت ازان نافع ترا اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذب باز صعود نکند فصل در فصد بدانند که فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط ورین برمی آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس هرگاه رگ زنند هرچه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار برمی آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه مادّه غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط است و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط از تقاضا مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند تا خون کمتر گیرند و بدان سبب مادّه در حرکت آید و تپ آرد و در پی زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر دی بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دُم خود بر زمین کشان میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما انچه بتجربه رسیده اگر مادّه دُم کشیده باشد

درمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات فصد آنکه
گراکند و کرانه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود و نشاید
واکنون آنچه لابدست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو
یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست
بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همچنان
دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه
قی کنانیدن است پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد هر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج
یافته که البته سردهی نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا
صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرونشانند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد ولی حاجت هیچ نباید داد و در نه رگها که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل
باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النسا مابض چهار رگ قیفال را سرارو
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و درد را نافع اکحل را
هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند
سودمند و امراض ریتین را مفید و بدانند که زیر این شریان است و جهیدنش محسوس
می شود باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق است و در بعضی بارگ الکحل آمیخته وگفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا بر نفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر خنصر است و آنرا اسلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است
و از ابطی متصل است گویا شعبه آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند. و لعد کشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
دل را نافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شتالنگ و قعست
برابر انگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد و
ماده را از سر فرود آرد ما بض زیر زانوست و نافع تر از صافن است و درد حشا و پشت را
مفید بود و درد مقعد. و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا گیست گره دار که از بستن پای
معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بکشایند از برای
عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت از آن جهار
رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میکشایند از نشتر گرد سر را
دهان و لثه را نافع است و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم
واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانه
آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج شود و ضعف دل آناً فاناً ترقی کند چون
چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گذارند و رفاده نهاده محکم ببندند و دست
بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند. و تا دو روز بسته دارند و پس از
دو روز بر فق باید کرد باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صمغ لازق دم الاخوین انزروت
شب یمانی قاقیا اقاقیا بلنا ر صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند
و بحریره بپزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و با پشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند
بیالایند و در جراحت فروگذارند و درمیان پوست با میل درکرده و بالای پوست نیز
بگذارند و اگر دلپس ببندند بعصابه و پایها و دستها و دم را بسته دارند تا خون بدان جانب
مائل باشد **فصل سوم** در حجامت و ارسال علق بدانکه حجامت و علق کودکان را
بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت
منع کرده اند و پیش از دو سال نیز جائز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت کنند
و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت بیاساید
باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه
بنفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره گردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد
بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانه ها خلیفه باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان
آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن است حجامت بلا شرط هر جند بسا بکار آید
و امالهٔ ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل**
در منضجات بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید
تا زود تنقیه وی بدو و بآسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخاری ست مرآزا
زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه اندک باشد
و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد
خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده
بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآید بی تصدیع و ضرری
نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروری ست بعد فصد کردن
منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاهو
نیم کوفته سه درم بیخ کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد
وا تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را
در آبی که موافق نوشیدن بود و تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معتدل است منضج است و ذکر منضج
جدا بنا بر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند
که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی
پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود نهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها
و تخمهای سرد که مذکور شد تبرید باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و انواع
صفرا اقسام است و نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان
ادویه نوشته شد باعتبار شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند
و این تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب
ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم و اگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست
که بالای ویست خراشیده و جوکوب نموده سه درم شکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله
اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضے آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر انگاه که تپ کهنه
شود و هرچه معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام نضج صفرا نضج
مییابد یعنے در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظ
و غیر رقیقه باشد و الا ممکن ست که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب
ماده و کم و زیاده کردن ادویه برای طبیب ست منضج سودا بستان بیست دانه عناب
دو دانه گاو زبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزاے رقیق وے بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود برمے آید آنرا سودای غیر طبعی میگویند و مراد از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست و سودای طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج میباید و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده بنضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دواے منضج نضج نمیشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است و وی همیشه در کار خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل مے شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضاے دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج درکار نیست لهذا پیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفے

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض
باطنیه و ظاهریه را مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را
نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در مهای احشا را بالغایت نافع و با همه مواد
موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم
بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیرهٔ تخمهاے دیگر
باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبهٔ نضج بود شیرهٔ
بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند
که ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان
و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و
باید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن
بادام زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیران را بی روغن بادام نباید داد تا امین باشد از پیچش
اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی
که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمی تواند کرد تا محتاج بروغن
باشد و مقدار مغز فلوس در حق مردکلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر
دارد خصوص در معتدل مزاج **فائده** چون مقدمهٔ اسهال مذکور میشود
و چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلے که براے ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا نضج حاجت نیست و شب ها برد باد مانع نه دارد

مسهلے که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میسازد اگر شکم بپیچد اندک آب گرم باید داد و بالاے دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان در بعضے ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در روے حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیاست و خوردن خیر بوا بدستور و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را القی خواهد بر تافت باید که نخستین قصد القی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین حیله نخواهد بر تافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و ببخلے محفوظ باید نشست و استنجا بالطبخ ریشه خطمے باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منع است که بالاے وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشیافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بیاشامند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز است و مصطگے کوفته بیخته یک درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هر گاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود فصد فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هر گاه عمل کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود دلنا بین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی رود غذای
ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت
کفایت کند هیچ مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد بتفاریق باید داد
یک روز دو روز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نسازد
و هر گاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و
برنج بنکو چیزیست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان و
بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند **مسهلات صفرا**
این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا الیلات اجاص شاهتره
صبر گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام ازینها که
خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیارند مسهل **مرکب** که باخراج صفرا مخصوص ست پوست هلیله زرد
شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب
نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت
هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه بر رای طبیب
و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ سازند خواه
نقوع مختار ند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ
آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوای
نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلثه بیرون نیارد و آنچه مخصوص گردانند باخراج
صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وی بیشتر آن خلط را برمی آرد **انتباه**

در تپ نو یعنے قبل از دو ہفتہ ہلیلہ دادن منع کردہ اند کہ اسہال کبدی مے آرد پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کردہ باید داد و بہترین اصلاح آنست کہ بروغن بادام چرب نمایند و ہمراہ لعابین یا نقوع اشیای کہ مزلق و مقوی جگر باشند بدہند کہ ضرر نخواہد کرد ان شاء اللہ تعالی **مسہلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ماہی زہرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانہ بسفائج شونیز شکاعی **مسہل مرکب** کہ اخراج بلغم نماید ایارہ فیقرا تربد سفید حب النیل ہریک درمے غاریقون انیسون ہریک نیم درم شحم حنظل نمک ہندی ہریک دانگے و نیم نکو بندد و بآب بادیان بسرشند و جملہ یک شربت ست مرد کلان را و بدانند کہ غاریقون نباید کوفت زیرا کہ در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و او زہر ست اگر کوفتہ شود ضرر رساند لہذا آنرا بغربال موئین می مالند تا اجزاے صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاے غربال و در استعمال نیاید **نوع دیگر** کہ بلغم بیرون آرد و در تپ ہا نیز میتوان داد بسفائج کہنہ نقع و ہر عناب سپستان ہریک بیست دانہ زوفاے خشک نیلوفر بنفشہ پرسیاوشان رازیانہ نیکوفتہ ہریک سہ درم مویز دانہ برآوردہ پانزدہ درم انجیر خشک ہفت دانہ اصل السوس خراشیدہ نیکوفتہ چہار درم در سہ رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نمایند خیار شنبر ترنجبین گلقند ہریک دہ درم دران بمالند و مکرر صاف کردہ و یک درم روغن بادام اضافہ کردہ بنوشند سنوفیکہ بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کردہ و کوفتہ و بیختہ سہ درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجاے

نمک شکر سپید آمیز نه هم چند دوا مختار ند و اگر ستمگی افزایند نیز رواست اما آنجا که نمک یا ترید ممزوج نباشد بآب گرم دهند **مسهلات سودا** هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آمله **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب انیسون هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم **نوع دیگر** که بازالهٔ امراض سوداوی مخصوص ست هلیله سیاه ده درم بسفایج نیم کوفته پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و او و بیه بجوشانند و چون خواهند که فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و دران بمالند و پوشیده نماند که حقنه و شافه درباب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق مامور واقع نشود ضرر میدهد درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شرب ملین و مسهل خود مهلت میخواهد و از انجا که نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را
بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای
مکی پنج درم نمک هندی یک درم عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیرے شده باشد و گرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خسته خرما تراشند
و بر دارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بر دارند بی اذیت باشد شافه که طفلان و ضعیفان
را سود دهد مقوم آب نادیده دو درم نمک و بورۀ ارمنی هر یک نیم درم همه را کوفته
در موم بسر شند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و
هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند **فصل ۶** در مقیات چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم ست بیان نموده مے آید بدانکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذاے نرم خورند و اگر حرارت و مانعے
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و در روز قی چیزی نرم چون آدگرای ماش و برنج بنوشند
و بعده ماے مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
او گرانیست بلکه آنرا قی تنها بهتر ست و کسی را که قی بآسانی نیاید سه روز بحام رود و بدین

نماید وشوربای چرب غذا سازد وطعامهای مختلف خورد پس در حمام یا درخانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده بعصابه
بربندند وراست بنشینند وشکم وکمر بگیرند ملائم ومدد کنند وبعضی گفته اند که قی استاده
وسر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده برمی آرد بدین هیأت قی باسانی
می آید وباید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد وقی کننده گرم مزاج بود چشم وروی باب سرد بشویند ودهان باب گرم وسکنجبین قندی
یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی وبرودت مزاج
چشم وروی را نیز باب گرم باید شست وتغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد واگر باب گرم ونمک کنند
کافیست وبعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم باریک ساخته
باشکر آمیخته یا بی شکر بدهند ودر آب سیب بسرشند واگر بجای مصطکی گلقند واطریفل
صغیر دهند رواست وهرگاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زائل میکند واگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند وعطسه آورند واگر در سینه
وپهلو درد خیزد ونفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه ومانند آن بمالند وباب گرم تکمید
نمایند ومنافع ومضار قی وآنکه شایسته بدانست یا نیست در مطولات ودر شرح قانونچه مفصل
گفته ایم ودرینجا همین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه درما تقدم گفته شد
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تامل قی باید کرد وآنکه
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنابر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد واگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هرچند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر وروغن وامثال آن که در بحث سم سطور است بنوشند وقی سهل کنند

هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیخته روز بدهند
سه روز بهم دسه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدرات حیض
در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضاے اربعه یعنی دماغ
و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله
بهار به بهار سیب بهار امرود گل سرخ مارالورد و نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد
سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان
و دراج و شیرینی مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب
صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا اقاقیا ترنج اسطوخودوس
ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادروج جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران
سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر قرنفل مشک فاوانیا قاقله لاجورد نعناع مقویات
جگر کاسنے انار اسارون افسنتین اظفار الطیب جوز بوا حماما حب بلسان دارچینی غافث
قرفه قرنفل کشوث مصطکی رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر
از سردی و تری می باشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حار اند مقویات معده آمله انار دانه
هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ هلیله خصوص مربا اذخر پوست
ترنج بالنگو جوز بوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه سازج هندی قرفه
قرنفل قاقله کندر کرویا مصطکی شکر طبرزد اشنه نعناع عود و بدانند که هر چه
مقوی معده است تقویت هر سه را معا نیز می نماید و هر چه مسهل است مضعف
معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف ست بعضے بر آنند که سنای مکی

نیز مقوی ست **فائده** ادویهٔ مقویهٔ سرد اول مرقوم شده اند وعقب آن گرم وجهت امتیاز دواے گرم از انجا که شروع شده اند بخستین دوا بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامیست که بمجرد دی مزاج نیز دهند وطریقش آنست که گوشت را بے مصالح گرم وبی ترشی پزند وشوربای بکار برند وماء الشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دوا ست وهم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد وطبخش معروف است واگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند وآنرا ماء الشعیر محمص گویند واگر در ماء الشعیر عناب وسپستان وماننده آن چیزهاے حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت وقطعاً ماء الشعیر باسکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه وبقول وابازیر پزند قریب باعتدال ست مصوص قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه وازفواکه خشک پزند وبزعفران خوشبو کنند وزیره وچیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه راسودوار **مقاله سوم** در بیان امراض وعلاج آن واین مقاله مشتمل ست بر چند باب وهر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهاے سر **فصل ۱** در صداع یعنی درد سر ودی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند وشربت لیمو نوشانند وبعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع حامض یا هلیله مبارک طبع بکشانید ومعدلات خون بکار برند واگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند ومنضجات وی داده بمسهلات وی تنقیه کنند وصندل سفید بآب گشنیز تر طلا سازند واگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند وبادیان بقدر حاجت جوشانند وشهد آمیخته بدهند وروغن قسط بر سر مالند و

بعد نضج مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سایند سود مند است و اگر از
سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند **فائده**
پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر زنهار سر را
نباید مالید که اگر چه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند
که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه بآهستگی مالیدن
هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض
شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با تب باشد
بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد تدبیر آن مرض
کوشند و قسمیست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیرپاییست طریق
علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم
افیون نیم درم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ
نهاده بر بناگوش چسپانند خصوص برگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند
که بعد استحکام متصدیع تمام میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد و عند الضرر اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که مصلح افیون
است و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر [illegible]
کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیک ست
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهاے سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس
که در پرده های سر یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از
صفرا باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست ظاهر است و دموی را قرانیطس
و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی
تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاج
از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مدنظر دارند
و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر ست و استعمال
نطولها اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
دماغیه پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام مرکب با خون میباشد
و بعضے محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعے قوی نباشد و در تجربه
نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی و جز آن که از لوازم سرسام
است گاہے بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جز آن
مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد
اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا اقتضای آن و علاج
این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود
و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بیحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی
که بوده باشد و وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام و زنجبیل دران آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و جمود را شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند

فصل ۴ در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند (هردو یعنی مدرکه ۱۲) و بیمار برپشت افتاده بود و برده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بش که مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند خوبست و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز سپری شود کفن و دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده میباشد گاهی میتواند که بفضل الهی بکشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد و مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد

فصل ۵ در سبات و آن خوابیست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت بر دماغ خواه ساذج بود خواه از مادهٔ بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب و سرکه بویانند و هرچه

نفث باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثرست و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد مسبوق
بتخمه و نفث در حالت جوع پدید بود و تدبیر وی تنقیه معده است و اطریفل کشنیزی نفع تمام دارد
و کشنیز خشک کوفته بخته بالای طعام سودمند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی و سبب
آن غلبه یبوست ست در دماغ ساذج بود یا مادی و ماده سهر آور سوداست و صفرای احتراقی
و بلغم شور نیز علاج در ساذج بترطیب دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطول و سعوط و بهمه
معدله مرطبه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر
افزاست و ادویه خواب انیست شبت تر در زیر بالین نهند و در شمومات تلقیه بر سر
نیز بچینند و ریحان بگلاب افشانده بویند و نخلیه بیشتر بکار برند و افیون بر روغن بنفشه
حل کرده بر تارک سر مالند **فائده** هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخارهای
گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از مالیدن روغنها بر سر دور بودن
و در قطع سبب کوشیدن **فصل ۷** در سبات سهری و این مرض از اجتماع اسباب
سبات و سهر حادث شود و بعضی بر آنند که درمیت دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط
بود و آنکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری و اگر
یافته شود مختار آنند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر
و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت
غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و کذلک دیگر

تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق انیست که ورم لازم
این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس و این
مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی آنرا بخیش
میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت
ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیهٔ آن باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش
بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها
زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی
که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود باز زائل گردد چنانچه
دیگر عود نکند **علاج** در وقت ضرورت آنچه در غشی گفت اند بکار برند و کره
در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه
ماده نمایند حب اخلاط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب
در گلو آویزند و جوز بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند
و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق
سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست
و فساد شیر محدث آفات در طفل هرگاه طبع طفل قبض باشد لشافه قبض کشودن اصرع
است در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر سلیم
و ظن سالم باز دارد و بوضعی و زروشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی
امور و ازین قبیل ست حمق در عونت و عشق فساق **علاج** حب اخلاط منقیه نمایند

ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه در تعدیل کوشند واغذیهٔ لطیفه
دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده بر آید وقوت نگاه دارد واز آنکه اثر تنقیه
وتعدیل دیر ظاهر شود ودر امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب تدبیر که در خور
آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی ودر عشق بهترین تدابیر وصل معشوق
اگر ممکن باشد والا بطریقیکه باز دارند واندیشهٔ آن باشد متوجه باید بود وجماع را در ازالهٔ عشق
اثر تمام است خاصة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که
جنون اقسام است اگر با غضب وایذا بود مانیا گویند واگر با خنده وبازی وایذا بود داء الکلب
واگر با ترشروی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که باشد مرتبهٔ جنون بالاتر از مرتبهٔ
مالیخولیاست وبعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیراکه در اسباب
جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند
نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر ترطیب بیشتر کوشند وبدوشیدن
شیر زنان بر سر وریختن آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه وبادام بر سر وبدن واستحمام
ونطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تمام
فصل ۱۳ در سدر ودوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا
سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند
علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ
توان دانست واگر ماده در معده باشد از غثیان ودیگر آفات در معده مهیا بود و
همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت وتنقیه عضو
مذکور واجب باید دانست وتقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد ودوار که از مقامات

میشود اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسبه مثل آنست و مروارید صلایه کرده با شربت لیمون و صندل با شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید با شیای گرم نمایید و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و بسبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و وج مربا و زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب با دیان سوداوی واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست

فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او مر مبدأ اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد آب گوشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب برمار العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که مادّه نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه ست و مشک و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن نرسانند که احتراز از آب سرد ست و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده بمعالجهٔ فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعصاب از مادّه

مادهٔ خون تنقیه دم نمایند و بمعالجهٔ ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخای گویند بالفظ مطلق و فالج باسترخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد تنقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر سبب ضغطهٔ ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که دریک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فروهشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است و قلت آب دهن **علاج** در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینهٔ چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف دران پیوسته همی بینند و جوز بوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا که غلبهٔ خون بود فصد مجوز ست و در تدبیر تمهل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و آئینهٔ چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی دران بتکلیف دیده میشود کثرت نظر دران باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود **علاج** در امتلائی بعلاج فالج کوشند

ودر یبس تبرطیب ظاهریه وباطنیه از انچه بهر سوء مزاج یابس در معلات ذکر رفته وسموم روغن وروغن بنفشه با دام بهم آمیخته بمالند وبشیر زنان استنشاق نمایند فائده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم اسما حادث مے شود تدبیر دفع زهر واصلاح قرحه واخراج دیدان ودفع اذیت عصب کوشند وتشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد واگر با وجود کشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند وبعضے مردم را که وقت فاژه دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافیست واگر کفایت نکند بعلاج امتلائی باید پرداخت **فصل ١٩** در تمدد یعنے راست ماندن عضو واین آنست که عصب از هر دو جانب کشیده شود **فصل ٢٠** در کزاز یعنے تشنجے که در چنبر گردن افتد ومانع تمایل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب ودر معالجه مبادرت نمایند که اینها قویتر از تشنج اند **فصل ٢١** در رعشه یعنے لرزیدن عضو اگر از مادهٔ بلغم افتد نسیان ودیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست واگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند ودر رعشه جماعے شیر تازه نوشیدن وتدهین بدن نمودن وبیضه نیم برشت خوردن مفیدست **فصل ٢٢** در اختلاج یعنے پریدن عضو ودوام او در وجه منذر بلقوه ودر شکم بمقدمهٔ صرع ودر پهلو بورم سینه وپهلو ودر جمیع بدن بسکته ودر عضله شکم بمقدمهٔ مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند وتکمید نمایند واگر دور نشود تنقیه بلغم فرمایند وآنجا که احتباس طمث ونابرامدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد فوراً **فصل ٢٣** در لوی که ویرا فیحج نیز گویند واین حالی باشد که اعضا گران ورنگ روے وچشم سرخ شود وفاژه وخمیازه بسیار آید وآدمے خود را هیچ

ویا بقدمه تمی ست وحال آنکه تب نیاید وبعد از چندے آنحالت رفع گردد وباشد که عود کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون وصفرا باید کرد وتقلیل غذا باید نمود وگرم مزاج را آب سرد نوشیدن وغسل بدان کردن فجاة نفع میدهد وتخم کشنیز سفوف ساخته بانقوع کرده همراه شکر سود مندست فصل ۲۴ در حش واین قریبست که دماغ خارش کند بلی درد علاج در تبرید وترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفراست واگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد وآنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد فصل ۲۵ در عصابه واین دردیست که در ابرو پیدا آید وسببش اگر گرمی سازج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند وغلبه همیکند تا دوپهر پس تا زوال آفتاب این تیز کم میگردد وتمام شب اثرے ازان نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند واز خارج به تفتیح مسام کوشند واگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد وپیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخار یدن درون بینی از چیزی خشن واگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند وسرکه وکافور بویانند واطراف بمالند فصل ۲۶ در زکام ونزله بدانکه فضلهٔ دماغ اگر از بینی برآید بر طریق مرض آنرا زکام گویند واگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت وحرقت ماده است ونشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد وطبع نرم باید داشت وسر پوشیده چه در حار وچه در بارد ودر خواب غرق وخفتن بر پشت وخوردن حموضات ولبنیات ولحوم وسرنگون کردن وحرکت عنیف نمودن منع باید کرد واگر سرفه یا زکام بود رعاف نیز نمایند

فائده ماشری وباد شنام که در روی می افتد بتنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب درامراض
متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** درامراض عین روشن باد که چشم مرکب
است از هفت طبقه وسه رطوبت ویک عصبه مجوفه که محل نورست در وسط آمده وتا جلیدیه
رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه تنادی میشوند وباصره
درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات ورطوبات گرد وپیش پناه مانند واقع اند
اکنون بدانکه انچه ماس هواست وملبس درسے آید طبقه ملتحمه وطبقه قرنیه
است تا آنجاکه سپیدست ملتحمه است وآنجاکه سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند وبعد
اینان طبقه عنبیه است وطبقه مذکور رنگین ست وتلون حدقه ازوست والا قرنیه
شفاف وسپید واقع شده ودر وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور وعبور اشباح
برجلیدیه ومحل حدوث نزول الماء همین ثقبه است وبعد عنبیه رطوبت بیضیه است و
پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه وپس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است وبعد ازو رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که ماس مقعر کاسه چشم ست
بهر طبقه ورطوبت مرضهای کثیر مختص شده انچه نام وارد درینجا مذکور میشود **فصل ۱**
در رمد وآن ورم ملتحمه ست اگر از خون باشد چشم سرخ وگران وپر درد بود وچرک بسیار
آید واگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد وچرک بسیار نیاید واگر از بلغم بود ورم
سپیدی زند ومنتفخ باشد چرک واشک بسیار آید واگر از سودا بود ورم صلابت زند
ومنتفخ نباشد وچرک هیچ نیاید تا پلک برهم نرسد وچشم گران باشد وبا صداع
بود واگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد وچرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نماید و
پیش از فصد ومسهل دوا بچشم نرساند اما آنجاکه سبب خفیف است خفیف باشد

دو سه روز بعد وا مالیدن بی تنیب مجوزست و بهترین اطلیه درر مد گرم حضض مکی ست
با شیر دختران حلکرده در چشم و بالاے او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکے
نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید کرد
واجتناب از گوشت و هر انچه بخار انگیز د لازم دانند صفت ذرور چشخام که بهندی
چاکسو گویند پوست کنند و در سرگین خر پخته یا بدون آن دو حصه گیرند و از نبات مصری
و از مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور
و انزروت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید فائده رمد عظیم که در چشم
اطفال افتد مسمی ست بوردیج و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بناگوش اثر
کلی دارد و ذرور مذکور سود مند فصل ۲ در طرفه و آن نقطهٔ خونست که بر ملتحمه افتد
علاج قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود
آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند فصل ۳
در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهورست میل بسازند فقط ها را
در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر مادهٔ موجبه کثیر بود قیفال کشایند و بحب
ایاره تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری بردارند و بهر این کار
دستکار هشیار در کارست تا آفتے دیگر لاحق نشود فصل ۴ در بیاض و آن سپیدیست
که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم
رسانند در چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیهٔ دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان ناشتا اثر تمام دارد فصل ۵ در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی
میشوند بتدریج و چشم بخار دو پس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند

واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند وبهترین منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی ورگ ماق زدن پس آنجا که سبل رقیق بود شیاف دینار کشند ودر سبل غلیظ شیاف احمر وباسلیقون ودر یابس قبل از اکتحال وبعد او استحمام لازم شناسند واگر رمد باسبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد وبر استفراغ وجذب ماده قناعت کنند وزرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که نفع دارد واگر بدینها زائل نشود لقط نمایند یعنی بردارند وببرند بطریق که معروف ست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه وفرق در ورم وانتفاخ آنست که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند وانتفاخ در خلل عضو پیدا آید وبس بعضے بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعةً پدید آید ونخست در گوشه چشم سوزشے مانند آنکه از گزیدن پشه ومگس میشود ظاهر گردد واگر از بلغم باشد بتدریج افتد ودر چندان نکند وچون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود واما اگر ریحی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند وتدبیر رمد بار در جوع نمایند ودر ریحی سه روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور وتیز پرهیز نمایند وتنقیه بفصد ومسهل نمایند وجست بر قصب بسایند وسیاهی او در چشم بمالند وچشم دوی باب گرم می شسته باشد **فصل ۸** در توته ملتحمه وآن گوشتے نرم ست که اکثر در موق اکبر پیدا افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکارے نمایند **فصل ۹** در ودقه ملتحمه وآن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که در چشم

پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده و دقه سبک بود
و چون رفاده گلاب ترکرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در دمعه یعنی
سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه بکشند و اگر از سردی باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی
عضله چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته
باشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک برآید و منقطع گردد آنرا ابوالتین نامند تدبیر او
تنقیه بدن است پس ادویه اشک آور و محلل چون باسلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت
عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بے ماده باشد توتیا در غوره
پرورده بکشند و کاسنی ترکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲**
در قذی یعنے چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً چشم را
نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که چشم بآب گرم
بشویند و شیر زنان چکانند و انچه مرئی باشد به پنبه پالته بردارند و اگر غائص بود بدین تدبیر
نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته
آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس بر پنبه بگیرند و اگر قذے جانورے باشد خرد که
اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسے سرخ که بفارسے
آنرا گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش پهلو دار
بود بدر بنید در چشم بعد تکمید چشم بآب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو سیل
انبوبے بجارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم بآلتے که مخصوص باین کار ست یا بهر حیله که توان

برآورد و برآرند پس ازان شیر زنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از مضرت تشبث این سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ بلبل یعنی سنگی که در خریطه بلبل یابند و زر ورق طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق اتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در بهر اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمیشود دیگر بعد غلیان مدّه علاج بزودی رگ قیفال زنند و سر مقتر خون قدری بگیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود دبحته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند غسل اواین باشد و بعد از پختن و تنگا فتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند انچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب سائیده در ازالهٔ اثر مجربست **فصل ۱۵** در کنت بدانند که این لفظ مشترک است گرانی ملک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث

ضعیف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص بهر یک است گفته آید جدا اما آنچه بغربیه مختص است تدبیرش نضج ست باستعمال لعاب حلبه وکتان وکثرت استحمام وبعده جهت نشف مادّه شیاف ابیض رقیق باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد ومانع ابصار بود در دستکاری باید کرد والا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نکند وانچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود ونطول مطبوخ حلبه واکلیل وبابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد بآب بادیان در چشم و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند وآنرا بر آتش کنند ورطوبتی که از انجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر است واگر ماده کثیر بود مسهل وفصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هریسه وکله پاچه وگوشت گاو ونان فطیر خورانند وشیر دختران بر سر بمالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده وشربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع حدقه وشقیقه عین واین مرضیست که در عمق چشم ضربان شود ووجع مشابه باضاغط بود وگاه ساکن شود وضربان ودرد مانند شقیقه سر باز عود کند وآثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر انیست ودر تبریشریان صدغ مبادرت نکنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه باده نمایند وبعده هلیله در چشم کشند وتقلیل غذا نافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از اخلاط غلیظ وبعده ذرور اصفر کشیدن وبآبهای گرم رو شستن وبر بخار آن انکباب نمودن وخاصه نتوء آنست که سخت می باشد وزیر میل منخرق نشود ومعه از دمعه وضربان

چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمه نزول الماء دوم بخار معده
یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست و دائم و بهر روز
افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان
بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تنقیه
اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست
و این فی الحقیقة مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره
که در هوا است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش
میشود جهت تکدر بصر سیه و کله یا پچه دهند

فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود
آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه
عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد و تمام ثقبه را در گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر
بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه
ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمیکند بنابر رقت و این قسم را
منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تمام از تغیر مردمک
و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا بے توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته
باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد
آغشته گذارند و هر چند که داغ تر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع
پرهیز کنند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم منع سے ہے شود

یعنی چشم پیچکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فائده** خیالات چون از شش ماه در گذرد و نزول ما نشود و آن خیالات موجب نزول الما نمیگردد و بدانند که تخم مثل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ نشتر ملکیه بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الما مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الما را صدمهٔ قویه بر سر افتاده و معا باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیار ست غمامی زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق انکودار بهیا هیچ یکی قابل قدح نیست مگر لبنی اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صاف ست که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که سببی نزول الما بود نشانش سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نا نمودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند و رگ گوشه چشم زنند و بوچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی گربه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه بسبب بطلان بصارت ست و فرق درین و نزول الما ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در سبب لاغری در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بسبب ارضع بعد بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطه غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیهٔ بلغم نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج نپذیرد اما جهت حفظ ما بقی و در ازالهٔ رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۲۱** در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد با بیضیه سیاه گشته با سلیقون بکشند و ادویه و اغذیهٔ ملطفه بکار برند و اگر دفعةً بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آویزند و بروشنائی آفتاب ننگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۲۲** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت شأن دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۲۳** در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه آویزند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر در چشم دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نیز اثر تمام دارد **فصل ۲۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازم امانیست علاج در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند **فصل ۲۵** در نفض العین یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید ست و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر ست و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد نشان گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک ست و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این گرمی و تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ٣ در امراض جفن وهدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک وهدب بضم اموی پلک ست یعنی مژه **فصل ١** در گمنه پلک ونشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ درچشم ست پس از زمانی زائل شود **علاج** بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات درچشم کشند چون اثمد لین واحمر حاد واستحمام نمایند **فصل ٢** در استرخا الجفن بعد تنقیه وتضمید صبر واقاقیا ومر بر پلک وپیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوضعی که معروف ست ورگهای درون بینی کشادن نفع دارد **فصل ٣** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک واین بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل وناخنه می افتد **علاج** هر دو را از هم جدا کنند بمیل واگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند وبعد فتح زیره ونمک خائیده آب وی اندازند وپنبه بروغن گل آلوده درمیان گذارند وزرده بیضه وروغن گل به پشت چشم نهند **فصل ٤** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک واسباب او ضد اسباب استرخاست ودیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد وجز آن افتد **علاج** در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند ودر انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند **فصل ٥** در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید وبدان سبب پلک سطبر شود وپیوسته چشم تر بود **علاج** تنقیه کنند بعده مدمعات کشند واگر نفع نشود ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند ونافع ترین چیزها پرهیز ست که غذا از زیر وسرطان از پرهیز واقعی تحلیل میرود **فصل ٦** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید **علاج** بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون نهند وانچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید **فصل ٧**

در شعر منقلب وشعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منشاب گویند
وآنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند وآنجا را
بنوشادر بخارند وبیضهٔ مورچه وشیر انجیر وخون کنه وسنگ طلا نمایند وکف دریا بلعاب
اسپغول مالیدن منبت را خدر کند واگر موی منقلب باشد بعسل دبق با موبهای راست
آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد وبعد کندن بن موی را بآلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است
وخیاطه وتشمیر نیز تدبیری است **فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن **علاج** اگر فساد
غذا باشد بواسطهٔ غلبهٔ سودا تنقیهٔ خلط مفسد نمایند واگر از ضعف جاذبهٔ آن موضع بود واین
عقب قرانیطس وتبهای گرم افتد تقویت دهند وترطیب نمایند وباسلیقون وروشنائی
کنند که شدید التقویه اند واگر از غلبهٔ رطوبت بلغمی بود تنقیهٔ آن نمایند ودر تخفیف کوشند
واگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب
یعنی سپیدی مژه **علاج** بعد تنقیهٔ بلغم برگ لالهٔ دشتی بروغن زیت بمالند وروشنائی
بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی فروبهای خرد با خارش
که در باطن پلک پدید آید **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند وبرود نفسجی کشند **فصل ۱۱**
در برد وآن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد **علاج** بتغییر ودلی
وداخلیون تلیین وتحلیل آن نمایند والا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن
وغلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن وپوشیدن چشم دشوار شود **علاج**
در نضج وتنقیهٔ سودا کوشند وتلیین موضع وتحلیل ماده نمایند وبانکباب مرخیه واین
را جسا العین نیز خوانند وآنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی میشود
به یبوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر وسرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا مار النواکه کافیست و سماق در گلاب
خیسانیده آب او چکانیدن و شب و خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن الی
و بعد از ان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند

فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان
و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قرده خوانند **علاج** بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن بگیرند الا آب پیه شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل
در زیبق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس بآهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از
سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیه قمل بکشد

فصل ۱۵ در شعیره که در هیئت
بشکل جو در کناره پلک پدید آید **علاج** تنقیه نمایند در ابتدا رادع و بعده شمع گرم و داخلیون
نهند و اگر سود ندهد شعیره را برکنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون برآمدن بدهند زمانی
و زرود بند نکنند و بعد آن ذرور اصفر پاشند

فصل ۱۶ در توثة الاجفان و آن فزونیست برشکل
توث اکثر در باطن پلک زیرین میشود **علاج** بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند

فصل ۱۷ در تحجر جفن و این از برده
غلیظ تر باشد **علاج** تنقیه کنند و بقیروطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه دمل بود
آنرا کدنامند

فصل ۱۸ در قروح الجفن **علاج** اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود

فصل ۱۹ در تهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک
علاج اگر بسبب ضعیف احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا
کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند

فصل ۲۰ در ثؤلول پلک

علاج تنقیه سودا کنند. و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند. و اگر زرد و زرد و بسو چنبر گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده و بر جراحت زاک پاشند تا خون بایستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند و بگشادنه عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نمله پلک و آن بثور خرد سوزان است که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رگ او اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده سیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شعر طرف و باشکر بخارند تا خون بر آید و سر مه روشنائی کشند فصل ۲۴ در سلعه پلک و آن جسمیست فرو از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند فصل ۲۵ در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و اگر اشتغال نه بسر سودن آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی مینماید فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند. و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از چیبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر پزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند که تا سرد کنند فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد

ثانیه و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون دکحل عزیزی کشند فصل ۳۹
در ظفره یعنی زیاد و شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت
افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره و بعد قطع ذرور
پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند
و مراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی باب ۴ در امراض اذن یعنی گوش باید دانست
کردی عضوی شریف است زیرا که آله شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس
فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا را در گوش در
امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصب
سمع را ضرر دارد فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد بسبب
ورم یا قرحه بود بیانش علحده می کنم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه
در مادی و ایضا در سوء مزاج حار باید کرد و تعدیل در سوء مزاج بارد کافی ست و در مادی
بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود
و جهیدن بر یک پای و دست بر گوش ما ؤف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را
و دیگر اشیاء سیاله را که درآمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش
مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب
تولد کرم در گوش بود بخار دود غدغه کند و احیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشانیده
آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از [illegible] فتیله
سازند و بسریش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه
باعث کرم بود تدبیر قرحه کوشند فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد ولزوم تپ
پیدا شده نرد که دوائی مرکبت بآب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان
دوشند تا درد بایستد و اگر نایستد لعاب حلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بپالایند
پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نباشد و درد شدید نمی بود
و درین استعمال روادعات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید
توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نباشد اما ثقل و تمدد لازم ویست
و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد در بارد **فصل ۳** در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم **علاج** شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بر روغن گل آمیزند
و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون
بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزے آمیخته بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان
سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاہے یکے مرادف
دیگرے آید **علاج** حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بغاریقون نمایند اگر تنقیه
مطلوب باشد و آنچه روز بحران مے افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا
مولود مے بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دہد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنے درآمدن سنگ ریزه و مانند آن در
گوش **علاج** روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دہند و چون خواہم نیاید دہن و بینی

بگیرند تا قوت دفع گوش مصروف شود وآن چیز منازع گردد واگر آب درآید چوب باریک آن
قدر وجب گرفته بر یک طرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بر افسره زنند و طرف دوم
او در گوش باشد آب همه منجذب شود وطریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول حیوان
صغیر را نیز در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند فصل ۶
در طنین و دوی آوازیکه در درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین واگر نرم و بزرگ
بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند واگر از ذکای حس بود کاه یا چه
هریسه خورانند فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا
بود فصد کنند و خون بسیار گیرند واگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند
وهرچونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی تا که
خوف غشی نشود بند نکنند واگر از لسع حیه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر
و مغاث و اقاقیا و رامک و حنا ضماد سازند بجانب مائل کسر تا عضو را بهیأت اصلی
آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد
تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده برفاده و عصابه محکم ببندند واگر درد باشد
باشد پیه بط گداخته درآب برگ خطمی وآب پوست کدو مالیده بمالند فصل ۱۰
در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش واین اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه
و در بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند وآن موضع را بشیر زنان بشویند و مردار سنگ
در قنبیل نرم سائیده بپاشند فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج
افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در ہرب الاذن یعنی گریختن ورنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند باغذیہ وادویہ مقویہ وشموم باب ۵ در امراض انف یعنی بینی بدان کہ درنج بینی دوراہ است یکی بدماغ میرود ویکی بحلق فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامہ وسببش اگر از برآمدن گوشت زائدہ بود در مجری آنرا ابواسیر الانف گویند وجدا بیاید واگر حدوث ورم یا قروح سدہ بود از خلط از آنچہ لازم ہر خلط ست معلوم میشود واگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار وبارد ظاہر ست وتا برآمدن مادہ ضرر ودر علاج حسب سبب تدارک نمایند وآنچہ بعد امراض حادہ افتد بسبب یبوست یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی واین سہ گونہ است یکی آنکہ ہمہ روائح را بیک رائحہ بوی کند دوم آنکہ از یک چیز بوہای مختلف شمیدہ شود سوم آنکہ بعضے بوہا شمیدہ شوند وبعضے نے واین از دو وجہ خالی نباشد یا آنکہ خوشبوئی محسوس شود وفقط بدبو نہ یا برعکس علاج تنقیہ دماغ نمایند واگر قرحہ باشد تدارک وی فرمایند وبعدہ آنجا کہ خوشبوئی محسوس می شود وفقط جند تسعیط کنند وآنجا کہ بدبوئے مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود وبعد از ان در اول مشک ودر ثانی جند فصل ۳ در بواسیر الانف یعنی گوشت زائدہ کہ در بینی برآید علاج رگ زنند وزلو نہند وسنبل دہند پس از ان زنگار واشنان قصارین مرہم سہ برابر مرہم ساختہ وفتیلہ بدان آلودہ بران گذارند تا بزداید واگر سود ندہد قطع نمایند باآہن یا برشتہ موئین گرہ دار کہ از بینی بسوی حلق درمی آرند وآنرا میکشند تا فرونی زدودہ شود وبعدہ مرہم اسفیداج استعمال نمایند فصل ۴ در بخور الانف علاج تنقیہ نمایند وآنجا کہ صلابت

داشته باشد موم روغن نرم سازند واگر تحلیل نیابد شرط زنند و مرهم اکال بر دارند
پس مرهم سپیده سازند مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف **علاج** ریش بینی اگر تر بود
رگ زنند و مسهل دهند پس مردارسنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن
مالیدن کافیست **فصل ۶** در رعاف یعنی بر آمدن خون از بینی **علاج** بازو و ران
وانثیین واذنین و ثدیین بستن و پس سر حجامت کردن و همچنان بر جگر محجمه نهادن
اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید و سرگین تازه خر افشرده
دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت در سیاهی ترکرده و بغبار الرحی آلوده در بینی در آوردن
و سریش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون بنماید واگر خون غالب بود رگ زنند
و حسب حال خون بر آرند اندک اندک یا یک دفعه و به تغلیظ خون کوشند شربت
عناب وامثال آن و عدس و برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است **فائده**
اگر رعاف در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر بحرانی باشد
زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد واگر بحرانی
نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض دماغی تبر عیف
حاجت شود باآلتی که باین کار مخصوص است درون بیخ بینی بخراشد واگر کندس
و مویزج و فرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله سازند و در بینی در آرند خون روان
کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن **علاج** اگر سبب وی بثره یا قرحه
بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخارات از آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیه دماغ و معده بود و سکنجبین در غوره خردل غرغره کردن

و چیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر خوف ورم بود زود رگ زنند و در جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم سهل آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مغاث و اقاقیا و مرباریک ساخته و بآب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن **علاج** روغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و روغن نیم گرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث آفت **فصل ۱۰** در جفاف الانف **علاج** خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند با دهان و جز آن **فصل ۱۱** در حکة الانف یعنی خارش بینی **علاج** اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد هشود تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آرند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق بر آید سبب تصدیع **باب ۶** در امراض لسان و دهان **فصل ۱** در ورم لسان یعنی آماس زبان **علاج** حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته بشیره کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز بآب کرنب و عنب الثعلب و لعاب

تحلیل لسان سہم آمیختہ و در اختلاط بطبیخ بابونہ و اکلیل الملک و بنفشہ و خیارشنبر آمیختہ اند و
در بلغمی لسیبل تنہا یا صعتر و ایارج آمیختہ و در سوداوی بطبیخ افتیمون و حلیلہ در روغن بنفشہ
دہن فارس آمیختہ و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در دہن دارند تا سرطان نگردد
از استعمال ادویہ حارہ و غرغرہ کہ در بلغمی و سوداویست مفید برست از ابتدا و انتہا
در اختلاط فیست بخلاف غرغرہ و ورم گرم و اگر سبب ورم شرب سم بود علاجش سم نمایند
فصل ۲ در ثقل اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادای حروف چنانچہ باید
بطور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و
تدارک آن فرمایند و آنجا کہ استرخا بود بنگرند کہ فتور حواس و فساد در دماغ ہست یا نہ اگر باشد
تنقیہ دماغ باید کرد و بعدہ بنضوج و جبران زبان را مالند و اگر نباشد آنچہ در باب فالج
ذکر یافت عمل نمایند و آنچہ از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغ افتد علاجش نیز بود
و آنکہ عقب سرسام افتد و فرمن شود بدستور اما قبل از زمان طبخ اندراسنی و نوشادر
بالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد و مجمرہ ناری زیر زنخ نہادن در استرخائی نفع تمام دارد
فصل ۳ در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان و این را ادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
عظم از دہن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و ترشیہا بالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی
بود بعد تنقیہ بلغم نمک و سرکہ مالند فصل ۴ در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت
فصل ۵ در تشقق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبہ خشکی دماغ باشد
مرطبات دہند و قیروطی و روغن بنفشہ بالند و تبدیل دماغ کوشند و کف چنار کہ بریدہ
بہم سے مالند بر سے آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معدہ باشد فسادش معدہ
گواہی دہد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وی تنقیہ معدہ است

و سپستان در دهن داشتن و آنچه در سبستان بکار بستن **فصل ۶** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان **علاج** اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه
و آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گراید و
خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این قسم
فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است و لزوجت آب دهن خاصیت است و
همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۷** در حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان **علاج** در تبرید کوشند و اگر بادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی مالیدن اثر
تمام دارد و از العبه تبرده هرچه در دهن گیرند زود تجدید نکنند و بدان ملازم باشند **فصل ۸**
در حکة اللسان یعنی خارش زبان **علاج** بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم و بعده بشیر شکر
آمیخته و بعده بسرکه و روغن گل و بدانند که هلیله زرد خاییدن و بر زبان مالیدن در استفراغ
ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۹** در ضفدع اللسان یعنی افزونی سخت غده
مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد رنجیدن در اینجا اجزای
لطیف او به تحلیل رود **علاج** بعد تنقیه نوشادر و زاج سوخته و زنگار و مر با سرکه
آمیخته بمالند و اگر دفع نشود دستکاری نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن
دو شریان که زیر زبانست بریده نشود **فائده** گاه باشد که ماده ضفدع لغایت
متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند مشابه پاره سنگ برآید و دفع گردد و گاه باشد که
فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش
آنست که بشگافند و پوست آنرا بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی
نرسد **فصل ۱۰** در فساد ذوق و وی آنست که طعم ناطبعی سبب آید در ذائقه

وقت تناول یا بدون آن وسبب این غلبۂ خلطی از اخلاط ست وعلامت بران دال علاج
تنقیۂ خلط غالب نمایند بفصد یا باسہال وبعدہ غرغرہ فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان
ذوق یعنے ہیچ مزہ محسوس نشود وگاہ باشد کہ حس لمس نیز باطل شود واز حرارت وبرودت
زبان منفعل نگردد وسبب این علت نفوذ مادۂ رطب ست در جرم عصب **علاج** بعد
نضج وتنقیۂ دماغ غرغرہ فرمایند بطبیخ عاقرقرحا ومویزج وخردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ وسماق بجوشانند در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند وتغرغر کنند **فصل ۱۲**
در تقشر زبان ودہان یعنے پوستہاے باریک جدا شود از دہن وزبان چون تجربہ
بیشتر جدا میگردد **علاج** بعد فصد واسہال صفرا آس وگل سرخ وگلنار
در سرکہ بجوشانند ومضمضہ کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنے دانہاے خرد کہ
در دہن بر آید **علاج** رگ زنند وسہل دہند وبسرکہ کہ در وکشنیز وعدس وبرگ
عنب الثعلب جوشانیدہ باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنے جراحت وریش
دہن کہ از مادہ باطنی بود **علاج** حسب مادہ تنقیہ کنند بعدہ اگر دموی باشد یا صفراوی
غرغرہ کنند بدانچہ در بثور گفتیم وطباشیر وگلنار وکافور باریک ساختہ ذرور سازند
وآنجا کہ قرحہ بغایت بد بود بسرکہ ونمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدودہ شود واگر از لذع
سرکہ تبرسند زعفران بجاے سرکہ آمیزند واگر از بلغمی بود مامیران وہلیلہ وعاقرقرحا
در سرکہ جوشانند ومضمضہ کنند واگر سوداوی بود برگ حنا بخایند ومغز ساق گاو
بمالند وگاہے جہت تقویت محل مازو وکشنیز وپوست انار در سرکہ بجوشانند ومضمضہ
کنند **فائدہ** شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کردہ قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد وبدستور گاوزبان سوختہ پاشیدن **فصل ۱۵** در اکلۃ الفم وآن قلاع خبیثہ

است که زود پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زود اتیدن رطوبت فاسد
بعمل آرند و بعد باز ایستادن قرحه از انتشار فلدفیون بگذارند یا سونیجان تا پاک کند و هرگاه
ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته فصل ۱۶ در کثرت
سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود و خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود و آنچه از حرارتست در خلو معده زیاد شود و آنچه از برودت
است در پری معده و ایضاً ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج
تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدرے نمک نیکوب بخایند و آب
او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطگی مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بدبوے دهن
علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ و معده آید یا از
معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن
ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهے صبحگاهے در ازاله بخر غیر قوی
مجربست فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم
خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بے درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند
و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۷ در امراض شفت یعنی
لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست علاج
تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند فصل ۲
در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت
علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند و محل تشقق از هوا
محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا کوفته و بیخته در پیه بکیان

مرشته ضماد نمایند که مجربست هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب **علاج** اگر سببش در آمدن خون بود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تنقیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمهٔ قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ بود مقدمهٔ لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیزست و بمنع حدوث امراض مترقب کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب **علاج** آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فزونی که در لب زیرین پدید آید **علاج** تنقیهٔ خون سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب **علاج** حب الخلط تنقیه نمایند و اضمدهٔ مناسبه بکار برند و حضض با شیرهٔ عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار اما در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز شبیه است **فصل ۸** در قروح لب **علاج** بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکله لب **علاج** آنچه در اکلة الفم گذشت بکار برند **فائده** هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب** در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود بآب گرم رسیدن البته بایستد **علاج** اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

با گلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی مضمضه کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
وانچه در پری معده بیفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجدید هضم فرمایند و کشنیز
در طعام بیشتر دارند و قی منع ست درین قسم انچه منتقل بود از ماده باشد تنقیه ماده
نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره مضمضه کردن هم گرم شود و دیگر فایده انچه از تولد
کرم باشد تقدم تثقب گواهی دهد تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطهٔ نی دود آن بدندان رسانند فایده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کله در بارد و کذلک میل زر یا آهن
داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا انچه شود و باحتیاط کنند تا داغ
بدیگر مواضع نرسد و انچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند
پس بر کنند تا بچشم ضرر نرسد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان تیش
اگر تناول چیزی زمخت یا بسیار ترش بود **علاج** در حار مزاج خاییدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم و نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی
خاییدن و انچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش
تنقیه بلغم است خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست و بر آمدن
ماده از فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان
و مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود **علاج** به تنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بروغن گل و کافور مضمضه در حار نفع

بسیار دارد و این نیز قسمے از ضرس ست و تدبیر او تدبیر اوست **فصل ۴** در تآکل و تفتت
و تثقب اسنان یعنے خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان **علاج** تنقیه دماغ
کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از افنای رطوبت اصلی باشد هزال
دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نمیگیرد اما جهت بطور اثر ذبول ترطیب باید کرد
فصل ۵ در حفر یعنے چیزی مانند سفال در بیخ دندان مشکون میشود و زرد و دیگر درد
این را قلع نیز نامند **علاج** تنقیه ماده غالبه نمایند پس به آلت آهنی آن را بزدایند و بعده
سنون نمک و زبد البحر و سیح سوخته بمالند تا بقیه را دور کند و دیگر مشکون شدن ندهد
فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرت و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و حضبی نشان
بلغم غلیظ **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا بیخ کبر و
روغن گل و در بیاض روغن مصطکے باید مالید **فصل ۷** در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم او نشود اما آنچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد لثه
باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونها
مقوی نافع ست و هر گاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست
کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیازند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر
خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد **فصل ۸**
در تزاید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان **علاج** اگر غلبه
خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با درد مے باشد و اگر بلغمے بود بے درد
باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتے حقیقةً نباشد بلکه دندانے صلب بود

چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیرا و قطع آنست بآلت مخصوص این کار

فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت باز نمیتواند ماند بسیار در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز نمایند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند

فصل ۱۰ در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان در خواب **علاج** اگر امتلا بود تنقیهٔ دماغ کنند و روغن قسط برگردن مالند والا تعدیل کافیست

فائده در بیان تدبیریکه دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل مادهٔ تکونست و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیمگرم بمالند و با انگشت آلوده برین دندان مالند دردی که در روئیدن دندان میشود باز دارد

فصل ۱۱ در ورم لثه یعنی آماس گوشت بن دندان **علاج** حسب مادهٔ تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند

فصل ۱۲ در لثهٔ دامیه یعنی برآمدن خون از لثه **علاج** اگر سببش ضعف قوت غاذیهٔ لثه بود مازو و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبهٔ خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند

فصل ۱۳ در قرحهٔ ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل روز ناصور نامند **علاج** آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل باریک

فصل ۱۴ در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان میشود **علاج** گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک نیم درم باریک نموده بر لثه گذارند

فصل ۱۵ در گوشت زائد که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم **علاج** هر روز زاج سبز هر یک باریک سائیده

برگوشت زائد گذارند تا برو آید **باب ۹** در امراض حلق ولهات ومری وقصبه
ریه حلق مشهورست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای آب وطعام
وقصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس ملازه **علاج** حب ادده
تنقیه نمایند وبعده تغرغر فرمایند در دموی وصفراوی بسرکه وگلاب وعصاره عنب الثعلب
واشتال آن ودر بلغمی بمری وسکنجبین خردل آمیخته ودر سوداوی بمغز فلوس در شیرتازه حل نموده
فصل ۲ در استرخار اللهات یعنی ملازه سست شود وفروتر آید واین را سقوط اللهات نیز
گویند **علاج** اگر خونی بود رگ زنند وبسرکه وگلاب مضمضه نمایند وگل سرخ وصندل و
گلنار وکافور بمالند واگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل وشب وشاخ گوزن سوخته
ونوشادر باریک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بر دارند وبر تارک سر سیرش بگداخته در سرکه
اسفل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد ومازو بسرکه سائیده بر تارک
طفل نهادن مثل ملازه افتاده است وهمچنان گل سرشوی سوخته وباسرکه سرشته
وباضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدوا داستیصال نباید کرد که ابطال
بعض مخارج حروف مینماید از بیخ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی
فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق **علاج** در دموی وصفراوی
نخست رگ قیفال زنند ورگیکه زیر زبانست وباید که خون اندک اندک بدفعات گیرند واگر
امتلای خون بسیار بود وضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده
اگر حاجت آید اندک اندک گیرند وبعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود وپس از تنقیه از آب سماق
ودیگر مبردات غرغره باید کرد وجهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید وبه آش جو اقتصار باید ورزید
اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شربا وغرغره وهرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم وارسال علق بر آن سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و در دموی حجامت
ساقین مفیدست و چون سه روز از امراض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده وصاف
نموده غرغره نمایند که نافع ست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او رسد
تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق نضج شود و خود انشگاف از بوره
و حلتیت و خرء الخطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا انشگاف
و بعد انشگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو
دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و نطرون و خردل باب
سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و مری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم
زیر زنخ لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بگشایند یا با دویه مشروبه و باب ترب و سکنجبین
عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در
سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت
طبع ملائم کنند و بشیر و مغز فلوس تغرغر نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته بخته بروغن
نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعیست از خناق که آنرا خناق
کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن میکشاید و زبان
می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه
گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعیست از
خناق مسمی به ذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه نوشند
بتکلف از راه بینی خاصه آنست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همانست که گذشت

فائده آنجاکه بلع متعذر بود بر مهره دومین گردن محجمه نهاده بمکند که مری قدری بکشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجاکه تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت بطریقیکه در مطولات مذکور ست

فصل ۴ در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پدید آید علامت بثور مری شدت درد ست در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبهٔ ریه ازدیاد وجع است عند التکلم و خائیدن از دود و غبار رسیدن نه در وقت مرور غذا **علاج** فصد کنند و آب فواکه تلیین کنند و از آب پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغرهٔ خناقی بیشتر میکرده باشند

فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی درآویختن دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد و بالجمله انچه درون مو بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما انچه در قصبه آویزد دیگر هم از سرفه خالی نباشد و انچه بمجرهٔ بینی آویخته باشد بکام آید و بستگی دماغ پیدا بود **علاج** آنراکه بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سرا و در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بخش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا ازو جدا شود و گل در زیرا که با لوف او ست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار در برگ در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمعده افتد زود قی کنانند و الا

مسهل دهند تا برآید فائده در شرب آب احتیاط لازم است بی دیدن مدون پالایدن
ننوشند فصل ۶ در بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهرست علاج
سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بجوشے
مسهل دهند و بعد خروج جهت صلاح معده تدبیر که لایق بود توان کرد حسب حاجت
فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق خار ماهی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن
در آن علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انبه دست گردن
و بین الکتفین آمیز شند تا برآید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو
رود و اگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند
پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن
بلعابها و حسوها اصلاح کنند فصل ۸ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و
علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و
بزرگ بفراغت خورده شود بیدرد علاج تنقیه بلغم نمایند بطبیخ افسنتین و کندر و سنبل و
بهمن و مصطگی تجرع نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمه بنمازی نهند یا پالکی زده چند و سکبینج مالند فصل ۹
در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس بنیامدن ست یا بعسر آمدن علاج
انچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحدست فصل ۱۰ در حکاک المری
یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسرکه کهنه غرغره نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند فصل ۱۱
در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج
او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان
آید چنانچه در بعضی پیران مشهودست علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عامت تدارک کنند

دو بغرغره درینجا انفع کلی دارد فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بحش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند تا مزاج شش را صلاحیت دهد و انچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد همچون سکوت را خلط محض ست همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند و تعذیب تدبیر نپردازند فصل ۱۳ در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسیکه گلوی وی بکمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و با بهار ابجر دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نبود فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی انچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما انچه بسبب سوء مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب و وضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک ست و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه فصل ۱۶ در قروح المری و نشان ریش وی لزوم وجع است در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج موم سپید و روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند بعد از انکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد فصل ۱۷

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا
بر نیامدن آواز **علاج** تحقیق سبب نمایند که از نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند و طبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود
حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف کند و باقلا و موز
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان هر واحد ازینها مصفی صوت است

اکلاً **باب ۱۰** در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ۱** در ربو یعنی
ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله مرضیست مزمن
ذی ادوار عسیر البرء هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود و بر آمدن بلغم
بسرفه و خرخره سینه گواهی دهد **علاج** بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب و عسل نوشیده
و گوشت طیور غذا سازند و توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم تخم کتان نیم کوفته و جوشانیده
و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و با دویه گرم سمیه نیز دارند
که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن پیه گرده بزر و روغن تخم کتان که موم دران
آمیخته باشد چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود و تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند
و آنچه از گرمی ساده بود که به شش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش
تعدیل است بمبردات شرباً و طلاءً علی الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه بود لین
نبض و نفس بکا یعنی نفس مضاعف گواهی دهد تا سینه راست نکند نفس نیاید **علاج**
روغن نرگس بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی

ریه بود وقت آواز تشنگی و نفع برطبات گواهی دهد علاجش ترطیب ست و بآب زنان مرطب
نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و آنچه از برودت شش بود تقصیر راز سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین ست و آنچه از باد باشد که در منافذ نفس در آید عدم گرانی و در فه
بی بلغم و تقصیر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و شبت
و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و آنچه از ورم شش و حجب و کبد
جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه
از امتلای معده بود در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست ازین مرض که صعب ترین اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال
یعنی سرفه آنچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست
و آنچه از خون بود با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر
بود اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از آنچه از ریختن ماده
رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزلات است و طبیخ
کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بر شش بود
از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر حلبه و بیخ مهک نوشیدنست و
رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود
بلغم بسیار بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند وانچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب ست بشرب حسوهای مدهن وتمدهین ناف وبمقعد بمسکه وانچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند وانچه از حدوث بثور در ریه بود سرعت نبض وحرقت بول ونفع از برودت گواهی دهد وعلاجش فصدست وحجامت سینه واسهال صفرا وهرچه در بثور حلق گذشت وانچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده وتقلیل غذاست وانچه از معده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه وکبود در سرفه برآید ودیگر علامات سودا گواهی دهد **علاج** حریره سبوس گندم تبنند یا عسل دهند وبعد نضج اسهال سودا نمایند وغذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسفند سازند وانچه از وقوع آب وجز آن در حنجره افتد تاکه آن جسم غریب برنیاید سرفه نایستد ومحتاج بتدبیر نیست وگاه باشد که جسم ثقیل بود برنیاید وبهلاکت کشد ودرین صورت مالیدن سینه وحلق وقی کردن فرمایند تا باشد که از حنجره وقصبه ریه برآید **فصل ۳** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن واین از اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اجزای دهن آید به تفل برآید وانچه از سر آید بتنخنج برآید وسبکی سر بعد برآمدنش ودیگر آثار گواهی دهد وانچه از حنجره وقصبه ریه آید بتنحنح برآید وکمتر آید اما در حنجری خون ناب بود وسرفه نباشد ودر قصبی خون کف دار بود ویا سرفه دوره باشد وانچه از شش بود خون ناصع وکف دار وسپید رود وبا سرفه باشد وانچه از سینه آید افسرده وقلیل باشد وبسرفه شدید برآید ومحل جراحت درد کند وچون بر پشت خسپد درد غلبه کند وانچه از مری ومعده باشد ویا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید ووجود آفت در عضو او بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس وگل نار ومازو وشب ومانند آن مضمضه کنند وآنجا که تعلق بزو سبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت وانجاکه از سر آید فصد قیفال وحجامت نقره وتمضمض بطبیخ مذکور کنند وانجاکه از حنجره وقصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند وقرص نفث الدم در دهن گیرند وجراحت قصبه متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود وفقط وانجاکه از شش آید فصد صافن و باسلیق وحجامت بر ساق کنند وطبع نرم دارند وحسب حاجت در تعدیل کوشند وعند الحاجه قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد وانجاکه از سینه آید فصد باسلیق کنند وقرص نفث الدم نوشند اندک وایضا بر سینه طلا نمایند وجرح سینه زود به می شود وانجاکه از مری ومعده وغیرها آید تدبیرش در محل هر یک مذکورست فائده نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال در شیرهٔ برگ خرفه یا لسان الحمل بدهند وبرگ خرفه خائیدن وخوردن مجربست وهرگاه خون در شش بفشرد وسرفه شدید بود بسرکه وگلاب تغرغر کنند واندکی بنوشند واگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند وخاکستر چوب انجیر با آب آمیزند وبنوشانند واگر جاشا نیز آمیزند بهتر وقوی تر بود فصل در نفث المده یعنی بر آمدن ریم از دهن انچه بسبب انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل بود یا دبیله معده بود هر یک گفته آید وانچه از حلق وحنجره واجزای دهن آید از خناق ودیگر اورام این جاها ظاهر شود واما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس او وعلاجش تلطیف خلط ست بداچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند مترشح شد وموم در روغن بابونه وپیه ماکیان با هم سرشته بر سینه ضماد نمایند وقطعا چیزی بارد بالفعل وقابض ندهند وتشرب مطبوخ زوفا وجاشا وانجیر واصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد وبگشاید این ضابطه یاد دارند فائده ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه بر می آید ودیگر بدفع طبعی جهت بر آمدن ماده صدر واقع نیست وهرگاه مده شش بدر آید وفضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المده

کو نید و جیداگشته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد وثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده موجبه

علاج رگ باسلیق زنند و اگر استلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد بمطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بکشایند

فائده جلیله که در اورام ریه و جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر باین بود در وقت تپ رخساره ها نطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد به فصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد با تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید روادع در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و خاصه شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد و تغذیه چیزیکه در و قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیاقوزا از نهار ندهند و کذلک آب سرد که در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و بکی دران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت ببرودت دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز مجوزست زیرا که درینها جلاست نه قرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت نافع ست و هرگاه نفس متواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب یعنی شربت قند جرعه جرعه

امید نهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد بایستد و بدانند
حال اماس ورم هر عضو که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و یا ورد پخته شده
بنفث بر آید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این اماکن خفت اعراض ست
روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روزیکه
پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه آن ورم
بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل دایم باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد انفجار
اگر مده خوب بر آید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از زمان
نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا مده خام
بر آید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب برودت
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس
و تریل و جهت و انتفای اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم ست لیکن در حار
بشدت بیاشد و در بارد بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و عسر جذب هوا و افزودن
ضیق نفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج
در بلغمی اندر ابتدا تلیین طبع کنند و روادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود آنچه در سل
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی بلعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند
و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و بعده سرفه بایستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها فصل
در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و بدانند که مده یا رطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد
بخلاف رطوبات **علاج** هرچند که این مرض لادواست اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن ست که
بیمار تا دیر بزید و بو علی گفته که زنی بست و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هر کرا
اول روز یافتم که خون از شش آمد و علاج کردم نغر شد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع
اینمرض باسلیق زنند ازان جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر بانزله بود قیفال
نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هرچه در تپ دق باید مناسب ست و بو علی انچه آزموده خورانیده
گلقند ست که همان سال ساخته باشند اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند
بشرطیکه شکم نیارد **فصل** ۷ در اورام که در حجب و اغشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و مایلیها افتد و بدانند که هر ورمے ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب
باسمی مخصوص ست چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا
در حجابیکه حاجز ست در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند
و ذات الجنب صحیح نامند و هرچه قائم بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصة و اگر
در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص و غیر**
صحیح و ذات الجنب مغالطه گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین اسمها
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد **شوصه** نامند و بعضے شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد **برسام** نامند
و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز ست و جمهور این حجاب او یا فرغا
خوانند و بعضے متعرض فی المعده والکبد را دیا فرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است
باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء و سینه که متصل پشت ست باشد **ذات العرض** نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجا که غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دو شق شده یکی
بطرف سینه و دیگری مایل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در انجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد
بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی
دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده
نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله
فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس
بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از برسام آنرا ممتاز نمیسازند
فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود
بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب
جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید **انتباه** هرگاه ماده این اورام نضجیه شود ظهور نضجی از
اعتدال تو ام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است
و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث ملاقات الریه تیک الجنب و نشفها منها
بالاستقصار **فائده** ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد
و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در
اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است
و عدم لزوم حمی و در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی بود باشد که بمسهل و فصد حاجت

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اسرع الظهور ست **فصل ۸** در احتقان مده در صدر
یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن
منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید
ورنه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدم او ورم عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار
مستحیل شدن بحره و مده بر آمدن و تپ لازم بودن **علاج** طبیخ انجیر و زوفا و سپستان
و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده
رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی بر آرد دهند و مدرات نیز بباید داده باشند تا باشد که
از راه بول بر آید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند
و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاهی
مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت
شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه
پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر ست
علاج روغنهای گرم بمالند و چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند
و دهنیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند
انتها زیرا که شراب افیون و دخان اسرب که وقت گداختن او میشود نیز جمود الصدر آرد
و تدبیر وی استعمال مقنادست و تکمید بطبیخ حشایش گرم نافع و روغن زعفران افیون زایل کند
سخت نافع و روغن قسط در اسرب بس مفید بالجمله وقت تذویب اسرب خود را از وصول دود وی
محترز دارند **باب ۱۱** در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه دوی اگر ساده
است تعدیل کافیست و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع لحاظ الیین و قبض طبع مریض دارند و در جمله از هرچه متقوی دل باشد غافل نباشد و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز محفوظ سازند و تعجیل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل**
در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجب یا دراع
تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از لسع و لدغ افتد ازین قبیل ست **علاج** در
مشارکی اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و آنچه از ذکاء حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای
معتاده و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بجزاجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ یشب برفم معده بالخاصیه نفع دارد **فصل** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه
اسباب خفقان غالب شود غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محتقن گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد هرچه که بود ضعف
می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع ست هرکدام که مفرط باشد
و اسباب احتقان امتلای مفرط ست خاصة از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که بدل آید
یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او و در ورم اذنی القلب مفصل بیاید **علاج**
در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شاد و جوراً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک و امثال آن بویانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محروری را گلاب و آب سرد برروی و سینه زدن در انتباه اسرع ست اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد برروی و سینه وی نزنند و درینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و وجور ماء اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم کافیست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست بشرطیکه سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و بهر چون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و مازو و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجع بهر تسکین او وفاق و نیا دهند اگر چه قولنج باشد و آنجاکه حالت غشی غثیان با فواق بوده باشد قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضرت و در لسعی و لدغی تریاق و فاد زهر بدهند و آنجاکه سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعا نشامند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بد بوشمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن علاج انیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق انتباه اینهمه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلا در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند

فائده زردی رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و بهر چونکه باشد مغشی علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینها ظاهر ست که لوازم غشی ست در سکته نباشد و از سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد و غشی که از قوت حس دل افتد باندک سبب پیدا آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل مخصوص

اند انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان و انچه گرم ست
درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام
و بادرنجبویه و تخم اوو شاهسفرم و تخم اودقیا قلّه و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی
و راسن و انچه سرد ست مروارید ست و کهربا و فیسدو کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم
و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر رطب و یابس ازین
ادویه حار و بارد و هر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه در تبرید دل
اگرچه حرارت قوی بود منع از انست که قدما قرص کافور بے زعفران در حرارت
دل تجویز نکرده اند باآنکه تبدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران قوت ادویه سرد
زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید و بر ودت ادویه را
باصلاح جوهر دل **فصل** ۱۲ در ورم اذنی القلب یعنی آماس دو گوش دل و پوشیده
نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم از ان در مے آید و اینها را اذنی القلب نامند
هرگاه روح باطالت امراض تحلیل مییابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو
نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یا در غلاف قش یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود و
نیز مهلک ست لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید و الّا روز بروز لاغری مے افزاید تا که بهلاکت مے انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده و در اکثر حالتے شبیه بغشی پیدا شدن و دل منبسط
ناگشتن و چشمها منتفخ و روے بشابهت زرد بودن علاج طبیخ بابونه و اکلیل و مرزنجوش و شبث
و سبوس گندم بر سینه و فم معده بریزند و کذلک ادویه محلله ضماد نمایند و بالجمله

مع مشل بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و نمامه زعفران ضماد نمایند ۱۲ طب اکبر

تبقویت قلب کوشند وبدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشت او افتد قلیل الشده ست و غشی وی سبات **فصل ۵** در علت دخانیه و این آنست که در بابد بیمار وگوید دود از دل برمی آید بیالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوء فا **علاج** در تعدیل و تنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز اندک مدت افاقت رو میدهد **علاج** در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و مفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر با کثیر النفع داند **فصل ۷** در تقشیر القلب و وی آنست که بیاید مریض که دلش بحرا شد و از شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی تشنج در روی افتد حبت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه **علاج** تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام میدارد **فصل ۸** در تدغدغ القلب و وی آنست که پندارد گویا دل برون می آید و این از ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درین وقت لازم ست **علاج** باسلیق از این بکشایند و مسهل صفراوی و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل مدا و مت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست که پندارد دل فرو سوکشیده میشود و سبب این حصول خلط ست در معالیق جگر و گاهی باشد که باین حالت الم خفیف و حالتی شبیه غشی نیز افتد **علاج** حسب الخلط تنقیه کنند و تلون وجه مریض در آن وقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد که دل در آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدری از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود و علاج
ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل و زعفران بآب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند و ریاضت
فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائده گاه باشد که رطوبت
مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس
متخالف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و تبرید و طلیات
است بر سینه تا از الرئیس کند پس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب بنظر داشتن و بدانکه
که دل شریفترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت باب ۱۲ در امراض
ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون
خون دران آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن یعنی
کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خونست یا اطالت
مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمه ثدی را عاجز در هضم او کند سوم
فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این سوء مزاج ظاهرست علاج در کمی خون
آنچه خون بیفزاید چون شیر و زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال
بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوریکه معلوم ست
و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفراست و شدت بیاض و مائیت قوام و
حموضت آواز بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا
و آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد **فائده** هرچه مزید منی ست شیر نیز بیفزاید
و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب
ست **فصل ۲** در کثرت در ور لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سوددارد واین دوا نافع است ککث و مردار سنگ هر دو بروغن گل بر پستان بمالند و زیره دبسر که و عدس بسر که پخته و برگ اسپغول کوفته همین عمل کند اما در غلبهٔ برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند فصل ۳ در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سر که بآب گرم در مثانهٔ حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن بگویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند یا بابونه کوفته بآب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند فصل ۴ در تجبن اللبن در ثدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان بند و ورم آرد در اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را ببفزاید یا نه بر آمدن شیر که بسبب درماندن غلیظ شود علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانکه در ورم گذشت و در آنجا که نابر آمدن شیر سبب بود خواه از ضعف استعاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم ریختن است و مکیدن باهستگی تا همه شیر بر آید و هر گاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون ورم و لون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پر اشیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم اوو بابونه جابرابر کوفته پخته بآب چقندر یا بآب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر بشگافد فبها والا باهن بشگافند فائده گاه باشد که شق خفیف کنند و بعض قیح ریم نرسد و خون صرف بر آید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح واثق تر سد و شق را عمیق کنند تا ریم بیرون آید و معالجهٔ جراحت بدانچه در جراحت زبان ودهان است بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هر گاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند فصل ۵ در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بوماش بکوبند

و بآب برگ بید و بسر شند و ضماد سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر ورم آورده شد
بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیر یکه پستان را از بزرگ شدن نه بهر شب یا نی سوده بروغن
زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هر چه در تعظیم الانثیین بیاید بیرافت

باب ۱۳ در امراض معده **فصل ۱** در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت
ظاهر ست و همچنان آثار ساذج و مادی با هر و لازمهٔ حار ساذج ست که غذاے لطیف و
قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین ماده خوب
میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن
ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل
شود **علاج** در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیهٔ
آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزلهٔ دماغ و سوء مزاج
جگر یا سپرز گواهی دهد از ان و فصد قیفال در دماغی و باسلیق ایمن یا از اسیلم آن در جگرے
اثرمند ست و کذلک از ایسر در طحال **فائده** بسیار باشد که معده پاک و قوی بود و لیکن
در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع
و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر ایشان صباح لقمهٔ ترش خورانیدن ست
و معده را خالی ناگذاشتن ست و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات
معده نافذ شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب افسنتین یا با ملیله
زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازند **فصل ۲** در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود
گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم

بعد استقرار غذا در قعر معده در جانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیربوا در گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجویز هاضم در جمله لازم شناسند و محجمه ناری بر معده نهادن فوراً اثر میدهد فائده سکنجبین آب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد و اوجاع معده را از هر سبب که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده در ورم بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزے خشک داده شود و بنا بر منع تحلیل سکونی دران دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده در و حار بود چیزی گرم خورده شود و بنا بر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر رسید پس واجبست که بآثار دیگر تحقیق نمایند و باینچنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش باستخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیة دهند و اگر ضعف معده بوده باشد علامتش غلبه درد ست بعد غذا خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافع ست و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص امیسون و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد ست بهر اندک سببے چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذالک در فعل معده قصورے نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعیست از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد ازان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده ازانچه باید به کیفیتے حاد مکیف شده

نشان ریحی خفت از آروغ ست واز دیگر آثار سرا بودن ونشان صفرا وسودا مکرر گذشت و
سوزش سر معده در سوداوی می باشد **علاج** در ریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی
تبدیل وتنقیه وفصد اسلیم از دست راست ودر سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه وفصد
اسلیم از چپ کنند واگر ذکاء حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند **فصل ۳** در ضعف الهضم
وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحدست لیکن اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم آرد
واگر قویست تخمه واگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست
که غذا تا دیر در معده باند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم
آنست که غذا هضم تام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا طبیعت در غذا تصرف
نکرده باشد وهمچنان برآید بقی یا اسهال **علاج** حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه
ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت تندرستی
نباشد وبداند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وے آمیزند همه علتهاے
معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند وحسب
حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن معده
آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وگاه ماده باسهال مفرط گراید
لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطر دارد لیکن افراط اسهال
وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر نیک زود
همه عوارض زائل میگردد خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت
اعراض نترسد **علاج** از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال
وزود بند نکنند بلکه اگر داند که بفراغت نمی آید مدد کنند مقیات ومسهلات مناسبه وغذ[illegible]
در هضه های موافقه ۱۲

ضعف حب مزاج حبس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن حالیست و آنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر مسهل از نهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند با آنکه
هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا مانند نخورانند مگر وقت ضرورت
و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست
و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر
و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی
کنند از آن سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرم مهیا
میدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا [illegible]
گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه
روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله
قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جزآن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد
به جوز بویه سائیده بر بدن مالیدن بغایت اثر تام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی ست
اصلا آرزوی طعام نماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که
در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان
سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذ که میان
سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

و مادی و جز آن ظاهر ست اما انچه از نارختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع ساده
در مجرای و انچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی افعال معده
بران گواهی دهد و فرق میان آنست که انچه از نارختن سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا
محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از
ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود ازین درخواست
و همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبر دار
میگرداند و در هم میآید اجزاے آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگے پس هرگاه در امری
ازین امور فتور رافتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در ساذج تعدیل و در مادے
تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سدد منفذ و سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیراکه عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست توان کرد و اگر بدان
امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و کذالک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶ در فساد شهوت** یعنی آرزوی
چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را اے افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه و گل و غذا بر روز داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه

ماده در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن
آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد و ورمیکن از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تذرو
و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه در زیره خائیدن و آب او
خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب
این اگر سوء مزاج بارد مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده بافتد قلت عطش و کثرت نفخ گواه
دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوزبوا و امثال آن
بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد که از سپرز بیشتر
بر فم معده ریزد دلذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش
نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا اسلیم کشودن و محجمه
ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد بسببی از اسباب
نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده
ریزد و درینجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله بود
و اگر دیدان در معده درودة باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا بربایند و غذا باعضا نرسد
علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل ۸** در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس
گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع
ذلک سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع ازین جهت ست و الا جوع که عبارت
از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد درینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا
هزال بدن و سقوط قوت ست بی سبب مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج
در حالت غشی ابتدا بر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

و با قوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست و تقویت فم معده کوشیدن با غذا و نان در آب انار میخوش و آب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبهٔ تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت با آب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم عفصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حسب ماده مزه دهن متغیر بودن و خاصه وی ست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند **علاج** آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نماید که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای غذا آنجا که آثار مواد بارد بود با آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود و آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجرب ست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر چه که شائبه یبوست بود به ترطیب کوشند در روغن بادام انفع المرطبات است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده** بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطهٔ غلبهٔ صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبرید به حرارت و ثانی را

تدبیر که بهر بلغم گذشت تدارک نماید و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سکنجبین اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید و گلاب
بسیار خیر است که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد فصل ۱۱
اندر ورم معده و وی از هر ماده که بود با درد بود با تپ غایت آنکه اگر از حار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود خفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد است پیدا باشد علاج
در حار فصد کنند و از مسهل قوی وقت احتراز نماید و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عناب
و تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و ماميثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی
و زرد دردبا گلاب ضماد نماید و در بارد نخستین منضج نوشند حسب الماده و خاکستر درخت
انگور و سعد و اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد نماید و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس
در طبیخ زوفا نوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر بے حرارت بود روغن
بیدانجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل
باید داد فصل ۱۲ در دبیلة المعدة هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آنرا دبیله
نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خارج تیز نماند و نشان نختین ماده معده علامت
انفجار دهمانست که در ذات الجنب در سه گذشت علاج چون ماده رو بے تجمع آرد حلبه
و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بر روغن بیدانجیر بسرشند و ضماد نماید تا پخته شود و بعده
اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منغمز سازند تا بشگافد و بعد انفجار
شیر و ماء العسل یا جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان وی غلبه
درد ست به تناول چیزے ترش و تیز و فرق در آنکه در فم معده است یا در قعر آن از محل درد

علاج رگ زنند و بعد از ابتدا انچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفیدست و شور تنقیه را باید انچه در ورم گذشت از جلا المعده اهمال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد گاهی مشقی دهند و گاهی حقنه و بهر تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض و پشت جو مفید فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج ساذج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست فصل ۱۵ در جشاء و تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب این هر سه کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن باد تمام بدن برمی آرد و مصطگی با عسل بدستور فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی انست که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی برنیاید و غثیان حالتی ست باعث بر قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غثی نیز نامند علاج حسب الخلط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیمگرم نوشید نفع تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود ادویه که قی صفراوی زائل کند آلمه با تمر هندی تخرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی زائل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هر یک دو درم کوفته بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن اکلیل الملک

در قی ست و عدم تشنگی و سودا که در قی برآید زمین را بجوشاند و ترشی گرداند گردد ۱۲ طب اکبر بلکه باری دهند بر قی بچیزهای مناسب اگر

اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاؤس
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی فایده محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و انتباه هرگاه سبب
قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند فصل ۷ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن
و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان
این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج
باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود یا یکبار توان گرفت و اطراف
بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز مع دانه او خوردن
در بند نمودن دهنهای رگ اثر مندست و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل
بنوشند قرص کهربا در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
سودمندست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت
این قسم وجود آفت ست دران عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو مأوف و درینجا
خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند بیکدفعه و آنچه از قی
معده افتد تدبیرش گذشت فایده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد ماش بمغاث
و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر بآب مورد سرشته بر جای ضربه بندند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه
بریان کرده دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل ۸ در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن
خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منقطع نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برد یا باستعمال چیزی منجمد

چون پنیرمایه وجز آن بندد ونشان این هر واحد آنست که غشی وعرق سرد پدید آید و
باشد که لرزه افتد علاج شبت وپودینه بجوشانند ودر آب وی سکنجبین آمیزند وبنوشند
گرماگرم وپنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب خون شیر بسته نفع تام دارد
خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد وبسته را بگدازد فائده بسیار باشد که در معدهٔ
اطفال شیرخواره شیر ببندد بسبب فساد شیرده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست
که ازان شیرده بازگیرند وعوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند واین حیوان را
سداب وقیصوم خورانند واگر بازگرفتن ازان شیرده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند
وگاه گاه تریاق فاروق خورانند وقدری طفل را دهند نیز وشکم سیر شیر قطعاً ندهند وشکم طفل
پوشیده دارند وپودینه خشک بخدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید **فصل ۱۹**
در فواق یعنی هچکی اگر سبب او تناول طعام کثیر بود وعقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن غذا است بقی وتجوید هضم و باشد که از خیر بوا وپودینه بایستد یا خود بخود بایستد و
اگر سبب او باد بود وعقب تخمه وطعام بادانگیز واقع شود واین کودکان را بیشتر افتد وعلاجش
چیزهای بادشکن استعمال کردنست واگر بسبب خلطی بود حاد الکیفیة یا دوای حاد علاج
نخستین قی فرمایند بسکنجبین وآب گرم بهر تعدیل لعابها وشیر با دهند که سرد وتر باشند و
درین قسم آب گرم وروغن بادام جرعه جرعه نوشیدن ومسکه در طعام خوردن سریع الاثر
است واگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده بر آب بود و هضم فاسد
وآروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال با یارج واگر سبب او
سوء مزاج بارد ساذج بود نشان او پیدا بود علاجش تسخین ست شرباً وطلاءً واکلاً
واین را وریحی را ورطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست وصیحه وغضب وحرکت و

مذکوره را بازیت کنه آمیخته بگرم برمعده نهند وگوشت ماکیان بازیره ودارچینی وزنجبیل پخته تناول کنند ۱۲ طب اکبر عــه یعنی اغذیه ... و

امثال آن که روح را بجنبانند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مشهور سد جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و ترسانیدن
و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست که آنچه
خورده شود بعد هضم لقی مندفع گردد و سبب او خراش روده است که بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا بروده نفرستد و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج ست فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بریک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و
این را کرب معدی نیز گویند علاج حب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعدة و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفواد
و وی ورد یست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه او ست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول
نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول ملطفات و ذی
رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سیر زد در گرسنگی غلبه
کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سودا وی اسلم یا باسلیق از چپ کشایند و بعده هلیله
مربی و سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

معالیق بود کہ آلت ارتباط معدہ اند بدیگر اعضای ونشان وی امالہ معدہ است
ولطرف مخالف رباط سست خیسہ زیرا کہ معدہ ہمچون خیمہ بچہار جہت مربوط است باربطہ اطناب
بانسا یکی بترقوہ دوم بصلب سوم بایمن چہارم بایسر وہر جانب کہ معدہ میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد علاج ہرچہ در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دہند
وادویہ خوشبوی و قابض خورانند وانچہ در تحلیل نسج گفتہ آید تدبیر است فصل ۲۶
در تحلیل نسیج معدہ یعنی سست شدن بافت معدہ واین استرخائیست قوی کہ
در ہر جزو افتد واین بدترین امراض معدہ است ونشان وی بطلان ہضم است
با وجود تناول غذای لطیف وقبض طبیعت بافراط ومعرا بودن از آثار ورم وسوء مزاج
علاج جوارش عود دہند وروغن مصطگی و دراج وتیہو خورانند وپوست درونی سنگدان
مرغ خانگی خشک سازند کوفتہ وبیختہ نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند
وبخورانند وسنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعدہ وانچہ در
نفس معدہ افتد نشان وی فساد ہضم است وانچہ در اربطہ بود اگر در رباط خلفی باشد
غذا بجہد ودر رود از معدہ درگذرد بسوی امعاء ومریض بجانب یمین یا یسار مائل بود واگر در
رباط ترقوہ باشد مریض مائل بجانب شکم بود وپشت راست نتواند کرد علاج انچہ در تشنج
مطلق است بکار برند آثار امتلا واستفراغ دریافتہ فصل ۲۸ در جسا المعدہ یعنی
سختی معدہ واین ورم در فم معدہ اکثر افتد چون بلمس می درآید محتاج بعلامتی دیگر نیست
وہرگاہ بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود وفساد معدہ لازم نیست علاج اگر آثار گرمی
یابند رگ باسلیق زنند وموم سپید بروغن گل وروغن بنفشہ بگدازند وبرنہند وگوشت
خوردن منع نمایند واگر آثار سردی یابند بابونہ وسنبل وبنفشہ واذخر وحلبہ ومقل

و بادام تلخ و پیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع التقویة استعمال نمایند شرباً و حقناً فائده و گاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است فصل ۲۹ در حسارة عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و از آنکه معده سالم از آفت است سلامتی در افعال وی اینجا لازم است و علاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة فصل ۳۰ در ذرب و خلفه و این هر دو یک معنی دارند نزد بعضی مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه انچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت وانچه از بثور و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعاء و شبوری نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان وانچه از نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند و نشان وی وقوع اسهال پیهم بعد خواب طویل بازتا دیر منقطع شدن و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که به نزله گذشت توان نمود و اشتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند و همگی عنایت به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند وانچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذاست و تجوید هضم وانچه امتلای عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار سیر گوشت و پرقوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبت آید و علاجش فصد است و ریاضت و دلکت و تعریق بحمام و کثرت صیام وانچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن است روز بروز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شرباً و ضماداً و نفع اشیای جوارش مصطگی است فائده کیلوس اگر اصلاً از معده بسوی جگر نرود سپیدی برآید و اگر با ساریقا رود و از آنجا بایستند پس برگردد سبز می آید و نوعیست از ذرب که مسمی است

بدو ذرب البطن و اسهال دوری وردی است که به ورم معین آید و سببش انصباب ماده از عضو

و نشانش هر خلطی از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد

اسهال معلوم است و علاجش تنقیهٔ بدنست از خلط غالب و نوعی است از ذرب که

سببش وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش باید

و نوعیست از آنکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر است که چون خمل معده زدوده شود

غذا در آن نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حاره

علاج بعد ازالهٔ سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و عفص

با آب به یا آب برگ کرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن بادام خورانند.

و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند

و گفته اند که حسوی از شیر زنان سمید سازند و بنوشانند که بالخاصیة منبت خمل است و آنچه

از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر

است **فصل ۱۳** در تصغر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا حاصل

میداده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة و کثیر الغذا است

دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازالهٔ وی نمایند. **باب ۱۴** در امراض کبد یعنی جگر

فصل در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد سا ذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود

آثار دیگر که بهر باب مخصوص است و علاجش ازالهٔ سبب است لیکن بدانند و کاسنی نافع ترین

چیز است در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند در مادی

مطلق نافع است بشرطیکه تلیین مطلوب بود و در ینجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر است

مرقوم میشود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و آب انار

وشربت صندل وسکنجبین وآب زرشک وروغن سرد کرده ولعاب اسپغول ومانند آن فرادی یا با دیگر ترکیب واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض نافع تر است واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور ودر دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت دانند فصد نیز مجوز است وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه اجتناب از آن بهتر است تا سده نیارد وادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی واثاناسیا ودواء الکرکم است وجهت تنقیه بلغم ماء الاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم در تقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه واطریفل کبیر بدستور ودر تنقیه مبالغه کنند تا ذبول نیارد واگر اسهال بود وتخم ریحان وصمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده وبگلاب تر نموده بدهند وجهت تنقیه سودا بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماء الجبن وقیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد ودر ترطیب افراط منع است تا استسقا نیارد ودر جمله اغذیه آنچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند فصل ۲ در ضعف کبد وهی از هر سبب که باشد نشان او در اکثر آنست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف واشتها ناقص بلکه ساقط واز پهلوی راست تا غضروف زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی وکدری مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه وضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهیج وجه وغسالیت براز وسفیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان ثقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر
نتواند نگاه داشت و هاضمه فعل کردن نتواند پس آنچه لازم وی است درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و از آنکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد
آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می برآید بواسطهٔ متاثر ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آنها
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماوف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ملاک امر همین است
و فصد اسلیم در ضعف دافعه نفع دارد **فصل ۳** در سدهٔ کبد و وی آنست که در خلل گوشت
جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت
لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود
و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبة برآید البته و فرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر علاج
اگر سده در محدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود
شیر و شکر و حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد

سبب بود ظاهر است که از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام
شربت مدرات است **فصل ۴** در سدهٔ ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه
ماس جگر تمدد و غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما براز کیلوسی بر آید و بدن نگاه
و علاجش همانست که در سدهٔ مقعر کبد بکار آید **فصل ۵** در نفخة الکبد و نشان ورم شدن
جگر آنست که زیر قبرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا
نفخ زیاده شود علاج کمونی و شربت دینار مفید است و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن
و حسب حاجت بمسهل و مدر پرداختن و اغذیهٔ بادشکن خوردن **فصل ۶** در وجع الکبد
سبب درد اگر سوء مزاج یا سده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة
و رمل بود گفته آید **فصل ۷** در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد
بر آمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد اعتدال نایافته و درد آرد
علاجش آنست که خرقه بآب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم
ریزند که زود فرو نشود و بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم می انجامد
فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است و ثقل و درد
و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب
در فصل سده گذشت و ایضاً قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس
و حبس بول و فرو شدن ترقوه باسفل و بروز ورم هلالی شکل لازم محدبی علاج در دو
نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب
عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات
بدهند و بهتر تلیین بآب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیرهٔ کاسنی

وآب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم مجذب بود بادرار کوشند ولیکن قبض طبیع نیز روا ندارند که مزید الم است پس درین صورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت رفع قبض کافیست چون لعابین وماء الشعیر ومانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع وتحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غالبه رادع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا در ابتدا ار رادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل و گلاب وآب کاسنی و سرکه واگر ضرورت شود قاری کافور نیز داخل نمایند واگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است وتپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد وسپیدی روی و زبان و براز و قلت وجع علاج در جدبی مدرات بکار برند و در مقعری مسهلات و بعد اسهال و ادرار تعدیل نمایند واگر از سودا بود صلابت دران محل پیدا شود وعلاجش نضج ماده است بشرب منضج وتضمید قیروطی وبعد نرم شدن نخعی مسهل و مدر سودا دادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است وشیر شتر یکساله تقنه شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند وگل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند و زراوند وگل ارمنی وحب الآس درین باب مجرب است واین ضماد برنهند نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند وضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم و این ورم از یک طرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند ومسهل دهند و روادعات صرف در ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف اختلال قوت

زیراکه مرض در عضو ثمین نیست که رواد ع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود بایدش
بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه منفجر دشگافته گردد زیراکه خوف است
که عضله و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سو سر کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر این
همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بجانب روده مایل بود مسهل
خفیف دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد منتهی باستسقا
بود به تدبیر زقی کوشند و هذا عسر و هرگاه ورم بعد پختن فرو شود اعراض خفت گیرد مع
ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد
فصل ۱۱ در سوء سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقة و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره و ناقص افتد و علاجش همانست
که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطپد بحرکت
اختلاجی و دریابد که گویا کسی میدمد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سده جگر
است و علاجش تفتیح او و فصد باسلیق از راست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خام و درد در جگر پیدا بود و باشد
که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر است که چون باسلیق یمین بگشایند
و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه برمل مینماید بشرطیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش
از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت
وکذا تدبیرش و ایضاً درینجا باید که تقویه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جگر است

وتدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در رفع اسهال مجرب گفته سوم دموی او
مسمی است جز دوسنطاریا کبدی و سببش اگر امتلای خون بود دلیل وقوع تفرق اتصال
خون کثیر دفعةً بر آید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق
اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده
وامعا و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حبسش نشاید کرد مگر عند الضعف هم اندک
ابتدا فصد نمایند و بامالش گوشت بربط اطراف و جز آن و چون کمتر گیرند بکرات و اگر
بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا
فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است و در غیر امتلائی زوال سبب کردن و قرص
نفث الدم که راوند در آن افزوده باشند هم چند یک جز اثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات جگر است و علاجش از سوء مزاج جگر جویند و قبل از
تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط است
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و بر آمدن زرد آب با سهال
در اینجا لازم است و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اکحل راست نافع ششم
خاثری است یعنی شبیه بدرد بر آید و سبب او نیز یا شگافتن دبیله کبد است یا گشادن
سنده جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بر آنچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معوی از علامات خاصه هر عضو سهل
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد است بدبوی باشد و اکثر با درد ی آید
و در خلو معده کم میگردد و دلی ذرد می باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش
بینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پاید اسهال معوی نیز احداث می نماید

آن زمان آثار سیح مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**
در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست ونشان او ظهور تهبج است در روجه و دیگر اعضا
و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی
نیست ازادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن
و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقا می انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر
دهند مع دانگی سکنجبین و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب
بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود
بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید بضرورة فصد کنند اما
خون کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود
و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پردهای
شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود
طبلی نامند زیرا که شکم درین ترنجیده مے بود و بدست زدن چون طبل آواز مے دهد
علاج نخستین ازالهٔ سبب نمایند و بعده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد
بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال
و ادرار و تعریق است و اندفان و تضمید مجففات و احتراز از هرچه بسیار گرم باشد لازم تمام
و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزهٔ تنگ با شوره قدری بنوشند و باید که
آب مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است آنهم
کمتر معتبر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال

است باید و نافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسپند جوان یا نخود بخته و بسماق و تخم قثا داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب نخورند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوی بود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب همین بسنده کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد و پودینه و حب سکبینج از مانعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و تشرب بول شتر و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب راوند است و اگر با حرارت بود مطبوخ هلیله و شربت گل بکرر و دروقی کلکلانج اگر بی حرارت بود جارد هند و الا بارد و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره دهند و در جمله بعد تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و ... آن و بهر ادرار قرص ... و امثال آن باید که بر یک ... لزوم ننمایند بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و با پیه گاو بر آمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور خالی که در و توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بسیار در از بچیده و ریگ نیک گرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که بر داشت کند و این عمل غایة تخفیف در ورم میدهد و اگر بر آمدگی در عضوی بود همان را اندفین بر مل نماید ...

عمل دارد پشت با آفتاب نشستن و به آب چشمه های گرم و آب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر به آب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضماد دیگر آرد
بپیچند و خشک کنند بیست آرد حلبه خرء حمام راعبی علک البطم شحم عتیق باهم بسرشند و ضماد
نمایند و در لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد
تنقیه تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرمل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بخیه
بزل میکنند و زرد آب برمی آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسرکه چنان است
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازاله
عطش مستسقی و تفتیح سده سودمند است خاصة در حار و زرشک نیز انفع است اما اگر
با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و آنچه
طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مویزج هر یک سه درم تخم کرنب
هفت درم پشکل بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و به آب
بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن شود و
صلابت بیفزاید اما بر مریض بهبود روی نماید و بجز برآمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی
میگردد بحبن درینوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جندبیدستر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته
و بیخته به آب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هرگاه در استسقا دوا
سودمند نبود داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

بجهم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبار رگ دهند و الا تبشاریق باب ۱۵ در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابد **فصل** در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفرا و ثانی را با سودا موصوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید **قسم اول** در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تپهای صفراوی
و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او
بود و الا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم است و شرب
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد ایام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوناخس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعةً پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و پس از آن سیاه
و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج
سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از
تورم مراره افتد و نشان او لزوم تپ حقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض
طبیعت و حکه و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول آب زن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک
بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن مطبوخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سدهٔ جگر
افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویهٔ سمیه افتد
و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مبردات در جا
و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب
نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن
و براز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم
آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و مراره است افتد علاجش همانست که در
ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سدهٔ جگر است دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که
براز دفعةً سپید شود و طبع تقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین
هردو نوع سدی مغز فلوس و آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانید
بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول برآید و نشان او
همانست که در سدی گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطهٔ بلغم
لزج بر دهن رگی که با امعا آمده است و منصب صفراست علاجش حل قولنج است فائده
بعد قطع سبب اگر ازالهٔ صفرت چشم خواهند بسرکهٔ کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه
و گلاب بآب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم
در یرقان اسود و آنرا یرقان سندی نیز گویند و آنهم چند گونه است یکی آنکه
از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفت عقب آن لازم است
و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدهین

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد ونشان این هردو آنست که یرقان بتدریج پدید آید وثقل جگر وسقوط اشتها بتدریج در اول وگرانی سپرز وسقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش تفتیح سده است بمسهلات ومفتحات وفصد باسلیق یا اسیلم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطهٔ وقوع حرارت مفرط در جگر وعلامتش وعلاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبهٔ او بود ویا در ماسکهٔ اش الانشان ضعف جاذبهٔ سپرز سقوط اشتهاست وسپیدی چشم مکدر نمودن ونشان ضعف ماسکهٔ او خروج سوداست بقی واسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد وآن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصلهٔ سه روز ومطبوخیکه مخرج صفرا وسودا باشد طبع رالازم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز ووی اگر حار بود سوزش سپرز وبودن بول وبراز سرخ مائل بسیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا بودن واگر بارد بود قراقر دران محل پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر یابس بود صلابت در سپرز وغلظ خون ونحافت در بدن ظاهر شود اگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار ولون بدن اسربی شود علاج درساذج تعدیل فقط ودر مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه درینجا بسپرز نهند وفصد از دست چپ کنند واین ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب وآب برگ بید

وآب کشوث جماله بأسکنجبین وبهر ملیین مطبوخ بلیله ومغز فلوس ووقت شدت حرارت قرص کافور
که دروی اسقولوقندریون باشد ودربارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار وشلثت برنهار
وآب ترب وتریاق اربعه وگلقند وپوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری ودریابس شربت بنفشه
وماء الجبن ومانند آن هرچه مرطب بود شرباً وضماداً واگر با ماده بود فصد ومسهل سودا
مقدم دارند ودر رطب از گل سرخ وبیخ کبر وزراوند وسنبل ولک وزرشک که باریک ساخته باشند
اقراص سازند وبابهند وجمیعات راضماد نمایند وبهر ملیین حب ایاره بکار برند وهرگاه ماده
مرکب بود علاج نیز مرکب کنند وآنچه در پاک کردن سپرز بارد ورطب مقرر است پوست بیخ
کبر است وافتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند وآنچه از ترکیب
بردو بیس افتد آنرا جساوة وغلظت طحال نامند وجدا بیاید **فصل ۳** اندر ورم طحال
ودوی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی است بنوبت ربع اشتداد کند واگر صفراوی
بدور غب ودیگر اعراض هریک پیدا بود واگر بلغمی بود تهبیج الطحال خوانند واگر سوداوی
باشد صلابت وجساوة الطحال خوانند ونشان رطوبت ویبوست دستور مزاج گذشت
علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند وتعدیل ودر حار آرد جو بآب برگ کرفس وآب برگ
عنب الثعلب ضماد کنند ودر بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا خاکستر
سرگین بز سه حصه وخاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند ودر سوداوی اشق در سرکه
گداخته یاسداب وپودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده واشق در آن آمیخته طلا
سازند وگفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند وطعام وآب در همان ظرف بخورند در
چهل روز سپرز بگدازد واگر پرسیاوشان وزوفای یابس وتخم فرنجمشک مساوی کوفته بیخته
بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد وانجیر بسرکه نهاده وکبر مخلل خوردن بدستور

مطبوخ افتیمون را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسپلم از چپ بعد
تلیین صلابت بمراهم مفید و نفع مند است در حسا[؟] **فصل ۴** در تمدد الطحال و علامت
که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند
و نشان استحاله ماده او بمده وجع ناخس است و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن و باشد که
ریم او بمعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این ورمی میباشد و علاجش همانست که در
دبیله کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تنقیح صلابت
باقی بود ضماد ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قابضات پرهیز نمایند و هرگاه ورم صلب
مزمن شود و بدوا نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است
بمشاره معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دوشاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر
دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش قبه دار که در یک دفعه
شش داغ دهد می شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها
ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سودا وسیه
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود
سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزماج فرد مانا
قثاء از خرنیج کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه
افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده
طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب
سده جگر گفته شد و قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید
فصل ۷ در نفخة الطحال و وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

وسبوس گندم گاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد سازند و محاجم ناری گذارند و سفوف سلطحرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال و نشان او برآمدن ریگ است در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود علاج انجیر محلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات که سرات که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض امعا یعنی روده‌ها **فصل ۱** در زلق الامعا و وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید و سبب او اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید درد کند و بزرداب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین مبردات شرباً و حقناً و سفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد و اگر ظهور بثور بود بر سطح برونی آن و غدغه و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همانست که گذشت و تضمید مبردات زیر ناف دریجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس گرداند از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی است و درینجا حب ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر غذا که بیرکه بود مجفف بود و اگر سوء مزاج رطب ساذج بود که با امعا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت بر نیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود علاجش تنقیه آنست و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و تقدم تناول فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع است هلیله زرد دو درم و حب الرشاد و حب الآس سماق کزمازو هر یک یک و نیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید

بواسطهٔ وقوع فالج یا در عصب مسا آثار استرخا پیدا بود و علاجش از فالج بگیرند و اگر ضربه
قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر جرب الشاد
در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبدا
او نفس امعا بود دموی دو گونه است یکی آنکه روده بخراشد و آنرا سحج گویند و دوم آنکه
رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل
بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات دیگر
آثار حرارت پیدا بود و علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند
و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرهٔ خرفه
با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها را
بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد
شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن
بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر
عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده
مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر
شش ماشه همچندان قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او [illegible]
و کرب شدید و برون سود امع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب بتقویت سپرز کوشند
و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت
تقدم قبض شکم تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

مرطبات وملینات دهند چون لعاب بهدانه واسبغول وشربت بنفشه بروغن
بادام ومانند آن وهرگاه امعا از ثفل پاک شود وسحج باقی باشد قابضات مناسب
باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضر است واگر او بیه سمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ ونوشادر وگچ وجز آن علاجش قی است
وشیر تازه وحسوها نوشانیدن واگر شرب ادویه مسهله بود علاجش بمغریات ومبردات
ودوغ آهن وداغ اشرع النفع است قسم دوم در اسهال که سبب او گشودن رگ روده باشد
نشان وی آنست که چون بیاید باسهال وبا آن آثار سحج وبواسیر واسهال کبدی هیچ
نباشد واین اکثر بلا درد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون
بسیار آید وقوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا وامثال آن
دهند وگل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد وپوست انار
وکزمازو وگل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند ودو درم دهند مجرب است وقمحه بر شکم
نهادن وچهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد مخدرات
نباید داد وعند الضرورت تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید واگر بدهند اصلاح داده دهند
چنانچه در قرابادینات است فصل ٣ در خروج المدة من الامعاء یعنی برآمدن ریم از
نفس روده سبب او تقریح سحجیست یا انفجار ورم روده وعلامتش تقدم سحج یا ورم است
وعلاجش نخستین احتقانست بحقنهٔ محلل وبعد تنقیهٔ مده بحقنهٔ مدمل صفت حقنهٔ محلل پوست
انار سماق آس آرد شعیر جو نیم کوفته در آب بجوشانند وبپالایند وقدری آب اسپرغول تر کرده
آمیزند وحقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ
سوخته باریک سایند ودر شیر ولسان الحمل وتوت خام آمیزند وحقنه نمایند فائده آنجا که

سبب مدتی باشد هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید دا او مسمی است به زحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین است باشربه و حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاج از نبض جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشربات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تپ و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم است و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان آنچنان ناکوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن ابازالبول مقعد و امعا را از رکوب و جلوس چیزی صلب بود مر روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام دارد و فائده هرگاه باشد که در خلو ترشی خورده شود و زحیر آرد و تدبیرش شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل ۵ در مقعد

یعنی درد روده و وی در قولنج ریحی و زحیر لازم است و آنجا که درد امعا بدون اینها بود حسب اسباب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و آنچه بعد تشرب ادویهٔ مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند **فصل** در نفخ و قراقر امعا وسبب او اگر تناول اغذیهٔ نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا ردی الکیفیة چون گوشت گاو پیش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع واگر ضعف دبر و امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد **فصل** در قولنج و وی درد پیست شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیهٔ غلیظه و حس شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشیافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بعد تنقیهٔ تام مسهل نوشانیدن و آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران فایده آبزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کباب و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل حار و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تلفکه و تغذی بنفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست که گذشت و درینجا تمیه و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه منفخ المعنی نفع دارد دادن و از آرد ماش هندی که بماش مشهور است نان ساختن و از یکطرف بر تابه پخته

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجمه ناری بدستور و نوعی ست از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت بود و علاجش تنقیه سودا است و فصد اسلیم نافع بود و تدبیر مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد و آنچه در ورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی در خونا در افتد و در سوداوی حقنه که در ادویه بارد بود و چربی مرغ و روغنها باشد نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و دو دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهورست و عوام بیجا شدن روده را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرو افتاده باشد باید که امعا را بجایگاهش بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند دو علاجش دفع آنست بمزلقات بنهجیکه در زحیر گذشت و بعده و اگر بواسطه لقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیاً ازالهٔ آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می بر آید علاجش همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت هدهد و خراطین خشک و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا ز حیر و درد صعب

در ساعت بنشانند **فصل ۸** اندر حصیر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج
ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام انفع گوارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی
چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع
نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان
دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد اما
لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است
زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در برازگاه گاه خاصه
حب القرع و قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد میشوند و خارش و دغدغه مقعد خاصه
قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند
بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند یا بی تقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا
بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ
هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود نهار دوای گرم نباید داد
و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن
بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند
و اگر این نیز مشکل باشد ساق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام
تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد
آنست که حنا و موم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هرچه بر آن آید بگیرند و زیت الناق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند باب ۱۷
در امراض مقعد و در وی چند فصل است فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای
بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی
تشبیه بنخل بنابر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور
وسبب این مرض فساد خونست بغلظت و باشد که از اخلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش
و درد و لذع باسور نشان خون صفراویست و خارش و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل
خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود مثل البواسیر حجامت
نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا
ولیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او
از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون ازان نیاید باید که بتلطیخ خطمی و شبت
تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب
پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده
نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید
و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل با زرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور
بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند پیشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر
کنند بگان حار و باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه
و اقماع بادنجان مسقط وی است مفرده و مجموعه فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا
ریح غلیظ مستولی شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف و باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند و چیزهای باد شکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد باسلیق در اکثر مفید

فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف رود مستقیم و پیوسته زرد آب ازان بر آید علاج نخست قرحه را بنیشتر زنند تا زرد آب بر آید پس شیاف غرب باب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده و تا که دوا خشک شود بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله بادویه شیاف غرب آلایند و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را به پنبه پیچیده و بجای فتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد دوا و براز ازین راه بر آید درین وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد

فصل ۴ در ورم مقعد و وی اگر گرم بود با درد و التهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روی بجمع آرد زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر ورم سرد بلغمی بود در غایت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد و بسیار ترش لازم است و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثقل و باد
بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی
دهد و ترهل سپید آلود و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از
ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعةً و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر وی نمایند و این بعسر براید و اندرون رود و حیله
ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و موم و روغن چرب سازند و اندر
کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت براید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه
و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم
بر بندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هرچه قوی التجفیف
باشد ذرور سازند و در شقاق و وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب اخلاط و حجامت عصعص
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۸ در امراض کلیه یعنی گرده
فصل ۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در
حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصات است فصل ۲
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد آن و نحافت بدن

یعنی لاغری گرده ۱۲

وقلت باد و وجع نرم وصلب و در موخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت
فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دواء المسجبین نافع است
و ادویه مسمنه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه ونشان او در دکمر است خصوص عند الانحدار
وانتصاب وانتقال از پهلو به پهلو وایضا ضعف باه وقلت تقاضای بول وغسالی
بودن آن بعد هضم کبدی ومائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر
سستی جرم گرده واتساع مجاری سبب موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه
بران گواهی دهد علاجش منع سبب است وتقویت کوشیدن وهرچه مقوی کبد است مقوی
گرده است ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذا کباب اغذیه مسمنه **فصل ۴** در ریح الکلیه ونشان
او وجع وتمددی است حوالی کمر است بی ثقل وبی آثار سنگ ودر حالت جوع خفت یافتن علاج
زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر گرده ضماد کنند وشربت بزور نوشانیدن واینچه
بادشکن است خوردن ومالیدن نفع دارد وتجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب
آن یا ریح باشد یا ضعف ورم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است
و در جمله از طبیخ بابونه وشبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع تر است **فصل ۶**
در ورم الکلیه علامت وعلاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت و وجع
موضع کمرگاه لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد
واگر در الیسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند تر است
وشدت درد دلیل آنست که گرده ازانجا که نزدیک بغشا وعلائق است ورم گرده
باده گرم واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده

بود و زغابر بود و باشد که قولنج آرد و هلاک گردد که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد

فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود

وجع در گرده و علاجش تعدیل خاطر است و فصد از جانب عضو ماوف کردن و از مسهل

قوی زنهار نه دهند اما ملین ساده مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات به حسب حرارت

و برودت و بعده مغلظات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند

فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است دران موضع و علاجش

تنقیه است وقتی در نشستن در وبار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض

بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن **فصل ۹** در ذیابیطس و این

مرضیست که آب به مجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت

پوشیده نیست و در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد مثرودیطوس معجون

ماسک البول باید داد **فصل ۱۰** در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت آشتداد

میکند بعد یک ماه و یکسال یا کم و زیاده و علامتش وجع ثقل و تمدد قطن است و صفرة یا حمرة

بول و خروج سنگ دران گاه گاه و غلبه درد نزد امتلای امعا و آنجا که سنگ است و اعراض

بشدت باشد و در ریگ بخفت علاج نخست قی فرمایند و بعده به مسهل مناسب پردازند و قیفیا

خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون

حجر الیهود در تفتت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجویدهضم لازم شناسند و کذلک

در خلو ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بسترکتان خفتن و آب سرد

در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است **باب ۱۹** در امراض

مثانه **فصل ۱** در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود و وجع النخس

دوالاتنفاخ وتپ گرم وعسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتدا و بعد سه روز رگ مابض زدن وطبیخ مبارک دادن آب عنب الثعلب ودر ابتدا از ضماد رادعات قویه ندهند ورادعات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص در دموی وهرگاه ماده روی بجمع آرد در نضج وانفجار وتنقیه مده واندمال کوشند چنانچه قاعدهٔ اورام اعضای باطنیه است واگر بارد بود از صلابت ولین ورم ودیگر آثار که مخصوص بلغم وسوداست توان دانست که سوداوی یا بلغمی علاج در بلغمی قی وحقنه حاد ونشستن در آبزن محلل ونوشیدن مدرات حار مع ماء العسل و خیارشنبر نفع دارد ودر سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند ونطول سازند وآب کرنب وآب تخم او نوشانند واز تخم خیارین وبابونه وانیسون وپرسیاوشان وفلوس خیارشنبر جلاب سازند در روغن بادام آمیزند وبدهند وقطعاً در او در مبالغه نکنند که ضرر دارد وبعد ظهور نرمی در ورم فصد صافن یا باسلیق نافعست **فصل ۲** در قروح مثانه ونشان او خروج قشور در بول ونتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت وهرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند وآنجا که جرب بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیهٔ قرحه اثر تمام دارد وپوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع است ودر مجری البول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه ونشان او ظهور وجع وخارش است درین محل وحرقت ونتن بول الدم وگاه بول الدم آید علاج در تنقیه وتعدیل کوشند ونسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است ولعاب بهدانه وشیر زنان وروغن بادام در مجری البول چکانیدن نفع دارد واگر بدین حقنه کنند شاید را انفع باشد وبهترین غذا آش جو وپاچه واقسام حرب بی نمک است وشیر برنج با شکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عسلی تنها یا بندری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافع است و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزیکه قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بسبیل حصاة بیرون آرند و عنق مثانه را شق کرده غذا درین مرض آب مرغ با نخود سیاه و دارچینی پخته سازند فصل ۵ در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هرسه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هردو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هردو درینجا مذکور میشود بدو قسم قسم اول آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است اکلاً و طلاءً و نبادق البزور بارد سریع الاثر است و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوط ریاح بارد نیز پدید می آید و علاجش تسخین غذا و دواست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر بدهد قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آن است در روز بحران و بول بدر رو بر آمدن و علاجش اعانت بر ادرار است فصل ۶ در خلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حجرهٔ خروس سوخته بآب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه و جستن و شدن بار
بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله
بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آیند اول ازاله امراض
دیگر باید کرد بعد از آن بعلاج خلع متوجه باید شد **فصل ۷ در انتفاخ مثانه** و این را ریح مثانه
نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط
است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبة است علاج چند روز ماء الاصول جار
دهند فقط یا با اندکی روغن بیدانجیر و بعده دو مثقال روغن بیدانجیر بر سبیل دوام خورانند
روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد
هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم کوبند و نقند دهند و باب زن در آرند و آنجا که
با رطوبت بود تریاق متواتر و تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸ در حصاة المثانه**
و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن
و غالبه النعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس یا عسر
بول و درد مثانه هیچ نمیباشد و هیچ اگر وقتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند
شود و عام است که سنگ در میان مثانه تواند کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه درد و در گرده
و بغول ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج آنچه در
حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خساک
و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز بشق و نوز
شق مجوز نیست و جهاً امکن از ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطراً عظیماً هرگاه سنگ در مخرج بول
بند شود و عسر بول و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بر دارند و آب گرم بر عانه ریزند

واز اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ ازانجا برمی آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود احلیل مجرب است فصل ۹ در حرقت بول و سبب سوزش
اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحهٔ اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه
مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبهٔ صفرا بود و نشان حرارت
جگر و غلبهٔ صفرا گواهی دهد علاجش تبرید ست بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعدیل
کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده بروغن
گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیده شدن
رطوبت که در مجری بول ملصق است باشد تقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن
از امور محامله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن
و دیگر لعبه و مغریات استعمال نمودن ست شرباً و قطوراً فصل ۱۰ در احتباس بول و وی اگر
بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید آسر خوانند بالف والا عسر نامند بعین و سببش اگر
ورم گرده یا مثانه یا حصاة اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده اند
و اگر بر آمدن گوشت زاید بود در مجری بول و فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد علاج ندارد
لیکن بهر نفع ما آبزن میکند از طبیخ مرخیات و این مودی باسر نمیگردد و اگر استرخای عضله
بود که حاصر ست مر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز کنند بول بآسانی بر آید
با دیرار علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و روغنها که در فالج ست مالیدن و اگر انسداد خلط
لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب ست نشانش ثقل عانه ست و تقدم تناول
مغلظات و منعدم از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و فوراً بعد خروج از آبزن
روغن خساک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت مغری مجری بول

از ورود خلط حاد باشد نشانش وجود آثار حرارت است و این نیز بسرعت انجامد و علاجش
ترطیب است و تبرید و تغذیه و اگر موت قوت دافعه مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
شخصی بر تقاضای بول صابرت کند بتکلیف سببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آبزن
نشستن است و بعد از آن مثانه را بدست منغمز ساختن تا بول بعسر بیرون آید و بهر احیای دافعه
روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش
معروف است و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد
طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از معالجه
قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم است
یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم است بتدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تهلهل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت است و بمرطبات انفع باشد
و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب و تبرید است و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها
در باطنها نشان وی وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه باداررار بلا
استرخاء و علاجش ازاله تشنج است بدانچه گذشت و اگر از تقلع خصیه بود بتدبیر وی که خواهد آمد
متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم
احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و
چیزهای خوشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن
و اگر امتلا باشد قی مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضو مجاور

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی شانه است
بود برد فقار کوشند و در سلس البول این را شرح گانگویم فصل ۱۱ در تقطیر البول و اسباب وی
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد فصل ۱۲ در سلس البول
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای شانه بود یا سوء مزاج گرم که بر شانه افتد یا
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع شانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی شانه بود
بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تمسید
زفت و اگر بخارج است رد او نمایند بدست و آنچه بانقطاع ارابطه شانه انجامد علاج نه پذیرد فصل ۱۳
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین است
و بازاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد زیره کندر
حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم فصل ۱۴
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر شانه ریزند
و مبردات ضماد سازند و خبرده ار باشند تا خون در شانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع کشنیز حابس و مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

وخلطت باشد واگر ضعف در جگر است مائل بسرخی ورقت باشد وعلاجش تقویت جگر وگرده است واگر تاکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد وتدبیر وی گذشت وقرص کاکنج انفع است باب ۲۰ در امراض که بمردان مخصوص است ووی مشتمل بر چند فصل است فصل ۱ در نقصان باه واستکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است وپوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت دار زوی جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت سترخی گردد قسم اول در ضعف شهوت واسباب ضعف انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود واز قلت غذا وبدان سبب روح وریح وخون که ماده شهوت است کم شود ونشان وی ضعف قوت است وتقدم جوع وعلاجش تقویت باغذیهٔ لذیذه وادویهٔ مقویه ولهو ولعب وغنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه بود فور ونشان وی قلت خروج منی ونزارت اوست وموجبش وقوع سوء مزاج است وآلات منی وتضرر از مماثل وامتناع از ضد ولیکن قولیست بر نوعیت سوء مزاج وعلاجش تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود ولذع ودغدغه در مواضع وی نماند اگرچه متولد شود وکثیر بود وظاهر است که تا منی در حرکت نیاید واپخره از وی نه برآید شهوت پدید نیاید ونشان وی آنست که منی کثیر برآید وغلیظ بود وبدشواری خارج شود وابتدای نعوظ ضعیف باشد وبعد زمانی از دخول قوی گردد وعلاجش تسخین است باستعمال زرعونی ولبوب ومعجون بزور ومانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل دمودی بضعف باه شود وعلاجش بتکلف خود را مائل کردن است بدین کار ونظر در تسافد حیوانات واستماع کلام جماع وتناول ادویه مبهیه مفید وعاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه وانثیین وقضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعوله

یا کراهیت او یا بآنکه وی را بستانند و بدان سبب شهوت زایل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که آن بیش از سایر موثرات قوی تر است و علاجش دفع آن خیال و وهم است
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است هفتم در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن یا ترک
جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در اول گذشت و تنطیل بآب گرم و بعد و تمریخ تشبیش
و عقب آن تضمید بزفت و ترک [illegible] نرم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود در اسفل
بدن بنگرند که از برودت است یا حرارت [illegible] حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزها [illegible] یافتن ظاهر است و اگر وقوع
جنسی از فالج بود یا اعصاب از انصباب بلغم در [illegible]
نشان وی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت [illegible] یا از ملاقات آب سرد و برف
در فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح مسخنه را در یخا از تمام [illegible] انتشار و علاجش آنچه
برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد اگر کد آلت او در بن عانت
قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا که به تنظیم
و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر روغن مورد
و اگر بآب کرفس مکرر شویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر
قضیب را او خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسر
نمایند همین عمل کند فصل ۴ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم ندارد و معجون خبث الحدید

وشراب سلیخه نجوش نافع واگر شهد انه را بجوشانند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد واگر کثرت منی و غلبه خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و علاجش فصد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مقلل منی و خون بود باید داد و اگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و تخم کاهو بغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصة رؤسا و نشان او آنست که با ضعف باه بود ضعف دو عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو است

فصل ۳ در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون و منی بود و خوبی بدن بر آن گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرور افتد بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی ست و غسل آب سرد نافع تر و اگر کثرت باه منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت دادن ست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه و علاجش تخدیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه و مجاری منی نشان او غلبه شهوت است از جماع و انزال بلذت تمام و بسا حست [illegible] و آنجا که بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت نعوظ است و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باید دهند و اگر سودا افزون باشد باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند

فصل ۴ در ورم منی و مذی و ودی و سببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیه منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت و اگر تشنج عضلهٔ اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست یا بعد سرعت و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده بود که شحم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقه سیلان شحم گرده است نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه** سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن است دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت و بیخ سوسن هریک دو درم گلنار و برگ گل هریک یک و نیم درم کوفته بیخته و دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر کندر و قوی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین در روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که در ورود منی گذشت و قطعهٔ اسرب بر پشت بستن بمواسطهٔ محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبهٔ خون بود تنقیهٔ وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزهای بادشکن بکار برند اکلا و طلاءً و روغن سداب بمالند بر عانه و نشست **فصل ۹**

در عذیطه و این مرضیست که وقت انزال غائط بی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شافه از اقاقیا و راماک و گلنار و صمغ و کندر ساخته بر داشتن خاصةً وقت جماع و بروغن ناردین متعدد چرب کردن و عند المباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در ابنه و آنرا علت المشایخ نیز گویند و این مرضی است که در امعاء مستقیم حکه پیدا آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبهٔ مزاج انوثیت است بضرب و اشتهانت **فصل ۱۰** در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاجش بعد فصد و حجامت پشت و ساق روادعات طلا کنند در ابتدا و بعده رواد ع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود علاجش قی است و منضج و مسهل بلغم دادن و ارد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمود باشد علاج او ویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود و عضو منتفخ باشد و آثار ماده دیگر مفقود علاجش تلمید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند قی و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی نافع تر است و بخطر **فائده** ورمی که در کیس خصیه فقط بود اعراض خفیف میباشد و محسوس میبود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تپ و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن نه ورم علاجش بنج و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن بآب کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در عاقونا و این مرضی ست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خون است و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در وجع الانثیین
وسببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین بادهان گرم کافی است
و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بار ها گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه
یا صدمه بود فصد لازم است و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴**
در تصغر الخصیه و سببش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخاء
و تسخین است **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق برود
و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور در حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست با آنکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرو آرد **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر
هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن
و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمد شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست
که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت
زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مازو و آس
و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب
و خصیه و حوالی آن و این دوگونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و علاجش مرداسنگ
و توتیا کنند ذرورا و مرهما و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد
علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مردارسنگ انزروت
هر یک دو درم بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد موضع

بدان که این بیماری در پیری بیشتر است که در قرحه مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
و بثور بیشتر از ورم خصیه جدید فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب و علاجش فصد است و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعد تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیده تخم
طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیرند فصل ۲۲ در ثالیل
و بثور و صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با بیه مرغ آمیزند و طلا
نمایند و در مبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب و حبس اگر
تبرد بود و بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه و شربت
خشخاش دادن و آبزن بروغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن و چون سرکه شیاف ابیض
بروغن گل و شیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر
ضغطه رحم باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول غلظ ظاهر شود علاجش
مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درون طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثولول بود و بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم
در بول علاج اگر ثولول بخارج قریب بود صبر و سپیده و ارزیز بروغن گل بحکانند اگر دور
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سبب یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد از دفع سبب [illegible] مالیدن و
جبر آن پس بدست راست کردن و حجامت است شود باب ۳ در امراض صفاق و ثرب و مراق
بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق است صفاق خوانند و پرده غلیظ چرب
که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند فصل ۱ در قیلو و وی آنست که منفذ صفاق
که نزدیک کشاله ران واقع است بجانب خصیه کشاده شود و پرده مذکور را [illegible] فرو [illegible] پس ثرب یا معا

یا با دیا آب و در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند با لفظ مطلق و چون ماده رقیق نیز نشد
و آنجا که نازل در خصیه او غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل بر هشت قسم ذکر کنیم قسم اول
در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بشستن با لا رود و وقت
رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج با لند و روده را بر گردانند اگر
بزور نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از آن این ضماد برین خصیه و کش ان جای
نهند مصطکی و انزروت کندر و جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار و مرد و دم الاخوین و شب یمانی
و عفص و ابهل و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسریشم ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته
و بر لته کشیده بگذارند و بر فاده هموار بر بندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض باید
باید که خفته باشد و بعد سه روز بر خیزد و بر فتق بگردد و از هر چه مضر بود اکلاً و شرباً و عملاً پرهیزد
و پیوسته جوارش کمونی بخورند و بجا بیکه باین کار مخصوص هست بسته دارند قسم دوم در قیلة الثرب
و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بی قراقر همین فرق میکنند در معانی و علاجش همانست
که گذشت قسم سوم در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قراقر شدید
کند و علاجش چیزهای بادشکن دادنست و از بادانگیز پرهیزانیدن و موضع را بسته داشتن
قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ جانب بالا
نرود و علاجش نشف آب است بدانچه در استسقای زقی گذشت و اگر سود ندارد بزل کنند
معروفست قسم پنجم در قیل که قرو اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و ثقل و راست
که در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و همین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه
و علاجش تنقیه سودا است و تدبیر بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن فصل ۳
در فتق مراق البطن و فتق الاربیة باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالا

یا فرو تر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه ما تحت صفاق ست از صفاق بالاتر آید و مراق را از انجا بند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد و در انجا فتق پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است بر فائد ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قیلها گفتیم و بدانند که این مرض به نشود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتدای قیل و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در بیخ نر انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن **فصل ۷** در نتو السره و هی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب رداءت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بر بطار فائد و جز آن اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از روئیدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین لمس و ازدیاد و نقصان متواز باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بریک حالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمود نیست علاج انچه از فتق باشد گذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی گیرند و انچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند تا باز بر نیاید **باب ۲۲** در امراض که مخصوص بزنانست **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت قلت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل است و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب است و هر یک از این در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع با واز و علاجش کسر باد است و محمولات حاری نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثؤلول و مانند آن هرچه مسد فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم است وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درین صورت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در یافته و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و بالخاصیة بمشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب نشیند نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیة یاری میدهند بر احتبال

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول محیل وقت جماع یا قبل از ان نوشانند دیگر
پنیر مایها خصوص پنیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض که وعنقریب مجامعت
نمایند فصل ۳ در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه
یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش در عقر چونکه این هر دو متحد الاسباب
در اکثر فصل ۴ در عسر ولادت تدبیری حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و دیگر
صواب در حق حبالی خاصه آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر
شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند
و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله
و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر و ترشیها
احتراز کند و بر ذکر و صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید ذکر ادویه که با تجارب
عسر ولادت را آسیر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ دهند دیگر ببندند بر زانوی
راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت یا جند بید ستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر
حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و بشربت بنفشه
یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجرب است و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت
وضع که قطعاً مجوز نیست فصل ۵ در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین
آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند علاجش مبادرت در
اخراج است باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس یا پودینه هر یک
دو درم بجوشانند و با دو مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند و شمانیدن کندش و شونیز و جزان

چون علقه آهن گیرد و بینی آنرا بگیرند تا قوت علقه درون افتد و مرده برآید و اگر پوست
مار و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند دود آن برحم رسانند زنده برآرد و اگر هیچ حیله
بنیاید قطع جنین باید کرد قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آن فصل ۵
در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث جویند بیان او به که درد رحم را که بعضی
زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند
و آبدست نمایند دیگر سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند
و برحم رسانند دیگر اگر هیچ درد و اسود ندید توان داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند
قدری از ان بنوشانند انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد تا ضرورت نبود ارتکاب
این نشاید خصوص بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند
و اگر این را بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگور دیم
سداب خشک شده درم مرکید رم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این یک شربت است
و غذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هرچه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع
و هنگام اسقاط نخست استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب ایارج فیقرا حرب لازم است بعده
مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کنند برحم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد
فائده هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش اینست که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند
هفت بار یا نه بار و فوراً برخیزانند بعد انزال علقه آورند و سپس تغییب بروغن کنجد آلوده جماع کردن
منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع سر آن برداشتن دیگر سرگین موش باشد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر نافع آید
سرگین فیل خشک کنند و باشند بخور انند زن را فصل ۶ در رجا و این مرضی ست مشابه
بحمل و فرق در رین و در حمل از تجاوز هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

وهمچنان فرق در رجا و استسقا بر ایشان بالجمله صلابتی که در رجا میباشد از همه فارق است
وسببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش مایحی آید و اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در ذکر گذشت
و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جهت اشتمالش بر آب زن فقط و تدبیرش اسقاط آنست
بمسقطات جنین **فصل** در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی
است باستحاضه وسببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست
دا ما له بربط ثدیین و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و بمسکات
مسک پردازند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه آنست
و تغلیظ خون و قرص و شیافه که در دموی گذشت بکار بستن و صندل بر عانه طلا
کردن و اگر کثرت بلغمیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه
و تجفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون یا کدورت یا خضرت آن
گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود
تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح
و شقاق رحم جویند و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانید نست بطبیخ
قابضات قبل شستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده و
رفاده مانند بر فرج بستن و فا زهر با دوغ سائیده دادن و شقاق را بر مرهم تدارک کردن
فصل در قروح و جروح رحم و نشان دمی از وجع است و خروج ریم فقط یا خون با او
بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند
و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا از
سر و بد قرحه این باشد تدبیرش حقنه رحم کردنست بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته

یا چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نغزک شود و اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه ادویهٔ مذکور کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیهٔ رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران بشیر زنان حمول سازند فصل ۹ در فتاق رحم نشان او ازدیاد وجع است وقت جماع و برآمدن و کرخون آلود و خاصه اگر در عنق بود علاجش همراهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد و فائده گاه باشد که بسبب آلات یا از ازالهٔ بکارت جراحتی که در میان دبر و قبل واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو و موم سپید و پیه گرده بز کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار سائیده بر فاده نهاده و ببندند تا بعضو مشق لاحق شود و از هر چه منفذ باشد پرهیزند فصل ۱۰ در حکهٔ رحم و علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بپخته و بمثلث یا شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة القبل را نیز تدبیر همانست فصل ۱۱ در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش همانست که در بواسیر مقعد گذشت فصل ۱۲ در بثور رحم و وی بلمس معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل است و مرهم اسفیداج مالیدن اگر بثور در عنق بود و در رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد فصل ۱۳ در ثالیل رحم و این نیز بلمس معلوم شود علاجش فصد و اسهال و بعده نطول بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آب زن ساختن و مدام قبل بستن فصل ۱۴ در ناصور رحم و وی قرحهٔ مزمنه است و تدبیرش گذشت فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است بحکم اقامت حرارت و برودت مزاج فصل ۱۶ در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت ومنی آنست که رطوبت با عفونت باشد ومنی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت
بود وعلاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی
بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت بدن است وجز آن از لوازم
وی علاجش افزودن خون است با غذیه مقویه واگر غلظت خون بود بسبب برودت یا غلبهٔ
خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیهٔ اخلاط غلیظ است
واستعمال ملطفات شرباً و بخوراً واگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن
حرارت است یا برودت یا یبوست وحسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد
واگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد ولیکن جهت امن از آفات
کثرت فصد و ریاضت وتقلیل غذا لازم است واگر رتق بود ذکر رتق می آید واگر فربهی
مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است واگر انحراف رحم بود تدبیر میلان
وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج
وفم رحم و یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است وثانی مانع دخول تام وثالث
مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاری است **فصل ۱۹**
در نتو رحم یعنی بر وزر رحم ونشان خروجش آنست که در عانه وقطن ومقعد درد عظیم پدید آید
و کزاز و رعشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود وعلاجش آنست که اول تنقیهٔ امعا کنند
بحقنه وتنقیهٔ مثانه بمدرات بعده روغن زیبق یا گل بگیرند وقدری روغن خلوق وقدری
غالیه در آن آمیزند ونیم گرم در رحم چکانند و بر آن بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها
بردارند بنوعیکه گشاده باشند وبهم نپیوندند ودایه را فرمایند تا از سر حرکت گرد ساخته
در بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در سحیق اقاقیا و سک

درانکه آلائید و بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کروهه همانجا بدارند و بر قائد دیگر
فرج را محشو سازند و بعصابه بربندند بنوعی که الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج قابضات
ضماد نمایند و بر جگرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و مکنند و تا سه روز
باید که بر همین هیأت بماند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات
بویند و چون سه روز برخیزد و آن کروهه دور کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند
برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۳** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بمس
اصابع معلوم میشود قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد
و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از
محاذی شق مائل و اگر تشنج بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه [illegible]
مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با یارجات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود
قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت [illegible] **فصل ۴**
در اورام رحم و سببش اگر ماده حار بود نشان وی تپ حار است و تواتر نبض و نفس و فساد ذهن
و دماغ و ظهور وجع در حالب یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین
اگر بهر دو جانب بود و علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد و تنقیه
قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود و علاجش قی است و آنچه در ورم
سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است و بیان رحم و قلت وجع
و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان زوفا
و حمول او و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبانروزی دو بار **فصل ۵** در دبیله رحم ورم حار
پخته شود و ریم کند و دبیله نامند علاج اگر در فم بود بشگافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

نوشانند و آلوده مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر لازم باشند و اگر دیر گشت انجیر و خردل جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد انفجار به تنقیه ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربانست و درد تا حجاب سینه بر آمدن و ثبت پای مستور رم شدن و هرچند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد و با صلاح آن کوشند باستعمال مراهم و روغنها و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد و جهت تنقیه سودا گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب فصل ۲۴ در اختناق رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمیشنود و علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مثل آن بسوزند و عطریات در رحم بالند و در غذا غمز کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصة اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او و قیاس حیض و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع دارد و گویند خرقه سپید حمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل بر آمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند که شبیه باستسقای طبلی علاج تنقیه بدن و کسر ریاح نمایند مثل حقنها و فرزجه و ضمادها و تکمیدها و آبزنها و هرچه در طبل است درینجا بکار آید فائده و غذا لطیف دهند و عاقولا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۲۴ در امراض ظاهر
و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن زوال فقارست
بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که
یمین یا یسار باشد التواخوانند اما حدبة المؤخر نامی عالجه ندارد و حدبه حقیقی همین است
و اسباب حدبه مطلقاً پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار
بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج
رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله
علامت ورمی تقدم وجع صلابت است مع حمی حادّه و علامت باد شدت وجع بی تپ
و علامت رطوبت سپیدی لونست و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست
علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم
بعمل آرند و در ریحی آنچه در ریح الکابیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که در ریحی و در تشنج
آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب
فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قاری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون
باشد بر آن بید و هر چه که بود بعد رد آن دو یه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت
فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر نوع سوء مزاج سازج بود در پشت
نشان او احساس سردیست و دردی ثقل و امتناع از سخونت علاجش تسخین است
اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود در ان یا انصباب وی بران نشان او وجع مع ثقل است پس
تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب
و جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال

انقع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در اکثر کفایت کند بے تنقیه

و اگر مداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انتصاب رفت الاثقل که درین نباشد

یا کمتر باشد اما در اکثر و در ثقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل این با بلغم است

و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان و اگر

کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن گذشت و اگر امتلای

رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند

و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست و تبرید شربا و طلاء و اگر بمشارکت رحم بود چنانچه

بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض است

و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب و علامت و علاجش

از وجع ظهر جویند **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه عام است که این درد با ورم

باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و انچه از ورک خیزد و بر پاے

فرود آید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و آنها

بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق

که وجع المفاصل است مسمی است و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر

کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند باسبابی اشارة بدان کرده خواهد شد اما سبب

وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث

شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش

تعدیل است شربا و طلاء اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمیشود و اگر کثرت خون بود

نشان او حمرت عضو است و تمدد و ضربان و علاجش فصد است از طرف مخالف اگر علامت درد

از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً اگر علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد
باسلیق و هر چون که باشد خون وافر گیرند لبعد و بسبب حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معتدله دهند
و در ابتدا و تزاید روادعات طلا نمایند اما بعد قصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند
و قریب بانتها مرخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز
پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا
درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی
کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل
پردازند بکرات و بعد تنقیهٔ تام مدرات حار دهند و درینجا هیچگاه روادع صرف
و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او کمودت لون است و قلت وجع
و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیهٔ سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید
مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر
بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فورا بند کنند و به تلطیف ماده کوشند و بفصد نپردازند
و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق
بادیان و شربت بزوری دادن است و روغن گل مالیدن و به تنقیهٔ بلغم و تجویدِ هضم متوجه
بودن و نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

مسمی است بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیهٔ صفرا است تنبیه وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است
وعلامت آن انواع آنست که بسبب عادت و کثرت پیدا بوده
اکلاً و طلاءً خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نرسد
و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد
ذکر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم بآب سرد بدهند
دیگر گشنیز خشک سه درم با همچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با همچند شکر دهند
دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند
فائده اگر از استعمال روادع و مخدر در نقرس و وجع آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن
دوا را از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده از دماغ بمحل
خود باز گردد و هرگاه در وجع الورک و عرق النسا و اسود نه بود داغ دهند بر ورک در
وحش و بر شتالنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع است
و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ
و بعد بستن بران تا از خون بیشتر پدید آید
بهشت انگشت داغ دهند در عرض و یک داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند خط مانند
هر رگ عرق النسا
و استعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تمام دارد در ازالهٔ همه امراض مفاصل و غیر آن
فصل ۵ در داء الدوالی و آن آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و علاجش تنقیهٔ سودا و بلغم
است و بعد فصد و اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده برآید و پس از
طوخفت سپیدهٔ بیضه بر ساق طلا کنند یا بر بندند باعتدال تا ماده دیگر نریزد **فصل ۶** در
داء الفیل و آن آنست که پای مریض چون پای پیل نماید و علاجش نیز همانست که بدوالی
گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود با مینا و گل ارمنی با آب یا گلاب نهند و آب سرد
ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دن موزه بود تدبیرش نیز همین است و اگر از سبب
سودا بود و اگر ماده خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسهال باید فرمود و در حار روغن گل
و در بارد روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضی است
که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکه پخته ضماد کردن است
و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۱۳** در حمیات یعنی تپها و این سه گونه باشد
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی است که بروح تعلق دارد و ما الله
و در اکثر بیک روز زائل میشود لهذا باین نام مسمی است و وی حسب سبب بنامی مخصوص
چنانچه غمی و همی و فرحی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و تشققی و تعبی و استفراغی
و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری
و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زحیری و سمنی هر یک معلوم است
و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بهمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضرر بهین در روح ازین
ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق
آنست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمشابه حرارتی که از ریاضت می شود
و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانه روز منقضی شود بشرطیکه منتقل
بحمی دیگر نشود و علاجش ازاله سبب است بهرچه درخور وی بود و بدانند که درین تپ
از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثفل موجود باشد و در ترلی که حار بود و پوشیدن نمانند که ذلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصاف انفع است و در سدی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدی آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود و اقشعی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و زخیری اگرچه همچون دیگر امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تب مذکور بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او بذکر محتمل که بنابر کثرت وقوع آن باشد یا بنابر اتفاق فصل ۲ در حمی خلطی و چون خلط چهار بچهار قسم این قسم منقسم شده قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون گرم شود فقط و افزون گردد و تب آرد بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود و این تب را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سوناخس نامند و نشان این تب
مطبقه تبی که باز نگذارد
از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگیار دن تب و نیامدن عرق پوشیده نیست
ای تعفن مختص بلازم نمیدن
و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت
هیجان
سوناخس و علاج این تب اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت بتطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تب منع است تا بیشتر عفن نانجامد و در سوناخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هرچه ملین طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر بیست درم لبتانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیخته بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند و لعاب بهدانه و اسبغول

بايد آميخت و شربت بنفشه لعق بايد كرد و اگر عوض حموضات چيزے ديگر دهند كه هم تپ را
نفع دهد و سرفه را نيز مضر نبود بهتر باشد. و درين تپ عناب خيسانيده يا جوشانيده و آب بے
بكرات نوشانيدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد و خاصه آنجا كه تغليظ مطلوب
باشد و اسپغول فقط در تصفيهٔ خون كفايت دارد و آب آلو نيز نافع تر است و سرفه را هم بسيار
مضر نيست قسم دوم در صفراوی مفرد و مركب و نشان صفراوی و غيره در مقدمهٔ كتاب گذشت
درينجا بايد دانست كه اگر مادهٔ صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم می باشد و يك روز
درميان اشتداد ميكند و اين را غب لازم ميگويند پس اگر مادهٔ مذكور در رگها حوالے دل
و معده باشد عوارض بشتر باشد و اين تپ را محرقه خوانند. و اگر خارج رگها عفن شود
غب دائره نامند پس آنجا كه مادهٔ صفرا خالص بود غب خالص گويند و اگر با بلغم مركب بود و در تركيب
او شديد باشد چنانچه امتياز بينهما توان كرد غب غير خالص نامند و اگر تركيب بشدت بود و در شطر
خوانند بالجمله خاصه خالصه دائره است كه يك روز آيد و يك روز نه مگر آنگه دو غب جمع آيند
غير خالصه دائره است كه يكروز بشدت آيد و دوم روز نيز آيد كه تغير پديد آيد اما شطر الغب كه
هر دو ماده اش خارج عروق عفن باشد خاصه وےست كه يك روز آثار تپ بلغم پيدا آيد و روز
دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زيراكه بلغمی هر روز نوبت كند و صفراوی يكروز ميان و اگر
هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود مع ذالك يكروز درميان تغيری زايد پديد آيد
و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نيز هر روز آيد و درينجا
نيز يكروز درميان اشتداد آثار لازم است كما لا يخفی و اين هر سه نوع بشطر الغب غير خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
يك روز درميان آيد و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمايند و اين نوع بشطر الغب خالص

موصوف است فائده غب خالص لازم زیاده از یک هفته و غب خالص دائره زیاده از هفت
نوبت که دو هفته باشد نمیماند بشرطیکه سو تدبیر نشود علاج ظاهر است که ماده صفرا محتاج
تبرید و ترطیب است و مفتقر تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بدانند که در انجا که ماده داخل رگها
بود افراط در تبرید نشاید کرد و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید
کثیر مطلوب است تا بدق نینجامد الا در محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد باید که
درینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ اگر
خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز نیست خاصه وقتیکه ماده داخل رگها بود
اما جراتی که در دموی کنند بفصد درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج
صفرا و منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب
نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هر گاه سرما
و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید و اگر چه نه برآید
بقوت تهوع البته تحلیل میابد و لرزه ساکن میشود و چون تپ فرو آید پاشویه فرمایند
و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است و استفراغ
حسب میل ماده درینوقت باید کرد پس اگر با غثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر
امعا بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر با نداوت
پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و انجا که میل او بهیچ جانب نبود اسهال اوفق است
در تپهای گرم اولی تر است که ترنجبین ندهند مگر همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از آب
فواکه کشاید چیزی دیگر دادن نشاید بجز ملین مبارک و انجا که صفرای خالص بود پیش از نضج
مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده هایج بود و هر چند که بلغم بیشتر چند تبرید کمتر کنند

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است
و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هریک
از علاجش جویند با رعایت تپ و محافظت قوا و این نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون
سرد و این نیز مسمی است بلیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و نوبت غب نشسته شدن
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالصه است
و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش
از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و ماده
وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی
دل و معده باشد ایضاً مسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاریکه بهر واحد
مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند اما
لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود ولیکن محسوس نباشد فتور او و نائبه هر روز یکبار دو بار
فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید
و هرچند که باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا به قشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد
شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود بدهند و کذلک

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه بآسانی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد
و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه دشتی خائیدن لازم دانند و بعد نضج
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای ترید بقدر حاجت دادن و صبح
پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکه
رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر نانخواه کوفته بیخته با شهد
آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون
یک درم با عسل یا بجلاب همین عمل کند و در تنقیه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه
کنند نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی القیالوس گویند و نوعیست از آن که درون گرم بود
و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش همانست
که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی
دیگر است از بلغمی که در وی حرارت و برودت معاً محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر آنست
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و ار افتد بی حرارت و این هر دو
نام ندارد و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی
دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم
در حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده دمی در داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان
وی لزوم تپ است دمع ذلک دو روز در میان داده شدن و اگر خارج عروق

بود ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب روز ترک چهارم روز است ربع مینامند و برهمین قیاس نمایند اسامی این حمیٰ را که تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه بکسور الاولها و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت باخواتش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سودای غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور آثار هریک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند **علاج** تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هرچه از جنس میوه تر باشد و آنچه باد انگیزد و هرچه گرم و خشک و آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند و چیزهای مرطب غذاءً و دواءً و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر براه فصد اسلیم کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت سه گهری پیش از آمدن تپ محجمه بر سر نهادن و بسیار پکیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که بترکیب افتند کثیر اند و باهمی علحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

موجود باشد که تپی دیگر گیرد واین ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگذارد
دیگر تپ سر برآرد واین ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترک اینها معاً
باشد یا نه واین ترکیب را مشارکه خوانند ومشابکه نامند وعلاجش بتامل نمایند تحقیق نموده تدبیر
غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳ در حمی دق** ودق آنست که حرارت غریبه
باعضای اصلی خصوص بدل آویزد ورطوبات طبیعی بدن را شروع درافنا نماید واین تپ
تا آنکه در ابتداست بجز دق ودیرانمی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد وگدازش در اعضا افتد
ذبول نامند وچون ازین هم تجاوز کند وموی ریختن گیرد متفتت ومتکشف گویند ودرین وقت
تدارک مشکل است وعلامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد وبعد خوردن غذا
برافزود ونبض صلب وضعیف ومتواتر بود وبعد تناول طعام میل بقوت وعظم نماید
وچیزی در بول پدید آید علاجش بترطیب وتبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا وبادی
وهوا ودوا وشیر خر ودوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر یار نبود وطریق شربت اینها
از مطولات جویند ودرین مرض حتی الامکان بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب واگر
ناممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود وهرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیزیست
وبدانکه مرضیست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند ودق الهرم خوانند ووی
آنست که حال جوان مشابه پیران شود وحال پیران خراب تر ازانکه بود گردد وبی حرارت
دوی بیشتر پیران را افتد وبجوانان کم وبکودکان کمتر وسبب وی سرد شدن دل است
از افراط تبرید ورحیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر وعلاجش تعدیل مزاجست
باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط وگاه گاه عسل لیسیدن نافع است واگر مستحکم شود متعذر
است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل انجامد ودرق زر سودمند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز و زرده بیضه بدستور فصل ۴ در حمی جدری
وحصبه ونشان اینها تب عظیم است و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن
بیدار شدن اما تب حصبه تاسه ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری و علاج
این تب قبل از بروز جدری وحصبه خون کم کردن است و تلیین نمودن و بشربت عناب
مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و بعد از آن کوشند که بتمامه برآید و این
چنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه تهمید نهند و کاسنی در فرش پاشند
و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند فصل ۵ در حمی وبائی و این تپی ست مهلک که
در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون برنیامده به تنقیه و تطفیه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند و
و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند باب ۳۵ در اورام و بثور ظاهر بدن
و آنچه بظاهر تن تعلق دارد فصل ۱ در اورام و مانند آن ورم خرد سمی است به بثور و اورام را
اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر العظم دموی ست
که با وجع و ضربان شاید باشد علاجش فصد است و در ابتدا تضمید روادع چون
صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در
تمادی قدری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن
با روادع و در انتهاء مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو
و جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال
نمودن و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد چیزها که پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و رنه چیزی منفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا آهن سرد نهند و بعد فصد اگر به تلیین

حاجت آید بطبیخ فواکه یا طین مبارک توان داد و فائده آنچه گفته شد در سائر اورام
همین قاعده را مرعی دارند اگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال رادعات
جائز نیست سقاقلوس ورم نیست عظیم است که عضو را می میراند و سیاه و فاسد میگرداند
و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن
و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد شدن سیاهی در عضو
با اصل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست
و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده فانغرایا
نیز نامند حمره ورم صفراوی است که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص
است حمره خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ اگر مرکب
با خون است سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود و علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند
و ادویه سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند
و در تنقیه قاعده فلغمونی مرعی دارند باعتبار اوقات حمره بپارسی آتشک گویند و این جمرهائی
که پنهان باشند و سرخ و با درد قوی بود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرا است اگر خون
غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد و این دوا طلا نمایند که
بجمره مخصوص است قردمی سرکه بر زمین گرم اندازند تا که بجوش شد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا نمایند
و اگر گل ارمنی یا گل مرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله و دمی شره باشد یا بثور که با حرقت
و خارش بود و از جای خود تجاوز میکند پس اگر ماده صفرای خالص است نمله ساعیه گویند و اگر
با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساعیه آن بر ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت
هر دو سرایت کند و علاجش حسب جمره نمایند و اطلیه حمره نافع است و دوا النوره حوالی این عضو بنمایند

وتدارک جراحت بمراهم فصیلاج فرمایند جاورسیه بثور صغار گاورس مانند است که سرش سپید است
وبیخش سرخ باشد ومتفرق برآید علاجش تنقیه صفرا وبلغم است وپوست انار بگلاب وقدری
سرکه طلا کردن وفصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثور پر آب رقیق شدید الحرقة
وکثیر الحکه است که چون برآید زود خشک ریشه گردد وبیش از بروز او مخلوط سرخ طاوسی دران محل
پدید می آید واین را هم آتشک گویند وبعضی حمره نامند وعلاجش فصد است وتنقیه صفرا وتضمید
مردارسنگ بگلاب یا ماز وبسرکه سائیده و نفاطات بثور کبار مشابه آبله است که از سوختن می فتد
ودروی اکثر آب رقیق میباشد وگاه خون رقیق وگاه بجز ریم غلیظ هیچ نباشد ودرینحالت مسمی است
به نفاخات نیز وعلاجش فصد وتغلیظ خون است وبعد از انکه نفاطه بعظم خود برسد باید که
بسوزن زرین بشگافند ومبردات طلا نمایند شری بثور مسطحه بسرخی مائل است که بعضی از وی
خرد بود وبعضی بزرگ واکثر دفعةً می افتد با خارش وکرب اگر رطوبت از وی تراید دکم خوانند
ووی اکثر دموی بود وگاه بلغمی آثار سرایت سن است وعلاجش در دموی فصد است وتلیین
وتضمید سرکه وگلاب وروغن ودر بلغمی تنقیه بلغم وتقطیع بلغم وشری بلغمی بعضی بنات اللیل باشرا ورمیست
که از صفرا وخون پدید آید در روی ولثان و کمی است که روی بغایت سرخ باشد ودرد کند
وضربان وسر وگوش وبینی ورخساره وجبهه منتفخ شود وعلاجش خون کثیر گرفتن است بعد آن
طبع را نرم کردن ودر وقت تلیین بر حلق وسینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه ریزد
وطبیخ سبستان وعناب سکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد خناق ورمی است که اکثر
در ایام وبا پدید می آید وحرقت شدید لازم آنست ورنگش سرخ میباشد یا زرد یا کمد یا سبز
یا سیاه وهر یک بترتیب بدتر است علاج در تبرید وتقویت دل ودماغ مبالغه نمایند
ونواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند بر نفس ورم وبر نفس ورم شرط زنند عمیق وبآب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصة که اول شرط بر ورم زده باشند و اورام متعابن ورم غیر حقی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحهای پای پدید می آید و مانند آن جدوار طلا کردن کافی است و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیس ماده را ادویهٔ مرخیه ضماد نمایند و قطعاً رواداعات دیگر اورام لی ست که در ابتدا استعمال رواداعات در آن لازم است و چون ماده روی بجمع آرد بنضج و تفجیر کوشند آکله بپارسی خوره گویند و خاصهٔ وی است که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر صبح در عضوی پدید آید تا شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ دادن است و مع ذلک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیهٔ بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا بشراب جراحت را شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدین وجه که روغن کنجد سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند دمل ورم معروف است علاجش تنقیهٔ خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا تا سه روز رواداعات نهادن و در روز چهارم اسبغول بسپیدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روی بجمع نهد برند و بشگافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویهٔ منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر خمیر گندم باندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویهٔ مفجره خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده برزده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن با آهن بهتر از شگافتن بدوا است فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد یا سپیدهٔ مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و بنشیند و دمی ورمی است بزرگتر از دمل که در گلو یا در کنج ران پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوان است و متنوع الاقوام

سے برآید همچون گل سیاه و ریزه سفال و ریزه ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات برآرند
زیرا که یکبارگی برآوردنش آشفته غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم پنبه که کنند در ان
پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای افتد هر یک در محلش
گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب برآید اوذیما ورم نرم
سپید رنگ است که بی حرارت و بیدرد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه
بلغم است و نطرون بآب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است و بعد غمز همچنان بحالت خود
برآمدن بمثابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز بایدست و شکننده باد خوردن
و بگادرس تکمید کردن و طلای اوذیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند در محلش و وی اقسام است شحمیه و عسلیه و ارده مانند و شیراز و [illegible] علاجش
تنقیه بلغم است و داخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند تا بپوساند
یا شق نمایند پوست را و سلعه را برآرند باحتیاطیکه میدانند غدد و عقد فرزنهای صلب آ
که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند و اگر
غیر المادة باشد در جنب او دیگر غدد پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از ترک
نمیباشد و علاجش داخلیون نهادنست و قطعه ثقیل اسرب بستن فوجشلا ورمیکه در اعضای
غددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر

همچون سلعه بود ودرنتو و قبول غمز مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل به سختی دارد و بیشتر در گوشت نرم پدید می آید خاصه درگردن و بغل و علاجش تنقیهٔ بلغم است و داخلیون نهادن و بهتر تنقیه به مثل چیزها حب شیرزان و حب و صلی و اطریفل غددی سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیهٔ سودا است و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسودا و می کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب اخلاط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی ذی حس و آنچه ذی حس باشد و الم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء له گفته اند سرطان ورم سوداویست که شدید الصلابة و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطحش آگنده و در عضو فرو رفته بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیهٔ سودا است بتدریج در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا ارواد عات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد ست و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیهٔ سودا است و ترطیب نمودن و صبر بآب کشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر بر آرد بر قطعهٔ اسرب پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم بمثانهٔ بز یا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که مادهٔ فاسده جمله بر آید پس باندمال کوشند و معجون قنبیل بخاصیت مانع این علت است

جذام علتی ست که بیأت اعضا را فاسد میسازد و بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و مشابه شدن وجه بشیر خاصه ویست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیهٔ بدن بفصد ها و مسهلهای متعدده و دوام اهتمام و ترطیب دوام غذاءً و سعوطاً و مروخاً و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر و الا بانان نیز شاید خورد و هر چه سودا افزا ست ترک نمایند و از معالجهٔ این ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیست که بیشتر در سر و روی پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب از ان بر آید سعفهٔ رطب نامند و شیر پنجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید از ان جدا شوند سعفهٔ یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعد و بطبیخ بلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زردچوبه و پوست انار و مردار سنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند و در یابس تنقیهٔ سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً نوعی از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعی ست که آنرا تجبر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفهٔ حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیهٔ اصلاح است جرب بپارسی گر نامند و وی خارش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب ازوی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجرب است و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعد بحسب غلبهٔ خلط مسهل دهند و زنهار دوای حار طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

در حکاش گذشت و برای حکهٔ قبل و دو بر حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر دانه سود مند است فائده جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بحاجم یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند و تدبیر دایه نماید حصف شور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکه نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نماید و حنا بسرکه مالیدن است ثؤلول بپارسی کرویه و بهندی داد نامند و وی خشونتی است ذی قدر که بخارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیر در گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بگیرد و بسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا پردازند و بحمام روند بعد از انفس خون گیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و مقل و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته فائده چون ثؤلول زائل شود ادویه رادعه طلا نمایند چند گاه تا عود نکند و ثؤلولهای اطفال را آب دهن صائم بمالند و ثؤلول که بدوا بشود قطع نمایند اگر ممکن بود و پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد و پس جراحت را مندمل سازند بثور لبنیه بثره سپید است که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر است علاجش بعد تنقیه بدن از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن است بنات اللیل بثور صلب شدید که وقت شب هنگام پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه به تفتیح مسام کوشیدن است بدانچه در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب کرفس و دروی سرکه نفع دارد ثالیل بثور صلب شدید الصلابه است که بهندی مسه گویند و وی اگر مدور الرأس و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر درازو کج بود قرونا خوانند و اگر باجرک و باریم بود طرسوس نامند و انچه بر پیشانی و روی پدید آید و پهن و زرد بود عدسیه خوانند و اگر در ازلی

بود خلیفه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن یا بحیه قروح مع البثور ذی خشکیشه است که زرد آب از ان برآید و گهی
با خفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردنست بر سبیل دوام تا
قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید لطخم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منفرج شود
و زرد آب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بزلو
و حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند توته بالتائین الفوقانیین بثره منفرجه است که در عمق و رخساره یا در مقعد و فرج
ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد مراهم احمر مندمل سازند
داخس ورم گرمست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که
آرد علاجش بعد فصد و اسهال تبدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اشنان بسرکه طلا کردن
بر سر عضو کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین تدابیر
وجع نه نشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان
و تخم مرو ضماد سازند تا ورم پزد و پس بشکافند ریم ده نهند و مندمل سازند ابورسما ام الدم نیز گویند و
آنست که شریان زیر پوست نشگافد یا بتر په یا سقطه و خون و روح هوائی که در شریانست بدرن آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه ویست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد و برای برگشتن و بازآمدن خون و لون ورم جبی و باد نجانی باشد علاجش تضمید
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون بثور شهریه
دو سه اقسام است یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود و از سر بثور اندک اندک
ریم برآید و این را توات الاصل گویند دوم آنکه صاحب بود و در وجه پدید آید

دحوال او بقدر عدسه سرخ نماید و این را شری گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه بدل خرد
بود و بر بنا گوش برآید و این را بثور الاصداغ گویند و آنرا چون بشگافند بجز خون
غلیظ برنیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداغ در پس سر و گردن پدید آید و آنرا بثور القفا
گویند و با مرجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت و سرخ و بیدرد باشد و چون
برآید زمانی طویل بایستد پس از انجا غائب شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب المادة
افصد و بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند
آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه بثور سرخ
که بمقدار ارزن و ریس بود و با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگ است که بمقدار نخود
باشد و با تپ بود و این را آبله نغزکان گویند حمیقا جات بزرگ سپید متفرقه است که بی تپ
باشد و عقل و لفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بجارک و خشخاشه باد آبله علاج
تدبیر تپ از بحث حمیات جویند و تدبیر برانیدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا کردن
و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر است **فصل** در آنچه بلون و جلد
تعلق دارد برص ابیض و وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن
برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر شود و فرق میان هر دو
آنست که برص براق بود و هرچون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر ابره استحکام وی
سوزن بخلانند خون برنیاید اما بهق اکثر مو باشد و دفعة پدید آید و هرچند مزمن شود اما خون
از سوزن خلانیدن برآید بهق اسود برص اسود را قوبا منتشر نیز گویند و هرچند پوست در این
هر دو جدا شود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی علاج
در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس با تخم

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲ — یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

ترب لبسر که طلا ساختن از بهق سپید و خرق سپیاه بسر که در بهق سیاه و برص سیاه نافع است
و نون نار سیاه و در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کذا فی کتب مشهور است و بوجه مختص خرق کرده
و در بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت است **نمش** نقطه سرخی مائل
است که در بدن پیدا آید و اکثر بر وجه افتد برش نقطه مائل بسیاهی است و این نیز بیشتر
بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است علاج ریوند چینی با عسل ضماد
نمایند و دیگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تنقیه کوشند و بعده تحلیل
و عند طلا دوا نخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند
خیلان جمع خال است و آن نقطه خرد سیاه مشهور است سیاه یا کمد که از بدن
افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید **خضرت** آنست که خون زیر پوست
بفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند و حکم
آنست که عضو را بعسل نیلگون سازند چنانچه در زنان هندوستان مروج است و تدبیر
زوال وی آنست باید که نطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده علک السطم
با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا بتمامه زوال گیرد
و اگر ازین دو درشو و متقرح سازند **بلادر باد شام** سرخی مائل بکدروت است
که بر وجه و اطراف ظاهر شود و خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال
بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن
و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن
مکرر نفع دارد **فساد لون** یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب لقاء
یا بسبب خوردن زیره و نانخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند

وسبب حاجت باصلاح پردازند وبتقویت کوشند ودر وشستن بار با قلاسود وارد حراز
سبوسه سر است وآنرا ابریه نیز گویند وعلاجش تدهین است ودر آب چغندر نمک انداخته
سر شستن واگر کفایت نکند به تنقیه بلغم ودم وسودا توجه فرمایند شقوق اطراف
ووجه وشفت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی وسردی قیروطی بکار برند واگر از
امور باطنی بود بترطیب وتنقیه کوشند حسب سبب تقشف وتقشر جلد تقشف درشتی است
وتقشر معروف علاجش تنقیه بدن است وتدهین بادهان مرطبه تحریج جلد یعنی خراشیدن
پوست علاج مرداسنگ باگلاب سائیده بمالند واگر قوی باشد وخوف ورم بود ورگ زنند
وخرقه ترکرده برنهند بشرطیکه در اطراف عضله بود والا وضع خرقه تر نشاید فصل ۳ درانچه بموی
تعلق دارد داء الثعلب آنست که موی بریزد بی پوست داء الحیه آنکه موی بریزد و پوست
جدا گردد ودرین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید تنقیه وی باید کرد
انتشار وتساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد وعلاجش نیز حسب سبب
توان کرد وانتشار شعر سر که بآن پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است بعلت لقاصه
ولقاصه را بپارسی شتر مرغ گویند چه این مرض بیشتر افتد وتدبیرش حلق سر است زود زود
ودرین سر روغن آس وروغن الملاذام ضلع آنست که موی وسط سر برود وفقط
علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد
تشقق شعر علاجش ترطیب تدهین است لمو سمه آنست که سر حرب نماید وعلاجش
استرخا است ... شیب یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید ووقت او
کهولت است وتدبیرش آنست که یک عدد اهلیله مربا هر صبح بخورند ودر هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند وبعد دو ماه مسهل بلغم بعمل آرند واز حموضات وکثرت

نفسه و جماع پرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن شب و روغن مورد مالند
و برای تطویل شعر بآب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بآب آمله بسر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته
مالیدن نافع است و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر آهک
و زرنیخ مشهور است اما حلق عانه باستره بهتر است و نوره خالی از مضرت نیست و برای
منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بسرکه بمالند و مازو و خون سنگ پشت و بیضه
مورچه نافع است و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و مازو و حلبه در آب انداخته
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب رز در نوره آمیزند
و غلوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا اندازند تا حلق نکند و برای تبسط شعر یعنی راست
شدن موی تا درهم نشوند روغن بآب درهم کرده نیمگرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی
سیاه کردن موی مردار سنگ و آهک سرد کرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند بآب و بر سر نهند
بعد شستن موی بآب گرم و برگ بید انجیر بر آن بندند و بعد یک پاس در ساز ند و بآب گرم بشویند
و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و در دسر آب
و زرنیخ بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تحمیر شعر
بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر نوره باریک ساخته و سرکه آمیخته ضماد سازند
فصل ۴ در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش
حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردنست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرد کوفته ضماد

کردنست **تعقف الاظفار** یعنی غلظتست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیهٔ سوداست و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهادن و دائما
تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول ناخن بود مسمی است با سنان الاظفار
علاجش ترطیب است و تنقیهٔ سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار**
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود بی درد باشد علاجش تنقیه بلغم
واگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق واگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق واگر در ناخن پای باشد شربت عناب تسکین خون کردن **تقلع**
و حکة الاظفار علاجش با آب دریا شستن است و انجیر کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن **طالقیه** آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار
شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین و ادنست بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانیدن و زوفای رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن **موت الدم تحت الظفر**
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زرفت طلا کردن است و به مثلث اگر شستن
و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن در روزی چند بار و در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد
فائده چون خواهند که ناخن را بر کنند بسببی باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ
ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند **فصل ۲**
در امراض متفرقه **کثرت قمل و صئبان** قمل شپش است و صئبان بیضهٔ وی است
علاجش تنقیهٔ بدنست و غسل با آب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آنرا
گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن مویست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این نوع

در همه مفید است بعد الغسل نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سببش اگر امتلای بدن بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با ریک ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیهٔ غلیظه حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و بهوای معتدل نشستن و عرق نشف نکردن حابس است و این روغن با وجود حبس مقوی و مانع غشی است آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بر سبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تطفیهٔ خون و بعده تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن هزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که بافراط باشد تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازالهٔ سبب نمایند بعده اغذیه و ادویهٔ مسمنه دهند و این عجیب است صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنه بندق حبة الخضراء همه برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشند صبح و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال دادار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع است لاک مغسول یک درم با سرکه ناشتا بدهند یک هفته بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبهه آنچه عارضی بود بتدبیر دفع شود و باشد که بتنقیه حاجت افتد تعظم الرأس علاجش آنست که کلاهی سازند از حریر چنانچه چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر فادزهر و ساقین بمالند و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکهٔ اصابع هنگام سرما علاجش بآب شور شستن است یا بطبیخ چغندر

یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن علاجش در اول امر
وظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روغن و عات طلا فرمایند و بعد خراش
مرهم اسفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب
سائیده طلا کردنست و انوشدارو و طیب عرقست فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گنده
شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن
زیت مالیدنست یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در
طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی است
و چون اطراف ازینها برآرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و بشراب جوشانیده و
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون برآید
بند نکنند تا که خود ایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی بآب و عسل و سرکه طلا نمایند
و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از
آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه کنند
و گل ارمنی بآب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد و سپیده تخم
بدستور و جغرات باشیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج
نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت و این مخصوص ست سپیدی بیضه با اندک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء
الحار یعنی سوختن بآب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدن است الاحتراق
من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش بمرهم کافوری یا مرهم خلی کنند

احتراق الجلد من غسل البلاد ویعنی سوختن از بلادر وعلاجش شرط زدن وحجامت
گرد دست بعد مرهم خشک نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک
این یا ان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول ومانند آن مضمضه ست وروغن بادام وجوز
هندی مالیدن فصل ۱۸ فی الجراحات بدانکه جراحات تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد
ودوی چون ریم کند قرحه خوانند واقسام جرح بسیار است صغیر کبیر بسیط مستوی التساد غائر
منفصل المفتحه مرکب نافذ غیر نافذ وازانکه این فن بجراحی تعلق دارد وذکر آن بیش از ابرام
این قدر بداند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد وموت لازم آنست ودماغ نیز تبدیل الاحتمام
ونشان وی اختلال عقل بود وگرده ومثانه وامعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما
برآمدن بول بجراحت مثانه وبرآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد وجراحت جگر
اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد وجراحت عصب واطراف عضله مخوف است
واز تغیر لون وغشی وتشنج توان دانست وجراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر است
وجراحت شکم که در جوف نافذ بود مخوفست وتهوع با فواق لازم آنست وجراحت سینه که نافذ
بود مخوفست وخروج هوا دلیل ویست وجراحت حجاب مخوفست وضیق نفس لازم آن
وجراحت معده مخوفست وبرآمدن طعام شاهد بر آن انچه در غیر این اعضا افتد امیدواری
سلامت اکثر باشد بالجمله انچه راست ست باید دوخت وانچه استخوان در وی باشد باید برید وتسویه نمایند
بجراح دانا رجوع نمایند که عالم باشد که علم مجرد دراینجا سود ندارد نشوب النصل والشوک وغیرها
یعنی خلیدن پیکان وخار ومانند آن وعلاجش بعد اخراجش مرو کندر را باریک ساخته
پاشیدنست فصل ۱۹ فی القروح واین انواع است بسیط مرکب عسیر الاندمال ناصور قرحه عنجا
قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد ومرکب ضد آن وعسیر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمت از عسر اندمال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم ویست و متآکله آنکه
نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است که آنچه خفیف است زود
دفع میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطور است تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهور است در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قرحه است و پرهیز
سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا بآب صابون
که در وی قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب ازمرد
و ذرور انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه وی اگر بے ورم و تپ است گل ارمنی و سپیده مرغ
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت پردازند پس رواد عات
گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع مراعات ادله ماده و جز آن
که ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوطین یعنی
کسی که او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق
شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد و علاجش چنین کرده است تا گوشت متفرق مجتمع
شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بر وی تا بخشکد آنگاه
که ازین در یک شبانروز نفع میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغز نان و ترب ضماد
نمایند **فصل ۷** فی الکسر والخلع والوثی والوهن والوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای

برآمدن وی تمامه و قی برآمدن وی ازجایش نه تمامه و بهن و وی آنکه باستخوان و اعضای محیط
آن کوفت لاحق شود بی آنکه ازجای بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض به کما گرها هر دار ند و دیگر تدبیر کرد
کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد بعد و فست آماد و رد و قی و دهن و دهی روغن مالیدن و برگ مورد
نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی و بزرد و بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است **فصل ۸** در تدبیر مسموم
هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن بآب نیمگرم و روغن کنجد با سکه بسیار نوشانیدن
واگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن کشیر آمیخته بالجمله هرچه برای قی و
کشیر و دهن باشد و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصة که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که
تواند خورد و اگر از ین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر
نافع است و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه که بر نوعیت
سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شد و خاصة بعمل آرند اشباه چون غشی
افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان برون آید
و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق و نفش از شش وجه
بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و دافع
قوت و بود زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزود
از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیات سوم آنکه
نادزهر از سوده و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن جانور
بود چون انگزد که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را بجذب

وطبیعت زهر را بسبیل تموج بپوست انگیخته و دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه باید وانیدن
وجز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد
که بجز وسع عضو ملسوعه را قطع نمایند اگر ممکن بود و پس داغ دهند یا بالا از محل لسع عضو را سخت
بندند و ادویه مخدره بر آن نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و محیط عضو با دهن نافعست
و مکنده را باید که شکم سیر بود و دهن بروغن گل چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهر است
لاعیه فیبر او گزیدن افعی را نفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای حیوانات را سود
میدهد و برگ درخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب است و لبلون و معاده ابن عرس پاک کرده
وگشنیز بریان ساخته خشک کرده نفع تمام دارد و سرگین بز سوخته خوردن و ضماد کردن اثر کلی
دارد و پودینهٔ کوهی خوردن و ضماد کردن سودمندست شیر پخته و خام بروغن گاو بنهند سود دهد
وگشنیز سه کف خورانیدن لذع زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد و چون ادویه جامعه کافی در
مطلب است بعلاج هر سوذی علیحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه را تا چهل روز به شدن ندهند
و اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب برآید و در اسهال سودا مبالغه نمایند و زهر این بعد سالها
غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و از کسی که سگ دیوانه وی را گزیده باشد لازم است بیماری
که از گزیدن سگ دیوانه افتد از معضوض وی نیز افتد و بدانکه معضوض را تنفر از آب
لازم ویست از نا خوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست که نیزه دراز
بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و بعضی اطبا
گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خورانند هر روز یک ماشه تا شش ماه
زخم را به شدن ندهند و گفته اند که جگر بیان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد و بعضی

رسالهٔ دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوٰة علی زبدة الانبیاء و اولاده الکرام و اصحابه العظام بعده پوشیده و نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در ادلهٔ نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته مثنوی دارد امید بوسفی که مدام * فیض گیرند ازین چه خاص وچه عام * خلق عالم شوند ازین محظوظ * ماند از آفت زمان محفوظ * نبض حرکت اینیه است از اوعیهٔ روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات او و اجناس ادلهٔ نبض یعنی چیزهائیکه نبض بتوسط آنها دلالت می کند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض در هر یک ازینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل می شود و آن نه اینست طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما

مشرف منخفض معتدل نبضها طویل آنست که احساس کرده شود اجزاے او در
طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است قصیر آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال نبضهاست عریض
آنست که احساس کرده شود اجزاے او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت
است ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش
قلت رطوبت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض مساوی مقیس علیه
و سببش توسط حال نبضهاست مشرف آنست که احساس کرده شود اجزاے او در
ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست منخفض آنکه احساس کرده شود
اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل آنکه احساس
کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال نبضهاست اقسام
تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط است هرگاه که ترکیب کرده شود
هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم می گردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی
جهت استحاله رباعی و ما فوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود
مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال است
چه اعتدال در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع است ضابطه ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمے که در قطر
طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم
بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان

گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل وقس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم می شود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست **جنس سوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بر نسیم **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال منهاست **جنس چهارم** ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست **جنس ششم** ماخوذ است

از کیفیت جسم عرق ومنقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق
احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه
و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش
توسط حال بینهماست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت مافی العرق ومنقسم می شود
بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق
مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهماست جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در
احوال نبض و مراد با احوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره
بیکی از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا متشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال
مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شد و تشابه در و و مختلف
در چیزے که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و در تحت اصابع
اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده
تشابه در و و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاے جزو واحد است از نبضه واحد

یعنی اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا تشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر تشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و مختلف در چیزی که حاصل نشده و سبب
مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده و جنس نهم ماخوذ است
از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزیکه حفظ
کند دور واحد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه
دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزیکه حفظ کند دو دور آنست که سرعت در
نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار او و
و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور
اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف
سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی
و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت
سبب اختلافست و این جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است که
اجناس باشند نه ده جنس و جنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین
بدیگری جهت شناختن نسبتی که بینهماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت

نبضی ست که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سببش
جری اسباب نبض بر مجرای طبعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم
میشود بسه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که مشابه باشد
وزن سنی که بعد از اوست چون صبی که او را وزن صبیان و مباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را
که بعد آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن
سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت ردائت ست از برای آنکه دلالت
کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت با فراط کشد بر وجهی که مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظم و سرعت متواتر گردد و اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر
و اگر ضعیفه گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض اندکی
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تب هر چند که
قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یبوست
و اندکی صلب میگردد و در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس
و معده و امعاء و غیرهم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن والله اعلم و چند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند باسما رقم و ثبت مییابد عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی
ذنب الفار مطرقی ذوالفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت است صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت است منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
ولین بود و معنی هریک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق
و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت ولین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مصبوب
در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این
امور است و فجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب اختلاف
بعضی اجزای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت ولین موجب اختلاف در شهوق
و غور است ایضا و این چنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بشریان
و غشا یکی از خارج و دیگری از داخل و اغشیه منتسجه از لیف عصبی و لیف رباطی پس ازین
منجذب میشود چیزیکه متصل است با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو
و چیزیکه نیست آن اعصاب منجذب نمی شود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان
دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی
نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد

وسببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعهٔ واحده
بالکه بسط دهد شیئا بعد شیء وگاه باشد که سببش لین عرق بود دودی بعضی گویند که مشابه موجی بود
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی وسببش ضعف زائد بر موجی است نملی بعضی را گویند که مشابه باشد
دودی را لیکن اصغر واشد از روی تواتر وضعف وسببش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی است
ذنب الفار بعضی را گویند که اخذ کند تدریجا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند
بسوی مقدار اول وگاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول واین قسم ردیست
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه
اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت
طبیعت وقسم اول که اخذ است از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود
مبدا طرف دقیق بدینصورت وقسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه
ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت مثال تدرج در
اختلاف آنست که ماتحت اصبع اولی مثلا بر حدی باشد اعظم وماتحت ثانیه انقص ازو
وماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه وماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد وبرعکس این
چنانکه مثلا ماتحت اصبع اولی بر حدی باشد اصغر وماتحت ثانیه اعظم ازو وماتحت ثالثه اعظم از
ماتحت ثانیه وماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه وقیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر
آن بود وقسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند وقسمی را که رجوع نمیکند پس اگر
منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت
مطرقی بعضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز وقبل از وصول
بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط او را ازین تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد

ازمضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع وریدضارب پس عود میکند قرعهٔ ثانیه
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مرتین واطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه واختیار کرد شیخ اول را وامام گفته که خلاف لفظی است ازبرای
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط وانقباض مابین مطرقی نبضه واحده باشد والا نبضتین
وسبب مطرقی قوت قویه وحاجت شدیده وآله صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت می خواند
قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود ضربهٔ دیگر وگاهی سببش ضعف قوت میباشد ازبرای آنکه
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطهٔ مرکزیه ومحیطیه
ازجهت استراحت وگاهی ازجهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد
همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و والفترة نبضی را
گویند که واقع شود در سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلاً یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک وسببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض مناقض
که منصرف شود بسوی او طبیعت وفقه چو غم مفرط والواقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین وفرق میان واقع فی الوسط
ومطرقی آنست که قرعهٔ ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول وقبل از اتمام انقباض
اوست ودر مطرقی جزئیست از انبساطی که قرعهٔ اولی اول اوست وسبب واقع فی الوسط شدت
حاجت است بسوی ترویح که محتاج گرداند طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت
ودلائل تنفس در سرعت وبطوء وقوت وضعف وتواتر وتفاوت وغیرها نزدیک است

بدلائل نبض برحال بدن والله اعلم

خاتمه

زد رقم خامه ام دلائل نبض • نظری کن تا ملی فرمای • تا شود نبض سال تاریخش • نبض گیرد لو دبرد اکرامی

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه وآله واصحابه مخفی نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در دلائل البول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمده والتوفیق من الملک الاحد باید دانست که اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و راه پس جاری گردد با کیلوس از ماساریقائی که در جهت مقعر کبد است و از عرق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از ینجهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثرش از کبد است و فضله هضم ثانی است و ثفل که مصاحب اوست در عروق بلا اقل مائیت که فضله هضم ثالث است و این ثفل جوهریست

مسمی بر سوب احمر دوم آنکه دلالت بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است
از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و اجناس ادله
بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است
و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقه
اول تبنی است که صفرتش چون آب تبن اندک است و مائل است به بیاض و دلالت کننده
است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک
ازین هر دو دلیل برد است و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت
میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
و حادث میشود از مخالطت صفرای زاید بر چیزیکه در تبنی است و دلیل اعتدال است طبقه سوم
اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت طبقه چهارم ناری
که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر است طبقه پنجم
احمر ناصع است که مسمی ست بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری
که مشابه صبغ زعفران است و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناریست
اصل دوم از اصول لون احمر است و منطویست بر سه طبقه طبقه اول اصهب است
که او را اندک حمرتی است و نزدیک است به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه
رقیق باشد طبقه دوم وردی است که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب و دمی که موجب
آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است که او را حمرتی است مائل
به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات گفته
غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود ورود احمری باشد چنانکه در فالج

وسوداء القنیه بسبب ضعف کبد وقلب تمیز یابیت از دم ولون ناری از طبقات صفرت اول ست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفراست وحمرت از جهت اختلاط دم وحرارت صفرا اشد هست از حرارت دم وایضاً غالب است بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی وحرارت نار اشد هست از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است ومشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که آن از اخضر تی ست مائل بزردی ودلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا وغالب آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود وقرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت طبقهٔ دوم نیلنجی ست واو لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست ومشابه برنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند واین بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است وفستقی ونیلنجی مندر اند ودر صبیان بفالج ویا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب است طبقه سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی واین هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه وفرق بینهما آنست که زنجاری مائل است بیباض از جهت شدت حرارت ورد بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است وآنرا اسباب بود سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند چیزی را که مخالط مائیت بول است از اخلاط وسبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه باقی ماند در وبعد از احتراق از رطوبت مانعه از تشتیت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند ضوء در وپس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در انگشت محسوس شود وعلامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم
جمود دست باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند چیزیکه مخالط مائیت بول است
از اخلاط و جمود مسود است از برای آنکه اجزاء متراکم شود در سطح اول پس تکثیف کند جسم را پس
عارض میشود اسوداد از جهت حادث میگردد سواد ثمره راکه او را بر در رسند و علامت سواد یکه
حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که با کدورت باشد امر دوم آنکه متقدم
باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو الرائحه که دلالت کند بر برد چون حموضت سبب
سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج
کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از
عقبش حاصل شود مقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول
شی صابغ است چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وی پس بیرون آید بحالت خود
مع بول و عدم تصرف طبیعت در وی یا از جهت سقوط قوت کبد است و این در غایت ردائت است
یا از جهت بودن او است زائد بر قدر کفایت و در این خطری نیست اصل تیجم از اصول لون
ابیض است و منقسم شود به دو قسم قسم اول لونیست که مفرق البصر است چون لون لبن و
(که در ان نفوذ البصر نباشد)
غیر مشفف است و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ما او را ز خود را از الصباره یافته میشود
در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر وی حقیقت است و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و یا بر ذوبان
شحم یا اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که با بیاض و دسمی باشد و سببش حرارت
قویه است که اذابت و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان
اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق
می باشد و علامتش ذو بول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشفف است و آن

برد و نوع است نوع اول از مشف چیزیست که آنرا اطلاق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ما وری خود را اصلا از ابصار نوع دوم از مشف چیزیست که آنرا لونی ست چون مار صافی و این نیز باز نمیدارد ما وراء خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عادیم اللونست ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض برو مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی ست و ازین جهت ممکن ست رویت او بخلاف هوا اشناءً و منعکس میشود شعاع ازو و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق و این خلط و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم کبد از استیلای برد یا بر سده که منع کند نفوذ صلابغ را پس بیرون آید بول برنگ آب جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته میشود موضع سده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجیت خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است جنس سوم صفا و کدورت بول است و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که تشابه الاجزا

نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون مواد است
و کدورت از امارت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر راندگی از جهت سقوط قوت و از جهت
ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوای قوام جنس چهارم رائحه بول است
بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی
از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در شیخ
باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در وبود و پس تاثیر قروح مشابه در افساد رائحه اکثر
باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود خلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتی است که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط با تعفن البول پس اگر باشد این
در عقب بول شدید المنتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج تام و جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط اوست و ریح خارجه مع البول و دشوار است بر واینکه
خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلق شود بول را زبد و عبب که امتداد رطوبت
لزجه حول ریح و غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او فرو ریاح ممدوده او را اکثر باشد بول را
زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و لبطو انفقاء و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظه لزجه
ای انفجار ۱۲
و غلبه ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل
مائیات است و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و بابر بود و این که

از ثفل باشد یا در او سط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام
واطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب متعلق میشود
و در وسط میباشد و قتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در وست
گفته میشود او را رسوب یا وال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال برد و آنرا
رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه
است و ثفل با ضمه تشبیه باعضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را
و فضلات هضم کبدی احمر بود ولیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نشود
در رسوب و ام طاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است
نضج را سوم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح ببول از مجاجت بود و در غیر
محمود قسمت ثفل او در رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا
از اجزای ارضیه است تا صلابت قوی بود و فضول مندفع ببول و قتیکه نضیج بود شبیه باشد باعضا
و غالب باشد بر وارضیت پس نشانش آن بود که تسفل بود چیزیکه از و تسفل شود نزدیکتر بود بنضج
و وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت
کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب مذموم آنست که یافته نشود درو اوصاف مذکوره آن نیز
سه قسم است افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت
مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد است ملطفه نیز هست اما وقتیکه طفو از مخالطت
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق
پس رسوب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین هنگام ریح در تسفل

[illegible]

کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات پس هیئت در بدن
جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو که این از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطی
گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در رو هیئت باشد آنرا وسمی خوانند یا نباشد
و هیئت در رو آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو
باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض
بیاض احمر باشد آنرا صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای
کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و این از رطوبات
بعضی مائل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضی کبدست دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی
اصفر است و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سودا و تمام
اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج
ای تمامی این ادله که مذکور شد ۱۲
دوم شدة سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق آنها از خلط
واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و مهزول را
نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصاً وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
صاحب ریاضت
تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از
انواع رسوب است رسوب مدی که تفل در وی مدة بود و مخاطی که تفل در وی خلط خام غلیظ باشد
و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو
ای مدی و مخاطی ۱۲
در لون و هیئت آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع
تفل و تفرق در وی بخلاف مخاطی در این احکام **جنس هفتم مقدار بول** است بول یا اقل
است از طبعی یا اکثر از وی یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله است

بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بشروب و حکم خوردن ممزوج بشروب دارد و خوردن
میوه های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذوائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه
و از انجمله است استفراغ مادهٔ متعفنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان
بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف
ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حاده باشد و در روز بحران
نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اغبر باشد یعنی استفراغ کرده شود
دفعةً کثیر الا منقطعاً قلیلاً از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف
طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار هست و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فنای رطوبات
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برای آنکه اول زوال
رطوبت است بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتداء و از انجمله است سده
که در مجاری بول منفضه بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل
و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت
بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذر است باستسقا و دلائل
براز در صفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیک است بدلائل بول فتامل

خاتمه

احکام بول را چو زده حکم تو یعنی تاریخ سال تا که شود روشنت بدان	بهر تو جمع کرده جمیع برادران تا در ره گیر چارصد و سی فزا بران

[illegible]

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد می گوید بندهٔ مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چند ست مسمی به مختصر البیان فی ضروریات البحران منتقط از رسالهٔ مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو وکهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جهان محسود امثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانهٔ عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین خان فیضهم الی تعاقب الملوین که دست شفایش بهرست اعجاز ست و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه برانداز روح علی عباس مجوسی را بجاذ اقتش ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوای ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مردم دیدهٔ آدمیت نقش نگین مروت محب فدائی کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عززه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمه کردن رسائل مطبوعهٔ طبیه که سر از قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد وما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی ومعنی آن شدت تموز ست یا فصل خطاب ودر اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و جدا نمودن

در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس
هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام
تغیر هشتگانه هویدا میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز
همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش
افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیراکه
تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و در ان مخافت بطلان
قوت و هلاک است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت
از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال
مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از حرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند والا بقدر ضرورت و مقتضای وقت
غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوع است بقی و
اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد
و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
لازم است مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع
شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلاً
علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و ورم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم
و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انطباع براز و قراقر امعاء و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و اشک و تباریق
رو بروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه
بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر
و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم
و غلظت آن بروز هفتم و موجب بعض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت
القوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع
شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد
فائده بدانکه هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران
در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه
در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدانکه در ایام مرض بعضے روزهای بحران باشد که آنرا ایام
باحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضے
روزها نه از باحوری باشد و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع می شود و آن را
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد و یازده روز اند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم
و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **نظم**

دال زا و یا و دال و کاف و کا	کاف دال و کاف زا میدان یقین
لام الف با لام دال و لام نزا	میشم ایام بحرین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه

۵۷ و هیجان و بدن بیمار در خواب استحمام در آن و تیزیم غسل را و نیز بزرگاه دست بر تن مریض نگاه زند هرچند در زیر نهاده دارند آن موضع گرم تر نماید علامت عرق است ۱۲ منه سلمه ... قوزنر

رساله البحران روز اند موافق مذهب ... اکثر اطبا کمر صاحب البحران ... و مسوده ایامیکه دران واقع میشود بحران غیر ایام واقع فی الوسط آنرا ایام ... آنرا ... بیک ... روز ... کنانیده ... نموده ... از ... سه

دران بحران ناقص افتد وبا رنج وخطر باشد هشت روز ست ششم وهشتم ودهم ویازدهم
در دوازدهم وشانزدهم وبیزدهم ونوزدهم وایامیکه دران بحران نباشد سیزدهم و روز
ست بست ودوم بست وسوم بست وپنجم بست وششم بست وهشتم بست ونهم
سیم سی ودوم سی وسوم سی وپنجم سی وششم سی وهشتم سی ونهم وجهت تسهیل حفظ
متعلمان جدولے جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم مے شود

جدول ایام بحران ومسهل وواقع فی الوسط وخلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بااختلاف	۲۲	مسهل بلااختلاف	۳۲	مسهل بلااختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلااختلاف	۳۳	مسهل بلااختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلااختلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلااختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بالاختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلااختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۹	مسهل بلااختلاف	۳۹	مسهل بلااختلاف
۱۰	یوم مسهل بااختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود فائده اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهاے بحران شمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبة روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت بری شکم واقع نشود **فائده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضاے نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً سبیش اینست که یوم بالسلم نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگرست باقی براهین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غاية البیان فیما یتعلق بالبحران مذکورست اینقدر براے تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع

هزاران هزار شکر بدرگاه شافی مطلق و خداے برحق که درین زمان صحت اقتران و آوان تندرستی توامان اُستاد شفیق مبتدیان رفیق طریق منتهیان متداول بین الحکما مستغنی از صفت و ثنا یعنی کتاب لاجواب نسخهٔ نایاب قانون لاثانی موسوم به میزان الطب از تصنیفات علامهٔ یگانه مشهور زمانه حکیم محمد ارزانی است [illegible] و مصنف اطبای [illegible] بسیار با چند رسائل مفیده دیگر [illegible] (۱) رساله دلائل النبض (۲) رساله دلائل البول (۳) از مصنفات علامه یوسفی (۴) رساله بحران مصنفه حکیم [illegible] نجم الدین بن احمد جمال البیهقی [illegible] بدر الدین [illegible] به مزید اهتمام بحسن انتظام [illegible] در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو محله حضرت گنج در ماه جنوری ۱۸۹۹ع مطابق ماه رمضان المبارک ۱۳۱۶ه بعد تصحیح صحت بلیغ [illegible] بار دوم از قید [illegible] الطبع برآورده و منظور العین طبیبان گردید

اتم العلاج - عجیب رسالہ ہے حاوی تراکیب معالجات
طبیہ عہد دولت نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی میں
تصنیف حکیم امان اللہ میر فرہنگ کی -
طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل ذیل -
۱ - رسالہ نبض ۲ - رسالہ قارورہ ۳ - رسالہ
ستہ ضروریہ ۴ - رسالہ مقدمات یوسفی -
۵ - رسالہ ماکول و مشروب - ۶ تقسیم دو حصہ
صحت ۷ - رسالہ بحران -
زاد غریب - مجرب اور رسائل ہے کہ لیے نادر نسخے
نہایت بے بدل ہر قسم کی ریاست سے کر جی کی مدد الاکرین
کا فائدہ بخشتی ہے مصنفہ حکیم صادق علی خان
خلف حکیم شریف خان -
قرابادین قادری - تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی -
علاج الابدان - رسالہ عجیب اللفاد جسمیں علاج
امراض انسانی کا خود انسان میں موجود ہے
نقل کتب طبیہ ثابت کیا ہے مولفہ حکیم عبد الحق صاحب -
کنز الاسرار - معالجات اسرار طب کا مبدا ظہور ہے
تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی -
منبع الحذاقت - تصنیف حکیم قدرت احمد -
رسالہ تحفۃ الواقیہ لسوانح الامراض الوبائیہ - خاص
امراض وبائی کا علاج اور اسکے اسباب و علامات کا
بیان تصنیف حکیم سید فضل علی المخاطب بہ شفاء الدولہ -
شرح رباعیات طب یوسفی - از حکیم عبد الحلیم
نصیر الدین خانصاحب خورجوی
علاج الامراض - مولفہ حکیم محمد شریف خان مع

رسائل ستہ ضروریہ مشروحہ -
قرابادین کبیر - مشہور و مستند کتاب و طبیبین -
قرابادین اعظم - از حکیم محمد اعظم خان مطبوعہ مطبع نظامی
جامع شفائیہ و افادات کبیر - تصنیف ارشاد الدولہ
سید افضل علیخان بہادر فیض آبادی جامع طب یونانی
و ڈاکٹری ہے نظیر کتاب ہے -

کتب طب اردو

تشریح الاسباب - معروف بہ پنظیر العلوم مع تتمہ
برعج ملکی مصنفہ حکیم قاضی الٰہی بخش -
رسالہ زبدۃ المفردات - منظم بارتی مولفہ حکیم
سید علی حسین متخلص بہ ملیح -
زبدۃ الحکمت - فصول اربع میں موزوں و چیزوں کی
استعمال کا بیان ہے مولفہ سید حکیم قمر علی رئیس متھرا -
مشیہ الاجسام - مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کے نسخے
مولفہ سید فضل علی نیشو ڈاکٹر -
علاج الغربا - اسکی کوڑیوں کی دوا قیمتی کام کرتی
ہے مترجمہ حکیم غلام امام -
قانون عشرت - عموماً ہر قسم تپ کا علاج خصوصاً
تپ دق و تپ مزمن کا مصنفہ حکیم عشرت حسین -
تحفۃ الاطبا - اسم بامسمیٰ ہے مولفہ حکیم سید عشرت حسین
خیر آبادی -
قرابادین شفائی - اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان
مراد آبادی -
قرابادین شفائی - فارسی مصنفہ حکیم مظفر کا اردو ترجمہ
اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی -

تریاق مفید ساز حکیم علمدار حسین۔
مجربات اکبری ۔ اردو ہر مرض کے نسخے آزمودہ
مترجمہ حکیم حامد علی ہمدانی۔
طب ہندی ۔ جسکا ہر نسخہ مریضوں کے لیے
اکسیر اعظم ہے انتخاب احادیث نبوی سے مولفہ حاجی ذاکر [illegible]
رموز الحکمت ۔ اُن علامتوں کا بیان جس سے
ابتدا سے مرض سے آل تک یا ردی معلوم ہوتا ہے
اور اسکے دفع کی تدبیر مولفہ حکیم رجب علی۔
معالجات احسانی ۔ دلائل تشخیص امراض اور
اُسکا علاج مولفہ حکیم احسان علی۔
علاج الامراض ۔ اردو طب کی مستند کتاب
مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان۔
رسالہ قارورہ ۔ شناخت رنگ و قوام و رائحہ
بول میں عمدہ رسالہ مولفہ حکیم غلام یحییٰ۔
مرکبات احسانی ۔ بطور قرابادین ہر مرض کی
تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔
اکسیر القلوب ۔ ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف
حکیم محمد اکبر ہے مترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
عجالہ حسنی ۔ معالجہ امراض وبائی و سوداوی مولفہ
حکیم سید محمد ولی۔
کیمیائے عناصری ۔ ترجمہ قرابادین قادری
مترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
ترجمہ قانونچہ ۔ مع رسالہ قبریہ حامل القانون
از حکیم غلام حسنین کنتوری
مجمع البحرین ۔ یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری
میں موقالب ہے اس مضمون کی کتاب اب تک تالیف
نہیں ہوئی تھی جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس
جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ یادگار زمانی۔
ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی ۔ کلیات و معالجات طب
میں اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے جو زبان فارسی میں تصنیف
حکیم اسمعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی جرجانی تھی اسکا
ترجمہ اردو میں بجناب حکیم محمد ہادی حسین خان
مرادآبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم میں فرمایا ہے جلدیں
۱۔ جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی۔
۲۔ جلد پنجم و ششم یکجائی۔
۳۔ جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم یکجائی۔
ترجمہ کامل الصناعہ مولفہ ابوالحسن علی ابن عباس متطبب
مجوسی شاگرد ابوماہر موسیٰ ابن سیار بنام جلیل عضد الدولہ
والدین مترجمہ حکیم غلام حسنین کنتوری اردو [illegible]
ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس ۔ بوعلی سینا کا
جلد اول کلیات فن طب میں مترجمہ مولوی غلام حسنین
زینت الخیل ۔ فن معالجہ گھوڑوں میں مع
تصاویر۔
ایضاً ۔ مع رنگ۔
فرسنامہ رنگین ۔ گھوڑوں کے علاج میں نہایت
نایاب کتاب ہے مولفہ سعادت یار خان رنگین دہلوی۔
مجموعہ میزان الطب اردو مع رسالہ بحران
وغیرہ میں مترجمہ حکیم مولوی صادق علی۔
اردو ترجمہ کلیات سدیدی ۔ فن اول مترجمہ مولوی حکیم
سید عابد حسین کاظمی۔